



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

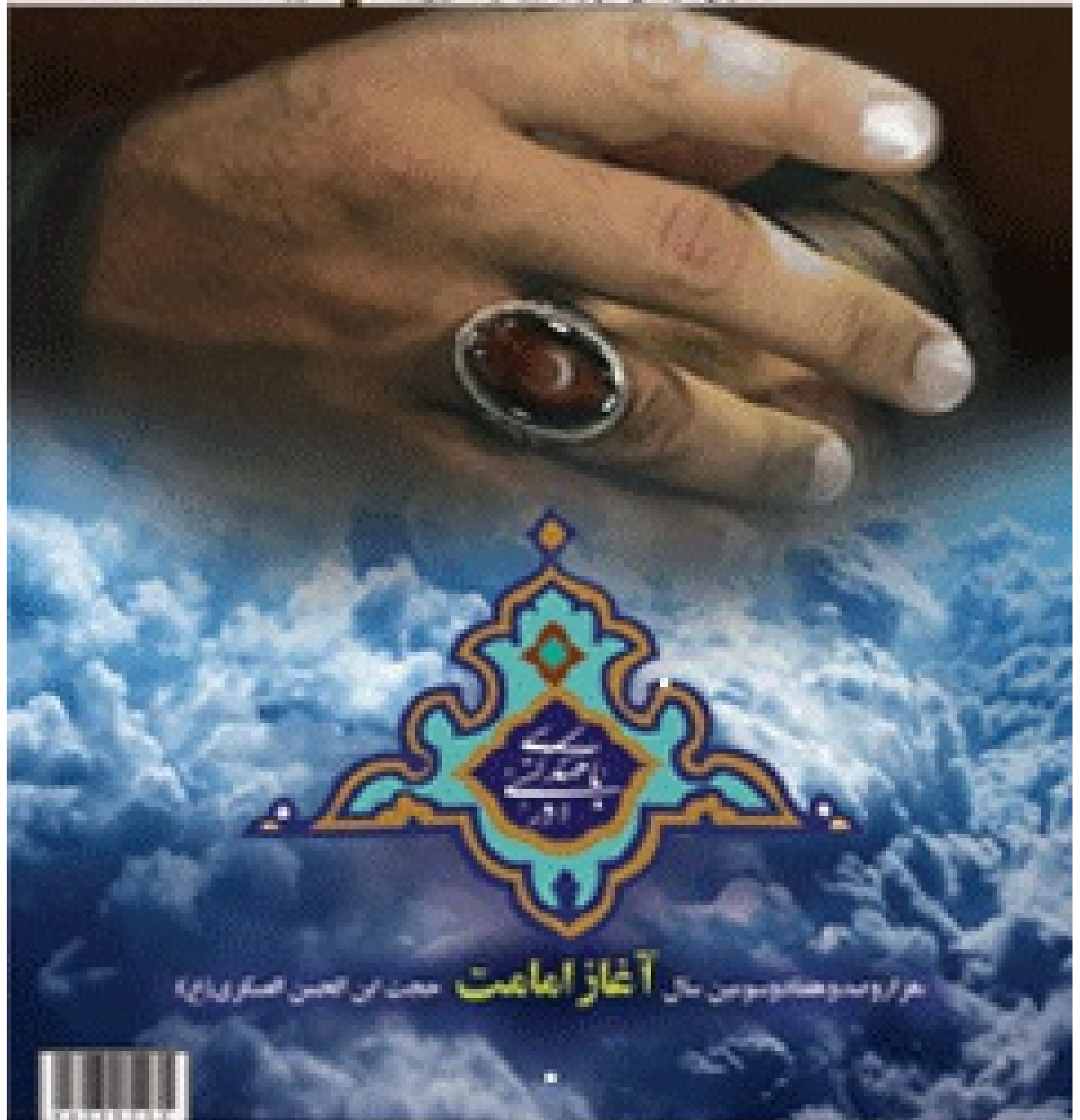
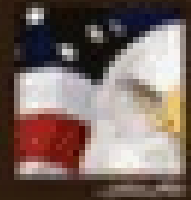
www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعه آثار شهید سید ابوالحسن علی حسینی (عج) در ۱۰ جلد

موسیقی

شماره ۲۴

ماهنامه



هر آرزوی ما در روزگار است که ما را از این عالم ببرد / **آغاز اعانت** / حضرت ابن الحسین (عج) در راه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۲۴

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۲۴ - بهمن و اسفند ۱۳۷۹
۷	مشخصات کتاب
۷	عدالت همچنان مظلوم !!
۱۰	عید ولایت در قرآن
۲۳	آداب و سنن غدیر
۳۴	درآمدی بر استراتژی انتظار
۴۴	علی و زمان
۴۹	راز بقای ایران ؛ عنایات اهل بیت علیهم السلام
۵۶	سکنداری اسلام پس از رسول اکرم
۶۶	غدیر و پرسشها
۷۶	موعود در نهج البلاغه
۸۴	در مکتب جوانمردی
۹۱	غدیر در شعر فارسی
۱۱۹	شعر
۱۳۳	فرشته نجات
۱۳۷	علی در قرآن
۱۳۹	دست دعا
۱۴۰	یادی از نویسنده «الغدیر»
۱۴۴	... در حدیث دیگران!
۱۴۷	یک جرعه غدیر
۱۴۸	با جاری غدیر
۱۴۹	در مطبوعات
۱۵۲	علی، اول ...

١٥٧ ثمره مقدس (داستان)

١٦٧ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۹

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۲۴ - بهمن و اسفند ۱۳۷۹ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

ص: ۱

عدالت همچنان مظلوم !!

اسماعیل شفیعی سروستانی

منم بنده اهل بیت نبی ستاینده خاک پاک وصی

بر این زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم سال ۷۹ هم که به نام امام علی علیه السلام نامگذاری شده بود آخرین روزهای خودش را می گذراند. فقط خدا می داند که با این ایام چه می کنیم شاید همه اینها فرصتهایی است که حجت را بر همه ما تمام می کند و جایی برای عذر و بهانه برای هیچ کس نمی گذارد. چنانکه در هیچ دوره ای از حیات این دیار به اندازه امروز قدرت و امکانات و همراهی مردمی و یکپارچگی ملی و بخت رام در اختیار شیعیان اهل بیت علیهم السلام نبوده است از اولین روزهای اعلام این سال به نام آن امام عزیز چنانکه مرسوم همه سازمانها و ادارات رسمی کشور است سیل پوسترها، تراکتها، اعلامیه ها در کنار صدها و هزارها مقاله و کتابچه و تابلوهای تزئینی و صدها نمونه دیگر از این دست از زمین و آسمان این دیار باریدن گرفت شاعران و نویسندگان به خلق آثار ادبی و آهنگسازان به ابداع نغمه ها پرداختند و رسانه ها با رقابتی سخت سر در پی چاپ و عرضه مجموعه ای از مقاله ها و سخنرانیها و... نهادند و در کنار اینهمه مردم شنونده ای مات و حیران شدند و به رسم و شیوه سنتی خود در هر صبح و شام یا علی گویان دست بر زانو زدند و از جا برخاستند. یا علی گویان کمرها را سفت بستند و در هوای معاش و رفع حوائج راهی کوچه و خیابان و شهر شدند. در این میان هیچکس نپرسید بحقیقت در لابلای اینهمه تبلیغ و نشر برای سال امام علی علیه السلام چه کردیم علی علیه السلام هیچ نیازی به ما ندارد، مستغنی از همه تعریفها و تمجیدهاست او، در خانه خدا زاده شد. سر در طریق آیین نبی

ص: ۱

رحمت صلی الله علیه و آله نهاد، همه شریعت نبی را پاس داشت تا آنگاه که با هزاران زخم آشکار و نهان در محراب عبادت کشته «عدالت خویش شد. شاید اگر از آن بزرگوار سؤال می شد که در این سال و یا همه سالهایی که در تحت حمایت و ولایت امام عدل حضرت صاحب الامر، صلوات الله علیه به سر برده و می بریم چه می بایستمان کرد تا بحقیقت نام خود را در فهرست «پاسداران حریم ولایت و امامت ثبت کنیم جوابی شگفت می شنیدیم شاید اگر پیش و بیش از هر تصمیم و عمل همه هم خود را مصروف آن می ساختیم تا در میان همه آراء و سنتها و سیره آن امام همام عبارتی کلامی و فرمانی را بیابیم که عام و شامل و جامع باشد و همه مناسبات فردی و جمعی را در همه ساحات مادی و فرهنگی در برگیرد مواجه با «عدالت می شدیم چه او خود امام عدل بود. چنانکه این سیره عدالتخواهی او تا آخرین حلقه از زنجیره ولایت و امامت یعنی امام عدل حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام ادامه می یابد. بواقع ظلم همه مسلمین را پس از پیامبر از آبشخور عدالت دور ساخت بسط آن همه مناسبات را فاسد نمود و استمرار تیرگی ظلم موجب بروز فتنه های آخرالزمان و غیبت طولانی امام مهدی علیه السلام شد. تا به آن روز که دیگر بار «ذوالفقار علی از نیام زمان بدر آید و عدالت را دیگر بار احیاء نماید. حال باید پرسید وظیفه ما در سال علی مرتضی علیه السلام چه بود؟ تنها سردادن شعار عدالت و مدح عدالتخواهی یا تصمیم راسخ و عملی برای حذف ظلم و بی عدالتی در میان همه مناسباتی که موجب دوری از سیره و سنت ائمه هدی علیهم السلام شده است کدامیک از سازمانهای رسمی و غیر رسمی ما برای شروع و اجرای این سیره بخشنامه ای صادر نمود؟ کدامین حقوق ضایع شده فردی و جمعی مردم این سرزمین را شناسایی و در قالب لایحه و قانون و بخشنامه تدوین کردیم کدامین مجری و مدیر و مسؤول را که در پی خیره سری و تمامیت خواهی و نابجا بر مسند امر و امضا تکیه زده به نام امام عدل عزل کرده و خانه نشین ساختیم کدامین دستورالعمل برای شناسایی مردان و زنانی که در عین داشتن توانایی خلاقیت و استحقاق گوشه عزلت گزیده و یا بعمد خانه نشین شده اند صادر شد؟ و کدامین فهرست برای گزینش صالحان در اختیار زمامداران قرار گرفت کدامین طرح و پروژه را برای تحکیم خانه عدل طراحی و کدامین را به جرم عدول از عدالت تعطیل کردیم کدامین بخشنامه برای استیفاء حقوق مادی و معنوی مردم از میان اموال غاصبان اموال عمومی صادر شد؟ چه تعداد محکمه برای بازخواست از حیف و میل کنندگان حقوق عمومی مسلمین تشکیل شد؟ در نظام آموزشی رسمی و جاری که عهده دار تربیت میلیونها کودک و نوجوان است چگونه نگریم آیا تمهیدی برای بسط فرهنگ و ادب ولایی

در لابلای متون رسمی و آموزشی فراهم آمد؟ آیا سرفصلهای نابجایی که فرهنگ اهل ظلم و شرک غربی را که موجب بسط از خود بیگانگی دوئیت تعاریف بی مبنا و انحرافی نگرشهای ملحدانه به عالم و آدم و امثال اینها می شوند شناسایی و حذف شدند؟ آیا تمهیداتی برای تمرین عدالتخواهی و عدالت گستری در میان نوجوانان و جوانان مهیا شد؟ مگر جز این بود که همه کارگزاران و نمایندگان امام ملزم به رعایت حق و عدالت بودند تا آنجا که آنان را به عتاب از نشستن بر خوان اغنیا بر حذر می داشت با چشمان باز همه اعمال و حرکات و دستوراتشان را زیر نظر می گرفت تا مباد که حقوق مظلومی بیوه زنی و درمانده ای ضایع شود حتی اگر پیرزنی یهودی و غیر مسلمان باشد؟ جای آن نیست که پرسیده شود چگونه سیره امام علی علیه السلام در صحن مجلس نمایندگانف مردمف تشنه دلجویی و عدالت این دیار جاری شد؟ کدامین طرح و لایحه برای کاستن از امکانات ویژه نمایندگان تصویب گردید و کدامین قانون برای حراست از بیوه زنان و ماندگان در بند فقر و سختی به تصویب رسید؟ علی علیه السلام کشته عدالت بود. همه چیز را در سر جای خویش می نهاد و از ظلم تبری می جست آیا شهرسازان و گردانندگان امور شهری و مدنی مصادیق ظلم را در لابلای نظام شهرسازی معماری و سایر موارد مرتبط با این امر شناسایی کردند؟ و یا آنکه به جای این وظیفه مهم چونان سایر سازمانها از طریق روابط عمومی ها سردر ادارات را مزین ساختند و شیرینی و نقل توزیع کردند؟ علی علیه السلام در میان خاطر و صفحه قلب مردم این دیار معنی ویژه ای دارد. معنی خاصی که با هیچ تجمل خواهی و فزون طلبی سازگار نیست ای کاش بسیاری از مسؤولان و مدیران رسمی و غیر رسمی در این سال عهد می بستند که چونان علی سهمی بیش از آنچه که عموم مردم دریافت می کنند دریافت نکنند و به دیگری نیز نپردازند. ای کاش عهد می بستند چونان همه مردم با لباس ساده اتومیلی ساده و سفره ای ساده زیست کنند. ای کاش چونان مردی که به فرمان امام مهدی علیه السلام محل نشستن خود را دهلیز خانه قرار داد تا همگان بدو دسترسی داشته باشند در را می گشودند تا فریاد و ندای مظلومان را بشنوند. سال امام علی وقتی آغاز می شود که دریافت شود علی در کلمه «عدالت خلاصه می شد.

سردبیر

ص: ۳

عید ولایت در قرآن

آیه‌الله جوادی آملی

برترین نعمت معنوی

در سراسر جهان هستی همه نعمت‌های مادی و معنوی از سوی خدای سبحان است: «و ما بکم من نعمه فمن الله!»؛ نعمتهایی که (۱) سوره طه (۲)، آیه ۶۷ (۳) انسانهای عادی هرگز توان شمارش آن را ندارند: «و إن تعدوا نعمه الله لا تحصوها» (۴).

خدای سبحان در قرآن کریم گاهی از نعمتهای مادی و روزیهای ظاهری، مانند آسمان، زمین، آفتاب و ماه یاد می‌کند و گاهی از نعمتهای معنوی و باطنی؛ چنانکه به عیسای مسیح می‌فرماید: إذ قال الله یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک إذ أیدتک بروح القدس تکلم الناس فی المهد و کهنلاً و إذ علمتک الكتاب و الحکمه و التوریه و الإنجیل و إذ تخلق من الطین کهنه الطیر یاذنی فتنفخ فیها فتکون طیراً یاذنی و تبرئ الأکمه و الابرص یاذنی و إذ تخرج الموتی یاذنی. (۵) سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴ (۶).

به یاد نعمتهایی باش که به تو و مادرت مریم دادم، آنگاه که تو را به روح القدس تأیید کردم که در گهواره و نیز در میانسالی با مردم سخن گفتی و آنگاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آنگاه که به اذن من از گلف به شکل پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی و به اذن من پرنده‌ای می‌شد و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می‌دادی و آنگاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می‌آوردی.

درباره بنی اسرائیل نیز نعمتهایی محدود را یادآوری کرده، می‌فرماید:

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم. (۷)

ای بنی اسرائیل، به یاد نعمتهایی باشید که به شما ارزانی داشتم.

ص: ۴

۱- سوره نحل

۲- سوره طور (۵۲)، آیه ۳۰.

۳-، آیه ۵۳.

۴- همان، آیه ۱۸.

۵- سوره مائده

۶-، آیه ۱۱۰.

۷- سوره بقره (۲)، آیه ۴۷.

نعمتهای معنوی مراتب و درجاتی دارد و در میان آنها برترین نعمت، رسالت و امامت است. از این رو در قرآن کریم از هر دو نعمت به «منت» (نعمت سنگین و توان فرسایی که حمل و هضم آن دشوار باشد، نه منت زبانی) تعبیر می کند، درباره رسالت و بعثت پیامبران می فرماید:

لقد منّ الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم. (۵)

و درباره امامت نیز می فرماید:

و نريد أن نمّنّ على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين (۱).

زیرا پیامبر و امام تأمین کنندگان سعادت ابدی انسان هستند.

فرشتگان با همه قداست و شرافتی که دارند، تنها می توانند واسطه فیض باشند، ولی نمی توانند هدایت و رهبری مستقیم جامعه بشری را بر عهده بگیرند. موجود کامل و جامعی که می تواند فیض الهی را معصومانه از خدا دریافت کند و معصومانه به جوامع بشری ابلاغ کند و خود نیز معصومانه به آن عمل کند، انسان کامل، مانند پیامبر و امام است. از این رو خدای سبحان در قرآن کریم بر نبوت و امامت که جامع آن دو «ولایت» است تکیه کرد و آن را مورد امتنان قرار داد، در حالی که درباره آفرینش آسمانها و زمین و بهشت و قیامت به منت یاد نکرد؛ زیرا آسمانها؛ و زمین گر چه بزرگ است، لیکن در برابر نعمت سنگین و توانفرسای (۲) رسالت و امامت کوچک است.

درباره رسالت و امامت نیز در قرآن کریم تنها درباره جریان غدیر خم و ولایت امیر مؤمنان، علیه السلام، تعبیر منحصر به فرد «اتمام نعمت» آمده است:

اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي (۳).

سخن از «انعمت عليكم» نیست، بلکه خداوند می فرماید:

ص: ۵

۱- سوره قصص (۲۸)، آیه ۵؛ چون نبوت به خاتمیت می انجامد، در آیه اول از آن با فعل ماضی «مَنْ» یاد کرد، ولی درباره امامت که تا قیامت ادامه دارد در آیه دوم با فعل مضارع «يَفْعَلُ» که نشان استمرار است، یاد می کند.

۲- تحمل و هضم نبوت و امامت برای نوع انسانها میسر نیست. پیامبرشناسی و امام شناسی و دریافت درست پیام این برگزیدگان الهی و عمل کردن به آن بسیار دشوار است.

۳- سوره مائده (۵)، آیه ۳.

أتممت عليكم نعمتي.

نعمتم را بر شما تمام کردم.

یعنی همانطور که نبوت و رسالت پیامبر اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، کاملترین نبوت و رسالت است و پس از آن نبوتی نیست، ولایت و امامت علی و اولاد علی، علیهم السلام، نیز کاملترین ولایت و امامت است و پس از آن امامتی نیست.

از منظر قرآن کریم در غدیر خم که عید بزرگ ولایت است، نعمتهای معنوی الهی به برترین حد و بالاترین نصاب خود رسید و چون نعمتی برتر از ولایت علی و اولاد علی، علیه السلام، نیست، عید غدیر برترین اعیاد امت اسلامی است و اعتقاد به ولایت تکوینی و تشریحی امامان معصوم، علیه السلام، و باور داشتن وساطت و شفاعت و وسیله بودن آنان از مهمترین برکاتی است که نصیب امت اسلامی شده است. امامت، تداوم رسالت

خدای سبحان امامت را ادامه رسالت و همتای آن می داند. از این رو در حادثه جهانی غدیر خم به پیامبر اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود: اگر نصب علی بن ابی طالب علی، علیه السلام، رابه دست خود انجام ندهی و ولایت را تبیین نکنی اصلاً به رسالت الهی عمل نکرده ای؛ یعنی رسالت منهای امامت معادل رسالت منهای رسالت است؛ زیرا آنچه اساس رسالت را حفظ می کند همان امامت است.

بهترین معرّف برای عظمت روز غدیر و حادثه جهانی این روز، قرآن و عترت است. چه حادثه ای در روز هجدهم ماه ذی حجه در سرزمین غدیر رخ داد که این روز را برای ابد عید کرد؟ خدای سبحان در سوره مائده به رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، می فرماید:

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.

گرچه پیامبر دارای مقام نبوت نیز هست، لیکن در این پیام آسمانی رسالت او مطرح است. از این رو با خطاب «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ» آغاز نشد. گزینش عنوان «رسالت» از یک سو، مجهول آوردن فعل «أُنزِلَ» که نشانه اهمیت مطلب است از سوی دیگر و نیز انتخاب عنوان «رَبِّكَ» که نشانه آن است که تو عبد آن ربّی و او مولای تو است و تو باید از او اطاعت کنی، از سوی سوم، نشانه اهمیت آن مطلب است.

دو عنوان رسالت و ربوبیت که در این آیه آمده نشانه آن است که

از منظر قرآن کریم در غدیر خم که عید بزرگ ولایت است، نعمتهای معنوی الهی به برترین حد و بالاترین نصاب خود رسید و چون نعمتی برتر از ولایت علی و اولاد علی، علیه السلام، نیست، عید غدیر برترین اعیاد امت اسلامی است.

رسالت پیامبر و ربوبیت خدا هر دو در آفرینش رویداد جهانی غدیر خم نقش دارد، یعنی خدایی که پروردگار بشر است، باید آنها را پروراند و پرورش بشر بدون شریعت و مجری شریعت میسر نیست و تو رساننده این پیامی از این جهت که رسولی و با مردم رابطه داری در اینجا موظفی، نه از آن جهت که نبی هستی. (۱)

از این رو در آیه کریمه هم «رسالت رسول «مطرح شد و هم «ربوبیت خدا». رسالت رسول اقتضا دارد که وی پیام خدا را بدرستی دریافت و ابلاغ کند و اگر این پیام را به جوامع انسانی ابلاغ نکرد گویا هیچ کاری نکرده است. از این رو به پیامبر، صلی الله علیه و آله، فرمود: اگر آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کنی رسالت خدا را ابلاغ نکرده ای:

و إن لم تفعل فما بلغت رسالته.

اگر در این آیه می فرمود: «إن لم تفعل فما بلغت»، بدین معنا بود که اگر آنچه را نازل کرده ام تبلیغ نکردی، همان را تبلیغ نکردی و این همان اتحاد مقدم و تالی و موضوع و محمول است که در قضایا غیر علمی و بی فایده است. هر دستوری که خدا به پیامبر می دهد اگر پیامبر به آن عمل نکند، آن دستور را عمل نکرده است. ثانیاً فرمود: «إن لم تفعل فما بلغت رسالتک»، یعنی اگر آن پیام الهی را نرساندی رسالت خود را در خصوص آن امر ایفا نکرده ای؛ زیرا این جمله نیز گرچه قبح اتحاد مقدم و تالی را ندارد، لیکن قضیه شرطیه سودمندی نیست. این جمله نورانی بدین معناست که، تو رسول خدایی و رسالتت به پایان خود نزدیک می شود؛ اکنون اگر امامت و خلافت امیر مؤمنان، علی، علیه السلام، را ابلاغ نکنی اصلاً آن رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و دیگر در صف مرسلان نخواهی بود:

و إن لم تفعل فما بلغت رسالته.

ص: ۷

۱- «نبی» یعنی انسانی که گزارش را از ذات اقدس خداوند دریافت می کند و «رسول» یعنی کسی که باید پیام الهی را به جوامع بشری برساند. چهره ارتباط انسان کامل با خدا «نبوت» و چهره ارتباط وی با جوامع بشری «رسالت» است.

رسالت ربّ در این جمله چون مطلق است و هیچ قیدی ندارد، بدین معناست که در صورت عدم تبیین امامت و نصب امام دیگر سمت رسالت نخواهی داشت و اصلاً به وظیفه و رسالت الهی خود عمل نکرده‌ای؛ زیرا امام و امامت تضمین کننده اصل دین است.

حاصل این که، مراد این نیست که اگر رسالت نصب جانشین را نادیده گرفتی، خصوص این رسالت را نرسانده‌ای، بلکه مراد این است که اگر رسالت ولایت و خلافت علی، علیه السلام، را ابلاغ نکردی، رسالتت را هرگز ایفا نکرده‌ای. وعده صیانت الهی

در ذیل همین آیه فرمود:

و الله يعصمك من الناس.

خدا تو را از آسیب مردم حفظ می کند.

این که خدای سبحان فرمود خدا تو را از آسیب مردم مصون نگاه می دارد، مراد چه آسیبی است؟

اولاً، روزی که نبی گرامی تنها بود و دشمنان مسلح بودند نترسید و خدای سبحان به وی فرمود:

فقاتل في سبيل الله لا تكلمف ألما نفسك و حرّض المؤمنین عسی الله أن یکفّ بأس الّذین کفروا و الله أشدّ بأساً و أشدّ تنکیلاً. (۱)

تو موظفی برای حفظ دین دفاع کنی و [اگر احدی تو را در دفاع و جهاد یاری نکند] تنها تو مکلفی [در صحنه حضور پیدا کنی و مجاهد نستوه باشی]. مؤمنان را نیز به جهاد ترغیب کن، باشد که خداوند آسیب کسانی را که کفر ورزیده اند از آنان باز دارد و خداست که قدرتش بیشتر و کیفرش سخت تر است.

رسول گرامی در ردیف معدود مبلغان الهی است که از بشر هراسناک نبود تا بر اثر هراس از مردم در تبلیغ حادثه تاریخی غدیر تسامح کند؛ زیرا به شهادت قرآن کریم آن روزی که همه مسلح بودند و رسول گرامی بی سلاح بود از هیچ کس هراسی نداشت.

فرار از میدان جنگ که از گناهان کبیره است، از نظر فقهی برای افراد عادی حدی دارد که حد آن در آغاز، مقاومت یک نفر در برابر ده نفر و پس از تخفیف، مقاومت یک رزمنده در برابر دو نفر بود، ولی فرار از میدان (۲) جنگ برای رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، حرام بود و هیچ حد و مرزی نداشت؛ یعنی هرگز پیغمبر مأذون نبود میدان کارزار را ترک و فرار کند، گرچه همه مردم روی زمین دشمن او باشند و علیه او در مصاف شرکت کنند. هم حکم فقهی رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، این بود که در صحنه جنگ حق فرار نداشت و هم سنت و سیرت قطعی آن حضرت این بود که از احدی هراسناک نبود تا فرار کند و صحنه را ترک کند. پس آن روزی که همه مسلح بودند و انبوه دشمن وی را احاطه کرده بود و او تنها و بی سلاح بود و تنها امیر مؤمنان، علیه السلام، یار و یاور وی بود، از احدی نمی ترسید.

ثانیاً، در حجاز آن روز بویژه در اواخر دوران رسالت، یعنی در حجهالوداع همه تسلیم شده بودند و حجاز آرام شده بود. نامه رسمی رسول گرامی به امپراتوری ایران و روم نیز رسیده بود. قهراً پیامبری که اصلاً از کسی نمی هراسید و آن روزی که تنها بود نیاز به حافظ نداشت و تنها به قدرت غیبی خدای حفیظ تکیه می کرد، امروز که بعد از فتح مکه فرمانده کل قوای حجاز است و نامه رسمی برای امپراتوری ایران و روم می نگارد از چه می ترسید؟ با تشریح فضای حجاز از یک سو و تحلیل فضای جهان معاصر بعد از فتح مکه از سویی دیگر، روشن شده است که پیغمبر از احدی در جنگ نظامی هراسی نداشت.

ص: ۸

۱- سوره نساء (۴)، آیه ۸۴.

۲- سوره انفال (۸)، آیات ۶۵-۶۶.

این که در بخش پایانی آیه فرمود خدا تو را از مردم حفظ می کند، معلوم می شود نگرانی پیامبر از خطر نظامی نبود؛ به همان دو شاهدهی که یاد شد. عمده خطر سیاسی و جوسازی مردم حجاز بود که مبادا بر اثر ضعف فرهنگی دچار شبهه شوند و بگویند: رسول گرامی داعیه رسالت در سرپروراندن تا مردم را محکوم خاندان خود کرده، پسر عمو و داماد خود را جانشین خویش کند و امارت بر مردم را میراث و موروث خاندان خود گرداند. این ترس همواره هست و ترس نظامی نیست تا کسی بگوید من خوف ندارم و خون شهید مؤثر است. اگر مردم جاهل و عوام بودند و قدرت تحلیل نداشتند، رهبر الهی نیز کاری از پیش نمی برد. نگرانی موسی از جهل مردم

بدترین مشکل برای رهبران الهی ضعف فرهنگی مردم است؛ موسای کلیم که از پیامبران بزرگ اولوالعزم بود، کسی است که بین دریا و شمشیر نمی ترسید؛ وقتی ذات اقدس خداوند به او دستور داد به سوی دریا حرکت کن، بنی اسرائیل معترضانه به او گفتند: ای موسی! دریا در پیش روی و شمشیر فراغنه در پشت سر ماست و ما را بین دو مرگ میخکوب کرده ای.

موسی، علیه السلام، گفت:

كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ. (۱) سوره نصر (۱۱۰)، آیات ۲-۱. (۲)

چنین نیست؛ زیرا پروردگارم با من است و بزودی مرا راهنمایی خواهد کرد.

با حرف ردع «کلا» آنان را خاموش کرد و فرمود امواج دریا و شمشیر فراغنه در اختیار خداست.

اگر خدا بگوید باز گرد، باز می گردم و پیروز می شوم و اگر بگوید به دریا برو به دریا می روم.

گاهی فرمانده در میدان نبرد به سربازان خود دستور پایداری می دهد و شهادت در راه خدا را فضیلت معرفی می کند، ولی گاهی تشریح می زند و می گوید: «کلا» یعنی ما در امانیم.

وقتی پیروان موسای کلیم گفتند بین دو مرگ گرفتار شدیم، کلیم خدا نفرمود صبر کنید. خدا صابران را دوست دارد و اگر شهید شدیم اجرمان با خداست. می گوید ما بین دو مرگ نجات پیدا کرده و پیروزیم. خدا فرمود:

أضرب بعصاك البحر. (۳)

با عصای خود به دریا بزن.

ص: ۹

۱- سوره شعراء

۲-، آیه ۶۲.

۳- همان، آیه ۶۳.

موسی، علیه السلام، عصای خود را به دریا زد و دریا بستر خاکی شد و آنها گذشتند، ولی چون فرعون و فرعونیان آمدند در کام امواج خروشان غرق شدند:

فغشیهم من الیمّ ما غشیهم. (۱)

موسای کلیم که بین دو مرگ به یاد خدا بود و امنیت خود را از خدا دریافت کرده بود، احساس ترس نکرد، اما وقتی ساحران فرعون چوبها و طنابها را در میدان مبارزه انداختند:

سحروا أعین الناس و استرهبوهم. (۲)

مردم که تماشاچی میدان مسابقه بودند دیدند مارهای فراوانی در این میدان در جنب و جوش است، موسایی که عصا را ازدها می کند و خود ازدها افکن است، در این صحنه ترسید:

فأوجس فی نفسه خیفه موسی. (۱۶)

امیرالمومنین، علیه السلام، در تحلیل ترس حضرت موسی می فرماید: موسای کلیم بر خود نترسید، ترس وی از این بود که جاهلان پیروز شوند و مردم را به گمراهی بکشانند. ترس موسای کلیم از این بود که ساحران با عصاها و طنابها میدان مسابقه را میدان مار کردند. او اگر عصا را بیندازد و آن هم یک مار بشود و مردم نتوانند بین سحر ساحران و اعجاز او فرق بگذارند. چه کند؟

لم یوجفس موسی، علیه السلام، خیفه علی نفسه، بل أشفق من غلبه الجهّال و دول الضلال. (۳)

آن که نتواند بین سحر و معجزه فرق بگذارد با او چه می توان کرد؟ آن صحنه جای این نبود که کسی از سر نصیحت بگوید: «سحر با معجزه پهلو نزند، دل خوش دار!»؛ زیرا بر اثر ضعف فکری مردم سحر با معجزه پهلو می زد و موسای کلیم از ضعف فکری مردم می ترسید.

هراس رسول گرامی نیز از این بود که مردم نتوانند تشخیص بدهند که ولایت علی بن ابی طالب، علیه السلام، در رخداد غدیر، حکم خدا و نصب الهی است. شخصیت علی، علیه السلام، همانند ندارد و هرگز سخن از امارات و سلطنت نیست.

خدای سبحان که فرمود: «و الله یعصمک من الناس»، یعنی کاری می کنم که طرز فکر مردم دگرگون شود و مردم کار تو را توطئه نپندارند و تو را متهم نکنند، چنانکه موسای کلیم بشارت داد:

لا تخف أنّک أنت الأعلى و ألق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا إنّما صنعوا کید ساحر و لا یفلح السّاحر حیث أتى. (۴)

مترس که تو خود برتر و پیروزی و آنچه در دست داری بینداز تا هر چه را ساخته اند ببلعد. در حقیقت آنچه سرهم بندی کرده اند، افسون افسونگران است و افسونگر هر جا برود رستگار نمی شود.

مردم خواهند دید که در صحنه مسابقه اژدهایی حرکت می کند و دیگر چیزی جز چوبهای خشک و طنابهای بی روح و سرد نیست؛ مردم دیگر طناب و چوب می بینند، نه مار. خاصیت کار تو این است که کید و صنع ساحران را می بلعد، نه چوب و عصا و طناب را. خدای سبحان با چنین اهمیتی حادثه غدیر را برای رسول گرامی تحلیل و تبیین کرد. روز نومیذی کافران

پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، روز غدیر از مردم پرسید: آیا به رسالت الهی خود عمل کردم و آیا نسبت به شما اولی، و والی هستم؟ حاضران گفتند: آری. آنگاه فرمود:

من کنت مولاه فعلیف مولاه.

هر کس که من والی و سرپرست اویم علی [علیه السلام] والی اوست.

در این زمینه آیه سوم سوره مبارکه مائده نازل شد و اعلام داشت که:

ص: ۱۰

۱- سوره طه (۲۰)، آیه ۷۸.

۲- سوره اعراف (۷)، آیه ۱۱۶.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۴.

۴- سوره طه (۲۰)، آیات ۶۸-۶۹.

اليوم يئس المؤمنون كفروا من دينكم فلا- تخشوهم و اخشون اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً. (١)

امروز کافران از [کارشکنی در] دین شما نومید شدند؛ پس از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما برگزیدم.

در این آیه دو بار واژه «ألیوم» آمده است. در قرآن کریم اغلب، کلمه «یوم» و «یومئذ» درباره معاد است و در این آیه واژه «یوم» درباره ظهور ولایت و امامت به کار رفته است.

قرآن تبیین مطالب مهم را با «اللّٰه» یا «ألیوم» آغاز می کند. در بسیاری از آیات که درباره احکام نازل شده خدا نفرمود «الیوم» اما در این گونه موارد «الیوم» یعنی امروز خبر مهمی رسیده و آن ولایت است که دوستان بر اثر تولی اولیای حق به کمال و تمام رسیده و شادمانند و دشمنان که طمعشان قطع شده ناامیدند.

دشمنان پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، می گفتند:

... نترّص به ريب المنون. (٢٠)

ما مرگ پیامبر را انتظار می کشیم و با مرگ او، بساطش برچیده می شود؛ چون با کتاب و قانون می شود مبارزه کرد، ولی با رهبر محیی و مجری قانون نمی شود مبارزه کرد.

در غدیر غم حادثه ای اتفاق افتاد که کافران ناامید شدند؛ چنانکه بر اساس سوره مبارکه کوثر، خدا به پیغمبر چیزی داد که دشمن ناامید شد. پیام سوره کوثر این است که خدا به پیغمبر کوثری داده که مایه بقاء و دوام نبوتش خواهد بود. از این رو به آن حضرت می فرماید:

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (٢).

[تو ابتر، یعنی بی نتیجه و عقیم نیستی]، بلکه دشمن تو عقیم و کارش نافرجام است.

کسی که کارش بی هدف است و به مقصد نمی رسد؛ ابتر است.

بارزترین مصداق کوثر وجود مبارک فاطمه، علیها السلام، است. پس روزی که فاطمه چشم به جهان می گشاید و روزی که علی، علیه السلام، در غدیر خم به خلافت منصوب می شود، دوام و بقای دین تضمین می گردد و دشمن در آن روز ابتر و ناامید است.

«ألیوم» در این آیه که همان «یوم الله» و روز ظهور فیض الهی است؛ یعنی روزی که فیض ویژه الهی تجلی کرده است:

ألیوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً.

۱- سوره مائده (۵)، آیه ۳.

۲- سوره کوثر (۱۰۸)، آیه ۳.

روزی که دینف ناقص، کامل و نعمتف ناتمام، تمام و اسلامف خدایسند به مردم معرفی شده است.

در صدر سومین آیه سوره مائده چند حکم فقهی مانند حرمت مردار، خون و گوشت خوک بیان شده است:

حرمت علیکم الميته و الدّم و لحم الخنزیر.

این احکام فقهی در سوره های نحل انعام و بقره نیز بود. در سوره نحل که در مکه نازل شده، می فرماید:

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَفْهَلُ لَغَيْرِ اللَّهِ... (۱)

خدا مردان و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده حرام گردانیده است.

در سوره انعام نیز که از سوره های مکی است می فرماید:

قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ... (۲)

بگو در آنچه بر من وحی شده؛ بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم، مگر آن که مردار یا خون ریخته یا گوشت خود باشد که اینها هم پلید است، یا قربانی که از روی نافرمانی به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده باشد.

در سوره بقره نیز که در سال اول هجرت رسول اکرم، صلّی اللّٰه علیہ و آله، به مدینه بر آن حضرت نازل شد، آمده است:

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَفْهَلُ لَغَيْرِ اللَّهِ... (۳)

خداوند تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که هنگام سر بردن نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است.

آیا با چند حکم فقهی مانند حرمت مردار و خون و گوشت خوک که در مکه و مدینه مکرر گفته شده دین کامل شد؟! یقیناً چنین نیست. چند حکم فقهی که کافران آنها را اسطوره می پنداشتند و می گفتند:

و إِذَا تَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. (۴)

بخوبی شنیدیم، اگر می خواستیم قطعاً ما نیز همانند این را می گفتیم این جزء افسانه های پیشینیان نیست.

چگونه عامل نومیدی کافران می شود؟ نوشتن و نشر دادن رساله عملیه کامل دشمن را ناامید نمی کند تا چه رسد به چند حکم فقهی محدود.

از سوی دیگر پیش از این جمله «ألیوم أكملت» فرمود:

امروز کافران [که توطئه براندازی نظام دینی را داشتند] ناامید شدند.

مراد قرآن از کفار، تنها کافران حجاز نیست؛ زیرا آنان پس از فتح مکه سپر انداختند و فوج فوج به دین خدا درآمدند:

إِذَا جَاءَ نَصْرَ اللَّهِ وَالْفَتْحَ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. (۲۶)

آنان یا مسلمان شدند یا تسلیم و از براندازی نظام دین نومید شدند. این که فرمود: «أَلْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا» مراد، کافران روم و ایران و حجاز است. آیا چند حکم فقهی که چندین بار قبلاً هم نازل شده مایه ناامیدی کافران است؟ معلوم می شود خبر جدیدی در یوم اللّه غدیر ظهور کرده و پایگاه مستحکمی برای امت و آیین ایجاد شده است.

در روز غدیر، معلم و مفسر قرآن، مدافع دین، معلم و مزگی مردم و حافظ نظام اسلامی و بیت المال و مرزهای کشور و بالاخره صاحب دین منصوب شد. پس تنها سخن از «سوادّ علی بیاض» و احکامی نوشته شده بر چهره پوست و کاغذ و چوب نیست تا بتوان آن را به بازی گرفت.

در روز غدیر والی، امام و خلیفه آمد و کافر بدخواهی که در کمین نشسته بود تا دین و نظام دینی را از ریشه براندازد، ناامید شد؛ زیرا فهمید که دین، صاحب، متولی، مجری و مبین دارد. بعد فرمود: «فلا تخشوه» دیگر از کافران نترسید؛ زیرا رهبر و والی دارید و از دشمن ناامید هراسی نیست.

بنابراین، امامت و ولایت و رهبری مایه امید مسلمانان و موجب ناامیدی کافران است. در این جا سخن از مذهب و فرقه خاص نیست. بلکه سخن از اصل اسلام است، اگر امامت و ولایت حفظ شود دین زنده می ماند.

ص: ۱۲

۱- سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۱۵.

۲- سوره انعام (۶)، آیه ۱۴۵.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۳.

۴- سوره انفال (۸)، آیه ۱۳۱.

اشاره: روز عید سعید غدیر یکی از این ایام سرور آل محمد، علیهم السلام، است که به عنوان «عیدالاکبر» نامیده شده، چرا که روز اکمال دین و اتمام نعمتهای پروردگار، به خاطر واقعه غدیر و انتصاب شایسته و بحق حضرت علی، علیه السلام، به امر الهی به جانشینی رسول معظم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، است.

پس شایسته است که به پاس قدردانی از این نعمت عظیم الهی و عرض ادب به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، عید سعید غدیر را در خانواده و اجتماع باشکوه فراوان برگزار نماییم و از برکات معنوی این روز عزیز بهره مند شویم.

آنچه در این مختصر تقدیم می گردد آدابی است که بزرگان دین به منظور گرامی داشت این روز عزیز تعلیم فرموده اند:

۱. روزه

روزه عید غدیر از مستحباتی است که مکرر به آن سفارش شده است. امیرالمؤمنین، علیه السلام، در خطبه ای که در روز عید غدیر ایراد کردند فرمودند:

و صوم هذا اليوم ممّا ندب الله إليه.

روزه عید غدیر از مستحباتی است که خداوند بدان فراخوانده است.

حضرت امام صادق، علیه السلام، فرمودند:

ص: ۱۳

يجب عليكم صيامه شكراً لله وحمداً لله.

بر شما لازم است که که در روز عید غدیر برای سپاسگزاری از خداوند و ستودن او، روزه بگیرید.

شخصی از امام صادق، علیه السلام، پرسید: چه کاری شایسته روز غدیر است و چه عملی در آن، استحباب دارد؟

حضرت پاسخ دادند: روزه و...

امام صادق، علیه السلام، درباره پاداش روزه عید غدیر فرموده اند:

روزه داشتن در روز عید غدیر پاداشی معادل روزه گرفتن در همه عمر دنیا را دارد.

یا فرموده اند:

صوم یوم غدیر خم کفاره ستین سنه.

روزه داشتن روز عید غدیر خم، کفاره گناه شصت سال است.

۲. افطاری دادن

از اعمالی که به انجام آن در روز عید غدیر سفارش شده است؛ افطاری دادن به روزه داران است. حضرت علی، علیه السلام، فرمودند:

کسی که در شامگاه عید غدیر، به یک مؤمن افطاری بدهد، گویا یک میلیون نفر از پیامبران، شهیدان و صدیقان را افطاری داده است. حال چگونه است پاداش کسی که گروهی از مردان و زنان را افطاری دهد. و من ضامنم بر خدا که از کفر و فقر آسوده گردد و اگر در همان روز یا همان شب تا عید غدیر سال دیگر بمیرد، بر خداوند است پاداش او.

۳. اطعام

از سنت های مؤکد دیگر در روز عید غدیر پذیرایی از مؤمنان است.

امام صادق، علیه السلام، درباره یکی از وظایف عید غدیر فرمودند:

ص: ۱۴

و أطلع إخوانك.

و برادرانت را طعام ده.

۴. آراستن

از دیرباز عیدها و جشنها با نظافت، غبارزدایی، پیراستن و آراستن همراه بوده است و شیعیان باید این روشها را برای عید غدیر نیز رعایت نمایند. چرا که حضرت امام رضا، علیه السلام، می فرمایند:

روز غدیر، روز آراستن و زینت است. پس هر کس برای روز غدیر، زینت کند، خداوند هر خطای کوچک و بزرگ او را می آمرزد و فرشتگانی را به سوی او می فرستد، آنان نیکی های او را می نگارند و مراتبش را تا عید غدیر سال آینده بالا می برند. اگر او جان دهد، شهید مرده است و اگر زیست کند، خوشبخت زیسته است.

پس چه زیبا خواهد بود که سردر منازل و اماکن عمومی تجارتي و اداری چراغانی شود تا شامل این پاداش بزرگ گردد.

۵. لباس نو پوشیدن

ما ایرانیان در عید نوروز که عید تحویل سال است، نه تحول انسان، لباس نو می پوشیم؛ پس چرا در عید بزرگ ولایت، تن پوش نو نپوشیم؟ بجا خواهد بود که در این روز بزرگ لباس نو بپوشیم و بیوشانیم.

حضرت امام صادق، علیه السلام، می فرماید:

و أن یلبس المؤمن أنظف ثیابه و أفخرها.

یکی از وظایف روز غدیر این است که مؤمن تمیزترین و گرانقدرترین جامه های خویش را بپوشد.

۶. استفاده از بوی خوش

اسلام درباره به کارگیری بوی خوش و زدن عطر، بسیار سفارش کرده است. بخصوص در ایام عید سعید غدیر سفارش ویژه ای نسبت به این سنت خوب شده است. امام صادق، علیه السلام، در پی وظایف مؤمن در روز غدیر فرمودند:

و یتطیب إمكنانه و إنساط یده.

ص: ۱۵

و مؤمن به اندازه توان و دست باز بودنش بوی خوش استعمال کند.

۷. دیدار با مؤمنان

زیارت برادران مؤمن از سنتهای مهم اسلامی است، لیکن در روز عید غدیر، دید و بازدید به عنوان یکی از شعائر مذهبی و ولایی و بیشتر مورد سفارش قرار گرفته و پاداش افزونتری دارد.

حضرت امام رضا، علیه السلام، فرمودند:

من زارَ فيه مؤمناً أدخل الله قبره سبعين نوراً و وسع فی قبره و يزور قبره كلَّ يوم سبعون الف ملك و يبشرونه بالجنّه.

هر کس که در روز غدیر به دیدار مؤمنی رود خداوند هفتاد نور در قبرش داخل کند و قبرش را بگستراند، و هر روز هفتاد هزار فرشته به زیارت قبرش آید و به او مژده بهشت دهد.

۸. مصافحه (دست دادن)

دست دادن باعث افزایش محبت دو برادر دینی و سبب ریزش گناه و آمرزش می گردد؛ اما دست دادن در روز عید غدیر که عید ولایت است جلوه دیگری دارد، به همین جهت در این روز مصافحه (دست دادن) مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است.

حضرت امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، فرمود:

و إذا تلاقیتم فتصافحوا بالتسلیم.

(در روز غدیر) هنگامی که با هم ملاقات می کنید همراه با سلام کردن با یکدیگر دست بدهید.

۹. تبریک گفتن

معمولاً، وقتی نعمتی به انسان می رسد یا پیروزی نصیبش می شود تبریک گفتن لازم است و تبریک گفتن در روز عید غدیر از شعائر شیعه است و می شود گفتم گرمترین و سنت عقد اخوت و برادری در اسلام به زمان پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، می رسد. در آن موقع پیامبر، صلی الله علیه و آله، بین مهاجرین و انصار پیمان برادری را منعقد نمودند. و بجا خواهد بود که این پیمان برادری در روز عید غدیر برگزار بشود. واقعی ترین تبریکها برای عید غدیر است.

حضرت رضا، علیه السلام، می فرماید:

و هو يوم التهنیه یهئى ء بعضکم بعضاً فإذا لقی المؤمن أخاه یقول: الحمد لله الذى جعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمؤمنین و الائمہ سلام الله علیهم.

روز عید غدیر خم روز تهنیت گویی است. بعضی از شما به بعض دیگر تهنیت بگوید و هرگاه مؤمنی با برادرش برخورد کرد بگوید: «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را از پیوستگان به ولایت امیرالمؤمنین، علیه السلام، و امامان، علیهم السلام، قرار داد». . دلجویی و مهرورزی متقابل

حضرت رضا، علیه السلام، روز غدیر را «یوم التودد» خواندند؛ یعنی روز مهر ورزیدن.

در چنین روزی باید معتقدان به ولایت، غم را از دل دوستان حضرت به هر نحوی که مقدور باشد برطرف نمایند.

۱۱- ایجاد زمینه های شادمانی

عید غدیر یادآور بزرگترین و گرانقدرترین خاطره اسلام است خاطره استمرار رسالت پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، با امامت علی، علیه السلام.

در چنین روزی نه تنها خود باید دلشاد باشیم بلکه باید زمینه شادمانی دیگر برادران ایمانی را هم فراهم سازیم.

حضرت رضا، علیه السلام، می فرماید:

سَرَّ فِيهِ كَلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.

(در روز غدیر) هر مرد و زن مؤمنی را شادمان سازید.

ص: ۱۷

۱۲. پیوند با بستگان و خویشان

در این روز زمینه صلّه رحم - که از سفارشات مؤکد اسلام است - کاملاً فراهم است.

حضرت صادق، علیه السلام، صلّه رحم را یکی از وظایف روز غدیر بر شمردند:

شایسته است در روز غدیر با نیکی کردن، روزه گرفتن نماز خواندن و صلّه رحم بسوی خداوند متعال تقرب جوئید.

۱۳. گشاده دستی نسبت به خانواده

یکی از دستورات اسلام ایجاد زمینه های لازم در جهت راحتی و آسایش خانواده است و به مناسبت عید غدیر تاکید بیشتری شده است.

حضرت امام صادق، علیه السلام، می فرماید:

و یوسع الرّجل فیهِ علی عیاله.

(در روز غدیر) مرد باید برای خانواده خود گشایش بیشتری فراهم کند.

۱۴. کارگشایی

برآورده ساختن نیازهای مردم و رفع گرفتاری آنان از سنتهای پسندیده در اسلام است و به انجام اینگونه کارها تاکید فراوان شده است.

علی، علیه السلام، می فرماید:

و البرّ فیهِ یثمر المال و یزید فی العمر.

نیکی کردن (در روز غدیر) مال را ثمربخش می سازد و بر عمر می افزاید.

۱۵. هدیه دادن

هدیه دادن و گرفتن با توجه به ضوابط شرعی کار پسندیده ای است و اثرات روانی خاصی، مخصوصاً در کودکان و نوجوانان دارد و بهترین موقعیت هدیه دادن عید غدیر است.

و حضرت رضا، علیه السلام، عید غدیر را روز هدیه و بخشش می نامد:

یوم الحباء و العطیّه.

(عید غدیر) روز بخشش و هدیه دادن است.

ص: ۱۸

اعلام بیزاری از دشمنان خداوند روزه داشتن در روز عید غدیر پاداشی معادل روزه گرفتن در همه عمر دنیا را دارد.

از پایه های اساسی اسلام است و روز غدیر روز بیزاری از کسانی است که با نپذیرفتن امامت حضرت علی، علیه السلام، آشکارا با خدا و با پیامبر خدا مخالفت نمودند و بزرگترین جنایت و خیانت را به تاریخ بشریت کردند و در حقیقت این عدم پذیرش سرآغاز تمام بدبختی ها و بیچارگی ها بود.

بنابراین روز غدیر، روز براءت از اینهمه ستمکاری و ستمکاران است.

در یکی از دعاهای روز غدیر آمده است:

و نبراً مَمَّنْ یبرأ منه و نبغض من أبغضه.

ما بیزاری می جویم از آن کس که از علی [علیه السلام] بیزاری جوید و دشمن داریم آن کس که علی [علیه السلام] را دشمن دارد. ۱۷. ذکر صلوات

حضرت رضا، علیه السلام، در وصف عید غدیر فرمود:

یوم إكثار الصلوة علی محمد و آل محمد.

روز غدیر روز صلوات فرستادن فراوان بر محمد و آل محمد است.

امام صادق، علیه السلام، فرمودند:

هنگامی که روز غدیر فرا برسد باید در فراز آن (هنگام ظهر) غسل کرد.

روز عید غدیر بهترین فرصت و موقعیت برای نیایش است؛ چرا که روز غدیر روز سپاس و ستایش به پیشگاه حضرت احدیت است.

حضرت رضا، علیه السلام، می فرماید:

هو الیوم الذی یزید الله فی حال من عبد فیہ.

روز غدیر روزی است که خداوند، بر توان کسی که او را نیایش کند، می افزاید.

و فرمود:

روز غدیر روزی است که دعا در آن مستجاب می گردد.

نماز عید غدیر دو رکعت است که باید در هر رکعت پس از حمد ده، مرتبه سوره توحید، ده بار آیهالکرسی و ده مرتبه سوره قدر را خواند. وقت نماز نیم ساعت پیش از ظهر است. پاداش این نماز برابر است با صد هزار حج و صد ها هزار عمره. کسی که این نماز را بخواند، هر چه از خداوند بخواهد برآورده شود.

زیارت یکی از سنن سازنده اسلامی است چه از نزدیک چه از دور. زیارت یک پیوند معنوی بسیار قوی بین شیعه و مقدسات اوست. از جمله آنها زیارت حضرت علی، علیه السلام، از دور و نزدیک است.

امام رضا، علیه السلام، به پسر ابی نصر فرمودند:

هر جا که باشی در روز عید غدیر در بارگاه امیرالمؤمنین، علیه السلام، حاضر باش. بی تردید، خداوند، گناهان شصت ساله هر مرد و زن مؤمن را می آمرزد و چند برابر آنچه در ماه رمضان، شب قدر و شب عید فطر از آتش آزاد ساخته در آن روز آزاد می سازد.

در این مورد به کتب ادعیه مراجعه شود.

طبق مدارک معتبر خواندن دعای ندبه در چهار عید مستحب است؛ جمعه، فطر، قربان و غدیر.

توجه به فرازهای این دعا بخصوص آن قسمت که در رابطه با غدیر و خلافت حضرت، علیه السلام، می باشد ضروری است.

۲۲. پیمان برادری (عقد اخوت)

سنت عقد اخوت و برادری در اسلام به زمان پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، می رسد. در آن موقع پیامبر، صلی الله علیه وآله، بین مهاجرین و انصار پیمان برادری را منعقد نمودند. و بجا خواهد بود که این پیمان برادری در روز عید غدیر برگزار بشود.

برای نحوه بستن عقد به «مفاتیح الجنان» مراجعه کنید.

×. ستاد بزرگداشت غدیر با همکاری مؤسسه تحقیقاتی احیای غدیر، مشهد مقدس.

اسماعیل شفیعی سروستانی آنچه در نمودار قبل - که به بیانی ضمن پرده برداری از فلسفه تاریخ ویژه شیعه، جایگاه هر یک از فرهنگها و تمدنها را در ادوار مختلف نشان می داد - پنهان بود؛ عهد و پیمان قلبی ابنای آدم است که در هر عصری موجب بروز و ظهور تحولاتی فرهنگی و مادی در عرصه زمین گشته است. «عهد» باطن همه اعمال و اقوال فردی و جمعی است؛ حتی اگر بر پهنه هیچ کاغذ و یا عهدنامه ای نیامده باشد. بی عهد هیچ حادثه ای اتفاق نمی افتد. هیچ حرکت بزرگی به وجود نمی آید. آدمی می تواند «عهد ببندد» به همان سان که می تواند «عهد بگسلد»؛ یعنی اختیار، این امکان را برای او فراهم آورده است. هر یک از فرهنگها و تمدنهای سترگ نیز صورت بیرونی «عهد»ی خاصند که با مطالعه جدی (و نه سرسری که موجب بروز غفلت و یا شیفتگی شود) در آن فرهنگ و یا تمدن کشف می شوند و ماهیت و باطن آن فرهنگ یا تمدن را نشان می دهند. «عهد» نقطه فصل یا فصل الخطاب حیات فردی و جمعی مردم در پهنه خاک است و از همین جاست که می توان به راز تعالی و اوج گرفتن یا زمینگیر شدن بسیاری از اقوام پی برد. اگر به آنچه در جهان پیرامون ما می گذرد و حتی آنچه درباره عوالم ناپیدا و پنهان گفته شده بنگریم، بحقیقت در خواهیم یافت که از روز ازل و اول همه چیز با «عهد» آغاز شده است. زندگی و حرکت آدمی بر پهنه خاک بی عهد فاقد معنی است. اما اینکه با چه چیز و یا چه کسی عهد منعقد شده سخنی است دیگر. رفت و آمد نسلها و سرزندگی دوباره طبیعت نیز خود انعکاس عهدی است که نو می شود. تجدید عهد با اسم «حی» زندگی دوباره را در رگ طبیعت جاری می سازد. همان که فقدانش موجب پژمردگی و افسردگی و انجماد می شود.

طبیعت در بهار عهد تازه می گرداند و نشاط مثل خونی گرم و تازه در رگ زمین و گیاه و جانور می دود تا سرزندگی و شادابی موجب برخوردار شدن همگان از خوان گسترده زمین شود؛ گویا جملگی ریزه خوار این تجدید عهدند.

در داستان آفرینش، مبتنی بر آنچه که با زبان شاعرانه و رمزگونه از میان متون دینی و روایی به ما رسیده، لزوم بستن عهد و میثاق بوضوح ذکر شده است. چنانکه در قرآن آمده است: پروردگار تو از پشت آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت. و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. (۱) همان، ص ۵۴. (۲) این عهد و میثاق در نزد اهل معرفت به «میثاق فطره» مشهور است و خداوند واسپس خلقت آدم، علیه السلام، از همه فرزندان او که تا روز قیامت متولد می شوند (در عالم ذر) عهدی گرفته تا معترف شوند که خالقشان یکتا خداوندگار هستی است. وقتی زراره از امام محمد باقر، علیه السلام، درباره این آیه سؤال می کند حضرت می فرماید:

از پشت آدم نژادش را تا روز قیامت در آورد و مانند مورچگان خارج شدند. سپس [خداوند] خود را به آنها معرفی کرد و وانمود، و اگر چنین نمی کرد هیچ کس پروردگارش را نمی شناخت. در نمونه ازلی (قصه آدم و حوا) آشکار شده که نتیجه طبیعی ترک میثاق رانده شدن و مستعد شدن برای در افتادن در دام ابلیس است و روی کردن به خوی استکباری و خودکامگی و بحران. چنانکه با لطافتی تمام طریق رجعت نیز نمودار شده؛ یعنی کنندن جامه های میت از تن، روی آوردن به حریم امن، اقرار به خطا و «تجدید عهد». تجدید عهد و ترک عهد ناروا دو رویه یک سکه اند. بدون ترک عهد ناروا امکان تجدید عهد فراهم نمی آید؛ چنانکه بدون تجدید عهد، از عهد ناروا نمی توان گذشت. دو امری که به هیچ روی با هم جمع نمی شوند. دو امر مهمی که در همه ساحت های حیات آدمی نمودار می شوند. (در ساحت معرفتی و اعتقادی، در ساحت فرهنگی و اخلاقی و بالاخره در ساحت علمی) چه سیر در پهنه خاک و زیست در عرصه زمین آدمی را مواجه با سه وجه مهم از حیات می سازد. آدم، علیه السلام، خود نمونه ازلی شد. اگر چه بعد از هبوط خود نیز «حجتی» آشکار بود تا همه ابنای خود را متذکر پاسداری از عهد نماید و راه فلاح را بدانها نشان دهد. چنانکه بصراحت در قرآن کریم آمده است:

ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا. (۳) آنچه را رسول حق دستور داده بگیرید و هر چه نهی کرده واگذارید.

و در جای دیگر فرمود: من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولیٰ فما أرسلناک علیهم حفیظاً. (۴) سوره مائده (۵)، آیه ۳. (۶)

ص: ۲۳

۱- سوره اعراف

۲-، آیه ۱۷۲.

۳- سوره حشر (۵۹)، آیه ۷.

۴- سوره نساء

۵- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸.

۶-، آیه ۸۰.

هر که اطاعت کند رسول خدا را اطاعت کرده و هر که مخالفت کند کیفرش با خداست.

«عهد» با حجت خداوند و انبیای عظام او و نگهداری آن متضمن نگهداری «عهد» و میثاق الهی شد. چنانکه به سبب تجدید عهد انبیا طریق هدایت را پس از آدم، علیه السلام، مستمر ساخت. هر یک از انبیا عهده دار امر تجدید عهد بندگان شدند تا امر هدایت از فرزندان آدمی دور نشود و ضلالت در میانشان جاری نگردد.

هیئات که جمع اندکی پاسدار عهد شدند و بقیه با غفلت از عهد باعث بروز و ظهور انواع و اقسام نحله ها و فرقه ها و فرهنگها گردیدند. جریانها که (مطابق آنچه پیش از این ذکر آن رفت) موجب بروز فرهنگها و تمدنها به موازات جریان الهی شد و باب تفرق و تشتت و بالاخره بحران و ظلم و ناامنی را بر فرزندان آدمی گشود.

داستان بعثت انبیای الهی، داستان تجدید عهد و استمرار آن در میان همه فرق و ملل است؛ چنانکه این تجدید عهد را در میان همه اعمال و مناسک آنها نیز می توان یافت. تا آنکه هدایت و نبوت به نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، رسید و پس از ایشان اوصیا و اولیای معصوم متکفل امر ولایت مردم شدند. روایتی از امام باقر، علیه السلام، منقول است که می فرمایند:

واجبات خدا یکی پس از دیگری نازل می شد و امر ولایت آخرین آنها بود که خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم» (۴) خدا بعد از این واجبی را بر شما نازل نکرد. واجبات را برای شما کامل کرده است. (۵) این امر (امر ولایت) در روز جمعه و در صحرای عرفه بر پیامبر نازل شد.

شاید این خود نکته لطیفی باشد که آدم، علیه السلام، در روز جمعه آفریده شد و پس از هبوط بر زمین و در عرفه او را متذکر «تجدید عهد» ساختند. چنانکه پیامبر، صلی الله علیه و آله، نیز در همین روز و در همین صحرا متذکر امر ولایت شد. ابی الجارود گوید: شنیدم امام باقر، علیه السلام، می فرمود:

خدای عزوجل پنج چیز بر بندگان واجب ساخت و آنها چهار چیزش را گرفتند و یکی را رها کردند. (۱)

سپس حضرت این پنج امر را ذکر کرده اند: نماز، زکوه، روزه، حج و ولایت.

ولایت، نقطه اتکا و اتصال مردم با منبع فیض و پاسداری از عهد بود. عهد با «انسان کامل»؛ ابوحمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر، علیه السلام، می فرمود: چون محمد وظیفه نبوت خود را انجام داد و عمرش به پایان رسید، خدای بدو وحی کرد: ای محمد نبوت را گذرانیدی و عمرت به آخر رسید. اکنون آن دانشی که نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت خاندان را به علی بن ابی طالب بسپار؛ زیرا من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل و ذریه تو قطع نکنم، چنانکه از ذریه های پیغمبران قطع نکردم. (۷) «بعثت» نبی اکرم خود زمان تجدید عهد بود، چنانکه همه داستان بلند غدیر با عهدبستن آغاز شد.

همه آنچه که واسپس غدیر گریبان مسلمین را گرفت؛ بدبختیها و تفرق و جداییها، صحنه های پرشوری چون عاشورای حسین بن علی و... نیز انعکاس عهد بود. جماعتی پاسدار عهد شدند و در میانه میدان رقص کنان تن به زیر شمشیر انداختند و رستند و جماعتی دیگر با رویگردانی از عهد سر بر آستانی سودند که در آنجا اذنی برای عهدبستن وجود نداشت. آنان خود سبب دوری و باعث فرود بلا و ابتلا شدند همان ابتلایی که آدم و حوا دچارش گشتند و این جماعت حج کردند، اما دریافتند که حج تذکری است برای تجدید عهد بر گرد خانه کعبه تا خود را از بلای دوری برهانند. صورت حج در میان ما ماند. اما حقیقت حج که جز تجدید عهد نبود رخت بر بست. چه، وقتی که آدمی بی اذن حجت خدا و در غفلتی تمام با نفس خود و یا مردی چونان خود عهد وفاداری و بندگی می بندد؛ خود ضامن همه ابتلا و بلا می شود.

«عهد» همه زندگی و سرزندگی مردان و زنانی است که رمز بودن و ماندن را دریافته اند. «تجدید عهد» استعداد ماندن را موجب می شود چنانکه گسست آن استحقاق فلاکت و هلاکت را سبب می شود. غدیر در خود زیبایی «عهد با ولی» را متجلی ساخت؛ همچنانکه تفرق و تشتت جامعه مسلمین واسپس رحلت نبی «زشتی گسست عهد» را نمایاند. چنانکه نام و یاد همه مردان و زنانی که خالصانه بر عهد خویش پایدار ماندند، باقی ماند حتی وقتی که در زیر تازیانه ها و شمشیرها جان خود را از دست دادند. بحقیقت پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، در غدیر امکان ماندن مسلمین در طریق هدایت را واسپس خود فراهم ساخت تا با حراست از «عهد خاندان ولایت» دیوار حصینی در برابر ابتلائات زمان و مکر شیطان به گرد خویش آورند. در روایت ماندگار و معروف «سلسلهالذهب» که از حضرت امام رضا، علیه السلام، در وقت ورود به نیشابور آمده بخوبی ارتباط میان دو عهد بزرگ «فطره» و «ولایت» را می توان دید. کلمه لا إله إلا الله حصنی، فمن دخل حصنی أمن من عذابی، بشرطها و شروطها و أنا من شروطها.

عهد و میثاق امامت با کلمه «لا إله إلا الله» راست می شود اما به شرط حراست از میثاق ولایت. در تفسیر آیات ۳۴ و ۳۵ سوره اسراء: «و أفوا بالعهد إنَّ العهد كان مسؤولاً...» از قول امام هفتم، علیه السلام، آمده است که: العهد ما أخذ النبي، صَلَّى اللهُ عليه وآله، على النَّاسِ في مودَّتنا و طاعه أمير المؤمنين أن لا يخالفوه و لا يتقدموه و لا يقطعوا رحمه و أعلمهم أنهم مسؤولون عنه. (۱) «عهد» پیمانی است که پیامبر از مردم اخذ کرد در مودت ما اهل بیت و اطاعت از امیرالمؤمنین و اینکه با او مخالفت نکنند و هم از او سبقت نگیرند. و پیوند خویشی او را قطع نکنند و به آنها اعلام کرد که آنها از این عهد پرسیده می شوند. چنانکه در تفسیر آیه ۸۷ سوره مریم (لا يملكون الشفاعة إلا من اتخذ عند الرحمن عهداً...) از قول امام صادق، علیه السلام، آمده است: إلا من دان الله بولايه امير المؤمنين و الأئمة من بعده، عليهم السلام، فهو العهد عند الله. (۲)

در اینجا «عهد نزد خداوند» همانا پذیرش ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین بعد از ایشان اعلام شده است. به همین مناسبت امام علی، علیه السلام، درباره روز غدیر می فرمود:

إنَّ هذا يوم عظيم الشأن... يوم كمال الدين، يوم العهد المعهود (۳). آن عهد معهودی که بر آدم نهاده شده و بر آن مسؤول بود در روز غدیر که روز کمال دین بود «عهد ولایت» بود.

در سرتاسر ماجرای خلقت آدم تا بعثت نبی اکرم، صَلَّى اللهُ عليه وآله، و موضوع غدیر و حتی پس از آن، دریافته می شود که «عهد فطره» و ادامه آن عهد و ولایت چونان دژی است که آدمی را از در غلتیدن در دام مکر ابلیس که به قول قرآن همان دشمن بزرگ آدمی است در امان می دارد و عدول از آن شیطان را بر آدمی مسلط می کند.

امام باقر، علیه السلام، سه تکلیف بزرگ را متذکر می شوند: إِنَّمَا كَفَّلَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ مَعْرِفَةِ الْأَئِمَّةِ وَ التَّسْلِيمِ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَ الرَّدَّ عَلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ. (۴)

ص: ۲۶

۱- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷.

۲- همان، ص ۳۳۳.

۳- همان، ج ۳۷، ص ۱۶۴.

۴- حرّ عاملی، محمدبن الحسن، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۷.

معرفت امام، تسلیم در برابر او (آنچه که می خواهد) و واگذاری امور بدو (در اموری که اختلاف پیش می آید) سه امر مهمی است که مردم بر حفظ آن مکلفند و ما در همه متون و منابع، همه مبانی نظری دینی و همه شواهد تاریخی تا به امروز مواجه با این مثلث ولایت هستیم. «مثلث هدایت» و «مثلث ولایت» انعکاس طریقی است که بندگان اهل ایمان به مدد آن از در ماندگی، حیرت و مهلکه تردید خلاص می شوند و اگر جز این بود که خداوند واسپس خلقت از روی لطف ابنای آدم را متذکر این دو مثلث نمی ساخت؛ موضوع معاد و ثواب و عقاب مردود بود. چنانکه با این مثلث موضوع ارسال انبیا و انزال کتب معنی پیدا می کند، بطوری که در روایات قبلی ذکر آن رفت جمله طالبان هدایت و رهیابی به حقیقت هستی و دوستان و دوستان و دوستداران ورود به ساحت قرب حق و در امان ماندن از بلای تسلط شیطان ناگیر به حفظ این عهد و در برابر آن مسؤول اند. در هیچ جا ذکر نشده که «تعهد در برابر این عهد» به معنی دوستی زبانی و عرض ادب و زیارت است. چه دوستی و عرض ادب مقدمه این امر و نه تمامیت آن است. همانکه طی قرون متمادی و هم امروز مسلمین و شیعیان بدان گرفتار آمده اند. آنان، حقیقت پاسداری این عهد را در عرض ادب صوری و انجام پاره ای مناسک مستحب فرض کرده و از آن غافل مانده اند. شاید بتوان مهمترین و در عین حال اولین مشکل اینان را در فقدان معرفت درباره ائمه هدی، علیهم السلام، دانست. از اولین روز خلقت که در واقع اولین کلاس معرفت امام و حجج الهی نیز هست، خداوند از ایشان با عنوان «خزانه علم خداوند»، «امناء اسرار الهی»، «حجج خداوند در عرصه زمین»، «صاحب الامر»، «صراط مستقیم»، «میراث دار علم انبیا» و... یاد کرده است و اینهمه بجز صفات، القاب و مشخصاتی است که از طریق پیامبر، صلی الله علیه و آله، و سایر ائمه معصومین، علیهم السلام، درباره اولیا و حجج الهی بعد از پیامبر به ما رسیده. چنانکه در بسیاری از ادعیه ماثوره، از اینان با عنوان: «محل نزول ملائک»، «معدن رحمت»، «پیشوای امم»، «درهای ایمان»، «صاحبان عقل کامل»، «پناه خلق عالم»، «حجج بالغه الهی برای اهل دنیا و آخرت»، «معدن حکمت الهی»، «دعوت کنندگان بسوی خداوند»، «آشکار کنندگان امر و نهی الهی»، «بقیةالله»، «راهنمایان صراط مستقیم» و... یاد شده است. درک اینهمه برای همگان ساده نیست اما، وقوف به شأن و منزلتی که خداوند برای حجج بالغه قائل شده، همگان را متذکر آن می سازد که معرفت در اینباره رهنمونف آدمی به سر منزل «ولایت» است تا از طریق و به مدد آن امکان ورود به آستان قرب الهی و دخول به بهشت رضوان وی فراهم آید. مشکل دوم فقدان درک درست از عهد و میثاقی است که تعهد بدان تکلیف ماست. بی گمان هر یک از بندگان در هیأت مناسبات فردی و جمعی متعهد به پیمانی هستند که نانوشته آن را پاس می دارند و حتی پاسداری از آن را جزء بدیهیات به حساب می آورند. اگر درک می شد که عدم پای بندی به عهد ولایت و پاسداری از آن به منزله «خروج از جوار حق» و ورود به خیل عاصیان دورمانده از رحمت است و موجب نگونسازی در دوزخ، همه نگاه و همه دریافت و عمل ما تغییر می کرد.

متأسفانه چنانکه قبلاً متذکر شدم همواره ما در سه ساحت از حیات به سر می بریم. ساحت اعتقادی، ساحت اخلاقی و ساحت عمل و مناسبات عادی حیات. این سه ساحت به هم متصل و مرتبطاند و هیچکدام منفک و بریده از دیگری نیست؛ نمی توان در ساحت اعتقاد و تفکر به دریافتهای شرک آلود و کفرآمیز معتقد بود و گمان برد که در ساحت اخلاق و فرهنگ در ساحت مؤمنان به ادیان الهی به سر می بریم. وقتی در مبانی اعتقادی خدشه وارد شد به صورت طبیعی در همه جهات دچار لغزش و خطا خواهیم شد به همان سان که نمی توان انتظار داشت ابنای آدم همه مناسبات فردی و مادی خود را مطابق اوامر و نواهی حجج غیر الهی و دستاوردهای شرک آلود سامان دهند و در عین حال مؤمنی راستین و پیرو مکتب اولیا و انبیا نیز بمانند. از همین روست که مشکل سوم را در عدم درک کامل از ساحت‌های مختلف حیات و پیوستگی آنها و تأثیرشان در حیات و ممات فردی و جمعی می دانم. ما حیات را منحصر به ساز و کار این جهانی کرده ایم و بر طبل عمله ظلم می کوبیم و در عین حال بر درگاه حجج الهی طلب مغفرت و غفران الهی می آوریم. ما عهد ولایت را در ذکر مصیبتی و برگزاری جشن ولادتی خلاصه می کنیم و سایر مناسبات فرهنگی و عملی را در پی عهد ظالمین سامان می دهیم. در واقع به منافقینی می مانیم که به برخی از آیات ایمان آورده و برخی را انکار می کنند: إِنَّ الْمَذِينِ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْ يَفْرُقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ يَقُولُونَ نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون أن یتخذ بین ذلک سیلاً اولئک هم الکافرون حقاً و اعتدنا للکافرین عذاباً مهیناً. (۱)

همانا آنان که کفر ورزیدند به خدا و پیغمبرانش می خواهند جدایی افکنند میان خدا و پیامبرانش و گویند ایمان آورده ایم به بعضی و کفر ورزیدیم به بعضی و خواهند که برگیرند میان این راهی، آنانند براستی کافران و برای آنان آماده کرده ایم عذابی خوار کننده. متأسفانه ما همواره سر در پی راهی میانه نهاده ایم، تا خود را قانع و راضی سازیم. به طمّاعی حریص می مانیم که دنیا و آخرت را با هم می خواهد بهشت زمین و آخرت را یکجا می طلبیم بی آنکه عهد راست کرده باشیم.

ص: ۲۸

در عمل دنیایی بر طبل عهد خود و یا جماعتی چونان خود می‌گوییم و در تمنای آخرتی به عبث به برخی احکام فردی تأسی می‌جوئیم شاید که متضمن حور و قصر و بهشت باشد. در گذشته، رسم و ادب ستوده‌ای در میان پیشینیان ما از میان پدران و مادران اهل ایمان وجود داشت که دین خود را به ائمه معصومین، علیهم‌السلام، عرضه می‌داشتند تا مورد گواهی و تأیید واقع شود. حال باید پرسید دین خود را به محضر کدامیک از ائمه معصومین، علیهم‌السلام، عرضه داشته‌ایم؟ آن بزرگواران کدامیک از باورهای ما را درباره مبدأ هستی، جایگاه آدمی در پهنه خاک، نسبت با کفار دول مختلف و بسیاری از امور ریز و درشتی که بدان مبتلاییم تأیید کرده‌اند؟ مگر جز این است که هنوز در اولین خم‌کوچه انقلاب فرهنگی که اساس تربیت و رشد نسل جوان این سرزمین است درمانده‌ایم و هیچ غمی هم در دل راه نمی‌دهیم؟! آیا هیچ‌پرسیده‌ایم «فرهنگ و تمدن جاری و ساری» که همه بود و نبود مسلمین را هم با آن دمساز و همسان می‌سازیم برخاسته از کدام عهد است؟ مگر نه اینست که همه اعمال و همه آنچه که از سوی آدمی صادر می‌شود محصول عهد قلبی اوست؟ چگونه است که این «عهد» را در هیأت عمل و نظر فردی می‌پذیریم ولی در هیأت عمل و نظر جمعی که در قالب فرهنگ و تمدن ظهور می‌کند نمی‌پذیریم؟! آیا هیچ‌اندیشیده‌ایم چه امری موجب بروز انحراف در حیات اجتماعی و سیاسی مسلمین شد و زمینه‌های بروز تباهی‌های اخلاقی و اعتقادی را در میانشان فراهم ساخت؟! مگر جز این بود که به عهدی که در غدیر بستند پایبند نماندند؟ و پس از غدیر عهد ظالمین را گردن نهادند؟!

حسین و اولادش، علیهم‌السلام، در کربلا به شهادت نمی‌رسیدند، اگر عهد غدیر پاس داشته می‌شد.

امام موسی کاظم، علیه‌السلام، در زندان و امام رضا، علیه‌السلام، در مرو به شهادت نمی‌رسید اگر عهد غدیر پاس داشته می‌شد. امام عصر، علیه‌السلام، ناگزیر به قبول رنج غیبت کبری نمی‌شد و مسلمین در گیرودار حیات وحشتناک پس از غیبت نمی‌ماندند؛ اگر عهد غدیر یا همان عهد ولایت پاس داشته می‌شد. چنانکه استمرار غیبت و محروم ماندن از حضور آن امام همام نیز که نتیجه‌ای جز دور ماندن از بهشت وصل و قرب نیست نتیجه طبیعی عهدی است که رها شده است. با ساده‌اندیشی تمام که محصول علم و آموزش بی‌بنیاد غربی است میان ساحت‌های حیات فردی و جمعی بندگان خدا و ارتباط آن حیات با مناسبات فرهنگی و اعتقادی انسلاخ ایجاد می‌کنیم و با همان ساده‌لوحی هم خود را مصروف مسلمان کردن محصول عمل دیو و شیطانی می‌کنیم که سوگند یاد کرده همه بندگان خداوند را اغوا می‌کند. در پایان این بخش به مطلبی مهم اشاره می‌کنم. مطلبی که به اجمال از کنار آن می‌گذرم اما امید دارم که حدیثی مفصل از آن خواننده شود. اساس اعتقادی تمدن و فرهنگ غربی را جمله‌ای دگرگون ساخت:

من می اندیشم پس هستم! این جمله ماندگارترین جمله تاریخ جدید است. آنگاه که این کلام بر زبان رانده شد؛ بشر عصر جدید با نفس اماره خویش پیمان بست که فرمان هیچ خدایی را گردن نهد. میثاقی و عهدی بزرگ با خود. انسانی که خود خدا شده بود. مهم این است که رجوع حیث تفکر آدمی از این زمان نه به حق بلکه به خود شد. این مراجعت آشکار و این عهد بسته شده سرآغاز تاریخی نو شد مبدأ تفکری نوین. فرهنگی تجدید نظر طلب و تمدنی نو که به آن مبتلاییم. آدمی تعریفی نو یافت و جهان نیز. مقصد آدمی نیز دگرگون شد. آدمی سر در پی این عهد نهاد تا خود سازنده خود، رقم زننده سرنوشت خود و سازنده بهشت خود شود. در واقع بر آن شد تا بهشت را در عرصه خاک بسازد و با استغنا جستن از آسمان و احکام آسمانی مبدأ احکام حیات فردی و اجتماعی خود شود. دیگر مقصد عبودیت و حضور در بهشت رضوان آستان قرب خداوندگار نبود؛ بلکه مقصد قدرت و اقتدار در عرصه زمین بود. چه بشر غربی خوب دانسته بود که واسپس این عهدشکنی بزرگ از رستگاری و فلاح دور مانده است و همراه با شیطان در انتظار سرنوشت سیاه و اسفبار باید بماند. از همینجا با دم غنیمت دانی دنیا را منظور نظر و مقصد مطلوب فرض کرد و بر طبل دنیامداری کوبید. خیلی پیش از این اندیشمندانی چون « کریستوفر مارلو » نویسنده نمایشنامه « دکتر فاستوس » و « گوته » شاعر آلمانی در « درام » دکتر فاستوس « بخوبی متذکر این عهدشکنی گستاخانه و عهد جدیدی که بشر با شیطان و نفس اماره می بست؛ شده بودند. چنانکه هر دو در این آثار متذکر « پیمان خونین » فاستوس با شیطان شدند نگون بختی و تیرگی درونی او را نیز در آخرین دقایق حیات نشان دادند. آخرین دقایقی که فاستوس روح خویش را ما به ازاء قدرت تقدیم شیطان می کرد و در حرمان و سیاه بختی جان می داد و تنها پس از این عهد نوین بود که « تاریخ جدید غربی » آغاز شد؛ چنانکه واسپس آن اندیشمندان غربی برای برکشیدن بنای فرهنگ غربی، تدوین نظامنامه ای برای زیستن در پناه این عهد را ضروری دانستند. آنان نیک دریافته بودند که همه بودن و همه مناسبات اجتماعی و فردی ناگزیر می بایست بر اساس عهد جدید بنا شود ورنه دوگانگی در عهد قلبی و عمل موجب بروز بحران و آشفتگی می شود. چنانکه « هابس » تشکیل جامعه مدنی را تنها راه درمان پریشانیهای اجتماعی دانست. (۱) و میثاق اجتماعی را داروی آن درد دانست و در پی او « روسو » به تدوین « میثاق اجتماعی » خود، سعی در نظام بخشیدن به حیات اجتماعی مردم در پناه میثاق و عهد جد

ص: ۳۰

ترجمه: مهرداد آزاد اشاره: آنچه در پی می آید، نوشتاری از دانشمند متعهد و آزاداندیش لبنانی، جرج جرداق است. او علی رغم اینکه نویسنده و شاعری مسیحی است اما از کودکی با نهج البلاغه مأنوس و همدم بود و مانند شیعه ای راستین، به امام علی، علیه السلام، عشق می ورزید.

حاصل این علاقه و انس زایدالوصف، نگارش کتابهایی درباره عظمت و علو مقام امام علی، علیه السلام، است. شاید کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانیة» او شاهکاری باشد که از سوی یک عرب مسیحی به جهان عرب اهدا شده است.

این مقاله، بیانگر نگرش نویسنده به شخصیت وجودی امام و بررسی یکی از اصول مورد نظر ایشان در زمینه اجرای عدالت اجتماعی است، که به مناسبت عید سعید غدیر خم تقدیم خوانندگان عزیز می شود. خفقان، پریشانی، بدبختی، و وحشت و هراسی سهمناک، بر بخش اعظمی از تاریخ سایه افکنده است. در چنین شرایطی:

- زورمندان، که زور و قدرتی حیوانی دارند، فرمان می رانند و امرشان مطاع است و انسانها را در معرض قتل و زندان و تعدی قرار می دهند و با سلاح وحشت و ارعاب به مردم آزار می رسانند.

- سارقان و چپاولگران، همتشان آن است که با همپالکی های خود، هستی مردم را به یغما برند.

- خونخواران، مردم بی گناه و مستضعف را از دم تیغ خود می گذرانند.

- جاهلان کاخهای خود را از جمجمه های اندیشمندان می سازند.

- تبهکاران، با گردنکشی و قلدری، در دریای کبر و نخوت خود غوطه ورنند و مرگ و زندگی انسانها در دست فرومایگانی است که از قدرت و اختیار و توان کافی برخوردارند.

چنین وضعی، وصف حال قسمت اعظمی از تاریخ بشریت در طول هزاران سال است. اما همواره در فضاهای تاریک تاریخ، مشعلهایی با پیدایش علی و راه او، انسانیت وارد مرحله، برتر و درخشانی شد. تاریخ، بوسیله علی، چارچوب ایده آل عقل خلاق عربی، اخلاقیات والا و وجدان پاک را شناخت و با روش عدالت اجتماعی او آشنا شد. برافروخته و برافراخته وجود داشته است و فریادهایی از اعماق زمان شنیده شده که، رعشه بر اندام طاغوت‌های جاهل، انداخته و دنیا را به کامشان تلخ کرده است و به آنان تفهیم نموده که «انسان، از ارزشی والاتر برخوردار است و مردم، غیر از آن چیزی هستند که آنان می‌پندارند.»

در پیشاپیش این مشعلهای افراشته در گذرگاههای گوناگون زمان، که بدون آنها، زندگی ارزش زنده بودن نداشت، علی بن ابی طالب قرار دارد، با انقلابی همیشگی و همراه با زمان علیه نظامهای ستمگر و متجاوز، انقلابی که در گذشته و حال، برای مستضعفان و محرومان، آسایش و سلامتی و رفاه فراوان به ارمغان آورده است.

با پیدایش علی و راه او، انسانیت وارد مرحله، برتر و درخشانی شد. تاریخ، بوسیله علی، چارچوب ایده آل عقل خلاق عربی، اخلاقیات والا و وجدان پاک را شناخت و با روش عدالت اجتماعی او آشنا شد. عدالتی که مفاهیم آن مبتنی بر احترام به زندگی، رأفت و مهربانی با زندگان و استعانت از قدرت مطلق هستی، یعنی خداوند است. وقتی مفاهیم عدالت اجتماعی از این سرچشمه‌های زلال جاری شود، تصویر عدالت انسانی در عرصه‌های پنهان و آشکار آن، هویدا و متجلی خواهد شد.

در این راستا تنها، کسی می‌تواند مفاهیم عدالت را از منابع و سرچشمه‌های آن استخراج کند که دارای نبوغ عقلی، احساسی و روحی باشد. چنین شخصی، نگرشش به فرد، همانند نگرش او به همه مردم است و نگاهش به جامعه خود، نگاهی فراگیر و همه‌جانبه نسبت به تمام جامعه‌ها خواهد بود و وقتی به زمان خود بنگرد، تمام زمانها را خواهد دید.

بنابراین، انسان در هر زمان و مکانی باشد، در ذات خود، همان انسان است و نیازها و علایق و احساساتش در اصل، یکسان است. در این میان موقعیتهای مکانی و زمانی برای انسان نابغه در عقل و احساس در واقع اعتباری است. او همه آنها را با نیروی خرد و اندیشه‌ای خلاق و شیوه‌های واحد به کناری می‌نهد و هیچگاه دیدگاه او نسبت به جوهره کارها و مسایل تغییر نمی‌یابد.

بر این اساس امام علی بن ابی طالب، با رسیدگی به مسایل و مشکلات مبتلابه جامعه زمان خود در واقع به رفع مسایل تمام ملتها در همه زمانها و مکانها پرداخته است.

در این زمینه مفتخرم که کوشیده ام شیوه امام در برخورد با مسایل فردی و گروهی را در شش جلد کتاب بررسی و تبیین کنم اما اذعان دارم که این مقدار کافی نبوده و تنها بخش ناچیزی از خلاء بزرگ و عمیق ناشی از فقدان خط مشی کامل و فراگیر علوی را پر کرده است. با توجه به این امر چگونه ممکن است در چند صفحه بتوان، درباره راه و روش امام سخن گفت. در اینجا به مناسبت، قصد دارم تنها به بررسی نظر امام درباره یکی از عوامل ایجاد جامعه صالح پردازم.

علی - و نه دیگران - درک کرده بود که بنیان اساسی یک جامعه سالم، تأمین و تقسیم عادلانه و بی غل و غش نیازهای معیشتی مردم است. تا در جامعه، استثمارگر و استثمار شده، ستمگر و ستم دیده و سیر و گرسنه وجود نداشته باشد. این مسأله از جمله اصولی است که امام به آن پایبند بود و بیانگر بخش مهمی از مفهوم عدالت اجتماعی است و در صورت فهم و اجرای آن، از شیوع فتنه، ظلم، خشونت و فساد و گروه بندیهای خصمانه جلوگیری خواهد شد. این همان اصلی است که صاحب انقلاب بزرگ فرانسه، شاعر و فیلسوف فرانسوی «ژان ژاک روسو» در قرن ۱۸، آن را به عنوان عامل اساسی ایجاد یک جامعه عدالت پیشه می داند.

در پرتو همین اصل، دانشمندان علم اجتماع و جامعه شناسان اروپایی علی - و نه دیگران - درک کرده بود که بنیان اساسی یک جامعه سالم، تأمین و تقسیم عادلانه و بی غل و غش نیازهای معیشتی مردم است.

و در رأس آنها کارل مارکس، در اواسط قرن نوزدهم با تکیه بر علم - و نه از روی تفنن - اعلام کردند که:

هر کس به نعمتی افزون بر نیاز خود دست یابد، جز این نیست که آن را از نیازمندان غصب کرده است.

در همین راستا قوانینی که توسط ثروتمندان، زورمندان و گروه اقلیت برای سرکوب فقرا و سلطه بر ضعفا و چپاول اکثریت عامه مردم وضع شده، توجیه گر این غصب و تجاوز است.

اما نکته مهم اینجاست که امام علی، علیه السلام، هزار سال قبل از این فلاسفه و دانشمندان، به این حقیقت دست یافت و اعلام کرد که:

بهره مندی ثروتمندان، به قیمت گرسنگی فقراست.

نیز هیچ ثروت انبوهی را ندیدم مگر آنکه در کنار آن حقی پایمال شده بود.

این عبارت ارزشمند تنها یک سخن عادی نیست بلکه حقیقت ثابتی است که فقط در دو قرن اخیر که عصر طغیان صنعتی و سلطه گروه اقلیت بر عامه مردم و بهره‌کشی زشت و گستاخانه از آنان است، برای دانشمندان عیان شده است. از دیدگاه امام، جامعه عدالت‌پیشه، بایستی بر طبق این اصل منطقی پی‌ریزی شود.

باید توجه داشت که در صورت اجرای صادقانه و بی‌طرفانه عدالت اجتماعی و رسیدگی به وضع مردم، شیوه حکومت و زمامداری با خط مشی امام منطبق خواهد شد؛ همان قدرت و حکومتی که از گذشته تا به امروز، در بسیاری از نقاط جهان وسیله‌ای برای ثروت‌اندوزی و عیاشی و گردنکشی بوده است، هر چند مدعیان حکومت و قدرت، خلاف این موضوع را اعلام کنند.

الگوی واقعی زمامداران، همان چهره‌ای است که امام از شخصیت خود ارائه داده است. آنجا که می‌گوید:

اگر گوسفندی در حجاز یا یمامه مفقود شود، احساس می‌کنم تا روز قیامت مسئول آن خواهم بود.

احساس علی، نسبت به مسئولیت و مفهوم زمامداری، همان احساس انبیا، فلاسفه و شعرای بزرگی است که از ایده‌های والا و آرزوها و علایق منحصر به فرد برخوردارند. در پرتو این احساس ژرف، تلاش‌های یک زمامدار عینیت می‌یابد و اوست که باید تمام سعی خود را در جهت خیر و صلاح جامعه بکار بندد و تازه پس از آنکه چنین کرد با این سخن امام مواجه می‌شود که:

اگر همه چیز انجام دادی مانند کسی باش که هیچ انجام نداده است.

او علی است همان که پیامبر اکرم یک بار به او نگریست و با تجسم امتیازات و منزلت رفیعش به آرامی به او فرمود:

ای علی! در تو شباهتی از عیسی بن مریم وجود دارد.

درباره علی، که با اندیشه خلاقش، مرزهای زمان و مکان را درنوردید، فیلسوف مسیحی شبلی الشمیل می‌گوید:

امام علی، بزرگ بزرگان، یگانه شخصیتی است که شرق و غرب در گذشته و حال، نسخه مطابق اصل آن را نیافته است.

چنین انسانی باید افتخار ما در آینده باشد همانگونه که در گذشته بوده است. چرا که گذشته چراغ راه آینده است. باید از او راهنمایی بجوییم و از اندیشه‌ها و سخنان سیره‌اش، قانون و سرمشق بگیریم.

زیرا در این برهه از زمان که مال پرستان و زراندوزان، تمامی ارزشهای دنیا و معنویتهای انسانی را زیر پا می‌نهند و حکومتها، دولتها، قوانین، قلمها و وجدانها را به خدمت خود می‌گیرند و عقلها، دلها، اخلاق و آرزوها را نابود کرده و زندگی را مسخ و دگرگون می‌سازند ما به او و امثال او نیاز شدید داریم.

او که عقل و احساسش به گوهر وجود انسان مرتبط است، نه برای زمان و مکان خاص بلکه برای تمام زمانها و مکانهاست. او

متعلق به ملت و گروه و کیش خاصی نیست بلکه از آن همه انسانها می باشد. او مشعل فروزان در گذرگاههای مختلف زمان است.

ص: ۳۴

علی ابوالحسنی (مفئذفر)

اشاره: شاید بارها در ذهن ما این پرسش مطرح شده باشد که راستی چگونه کشور ایران، در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود، با وجود جنگها، فتنه ها و آشوبهایی که هر یک از آنها به تنهایی برای از پا در آوردن ملتی کافی بود، پایدار مانده و اگر چه بارها تا مرز سقوط کامل پیش رفته، اما باز قامت راست کرده و به حیات خود ادامه داده است؟

در سلسله مقالاتی که از این شماره تقدیم شما عزیزان خواهد شد، نویسنده، تلاش کرده است که پاسخی متقن و مستند به این پرسش بدهد. ایران - یا مشخص تر بگوییم: ایران اسلامی شیعه - طبق مشیت الهی، در «طرحف کلانف خلقت» نقشی مهم و تاریخساز بر عهده دارد، که عقل و نقل و تجربه و حس، گواه و شاهد آن است.

چنانچه با دید «کفلی» و «کلان» به دستگاه خلقت بنگریم و بویژه با چراغ «وحی» بفتونف تو در تو و پیچاپیچ آن را بکاویم و درنوردیم، جهان را «مجموعه ای همسو و هدمند» می یابیم که به سوی استقرار «عدل مطلق» رهسپار است و از «این منظر بلند، همه چیزف آن حتی تلخیها و ناگواریهایش، در جای خود، بجا و بهنجار است. چه بگوییم: حتی ابلیس با وسوسه های عقل سوزش، و نفس اماره با تمیّاتف بدآموزش نیز، از اسبابف سعادت «اختیاری» انسان، و ملزومات راهف استکمالف وی، خواهد بود. و شاید «حافظف» قرآن، نظر به مردم ایران، بیش از هر ملت دیگر به روح اسلام توجه داشتند و به همین دلیل، توجه ایرانیان به «خاندان رسالت» از هر ملت دیگر بیشتر بود و تشیع در میان ایرانیان، نفوذ بیشتری یافت. همین معنا داشته، آنجا که گفته است:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد!

در طرح کلان خلقت - که همان تقدیر کلی الهی است - جهان با آفرینش نور معصومین، علیهم السلام، آغاز می شود و سپس همایش عام « روز آلت » بر پا می گردد... و آنگاه پس از گذشت روزگاران دراز، عرصه زمین به عنوان «محل آزمون نهایی» انسان در عمل به عهدنامه روز آلت، آماده می شود و آدم ابوالبشر، با هبوط خویش بدین خاکدان، فصلی نو در کهنه کتابف «تاریخ جهان» می گشاید که واژه ها و جملات آن، انبوه انسانها و جماعات بشریند و فرزندان وی، چونان کاروانی عظیم و پیوسته، در مسیری پرفراز و فرود گام می نهند و راهیف منزلگاهی می شوند که از طوفان نوح و حج ابراهیم و خروج موسی و عروج عیسی و بعثت محمد، صلی الله علیه و آله، و همایش غدیر و قیام عاشورا... می گذرد و در پایان، به فرج کلی بشریت (تحت رهبری آخرین پیشوای معصوم از تبار پیامبر، صلی الله علیه و آله) می رسد، که آن خود، در حکم طلایه «قیام کفبری» و گشایش محکمه عدل الهی در رستاخیز اعظم است....

خدای جهان - جلت عظمته - اراده قاطع خویش را نوعاً از طریق «علل و اسباب» پیش می برد

(۱) و در فراهم ساختن زمینه های تحقق آن «فرج کلی» نیز، بی شک ایران اسلامی شیعه یکی از علل و اسباب است.

زمانی که اسلام از مرزهای عربستان گام بیرون زد، دو سد بزرگ را فراروی خویش یافت؛ امپراتوری روم شرقی، و امپراتوری ایران ساسانی. اولی، به رغم از دست دادن مهمترین مستعمراتش مصر و شامات، بیش از ۸ قرن مقاومت ورزید تا دژ مرکزیش (بیزانس) زیر ضربات ارتش اسلام فرو ریخت؛ ولی دومی - امپراتوری ساسانی - در همان دهه های نخست قرن اول هجری به سرعت فرو پاشید و اسلام، برای همیشه، آیینف مردم ایران شد.

این دوگانگی را چگونه می توان توجیه کرد؟ اگر ارتش اسلام، توانف کوبیدنف سریعف یک امپراتوری عظیم را دارا بود، پس چگونه تسخیر و فروپاشی بیزانس، ۸۰۰ سال به تأخیر افتاد؟!

پاسخ این است که نابودی سریع امپراتوری ساسانی، گذشته از فساد عمیقی که خرچنگ وار بر جان آن امپراتوری چنگ انداخته بود، معلولف موج انفجار اصول نجاتبخش اسلام بود. روشن تر بگوییم: فروپاشی رژیم ساسانی، «شکست» یک ملت در عرصه نظامی از قشون بیگانه و عدالتخواه از آرمانهای رهایی بخش اسلام بود، که نوید رهایی از یوغف «جور» و «فساد» و «تبعیض» را می داد؛ اما مردم ایران، در برابر پیامبری کرنش کردند که صلائی عدل و آزادی در داده بود؛ پیامبری که فراتر از «طبقه» و «نژاد» می اندیشید، همه چیز را برای همگان می خواست، و ملاک برتری را تنها و تنها «تقوا» می شمرد، و بس.

ص: ۳۶

۱- اَبی اللّٰه اَنْ یَجْرِی الْاَشْیَاءَ بِاَسْبَابِهَا»، فرمایش امام صادق، علیه السلام، (اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرد الیه، حدیث ۷).

آری، جاذبه آن اصول رهایی بخش بود که ایرانیان خسته از فساد و تبعیض ساسانی را، مشتاقانه به پیشواز اسلام فرستاد و موج انفجارش بنیاد فرسوده آن رژیم را درهم ریخت. و درست به همین دلیل نیز، زمانی که این ملت بزرگ دریافت، حکام اموی - در پوشش عنوان خلیفه‌الرسول - در پی تحمیل «عقروبه» (حاکمیت نژاد عرب بر دیگر ملل و اقوام) اند، به «تشیع» روی آورد که اسلامف خاندان پیامبر، صلی الله علیه و آله، است و به تأسی از قرآن و سیره رسول، صلی الله علیه و آله، را نه بر «نژادپرستی» و «تبعیض طبقاتی»، که بر «عدل» و «تقوا» و «تساوی در برابر قانون» می نهد و تشنگان حقیقت را مستقیماً از زلال معنویت اسلام، سیراب می سازد.

(۱)

استاد شهید مرتضی مطهری، در این باب - رمز اسلام و تشیع ایرانیان - سخنی نگز دارد. ایشان در کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» می نویسد:

حقیقت این است که، علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدنشان یک چیز است: ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گمگشته خویش را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعاً مردمی با هوش بودند و به علاوه سابقه فرهنگ و تمدن داشتند، بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند.

مردم ایران، بیش از هر ملت دیگر به روح اسلام توجه داشتند و به همین دلیل، توجه ایرانیان به «خاندان رسالت» از هر ملت دیگر بیشتر بود و تشیع در میان ایرانیان، نفوذ بیشتری یافت. یعنی ایرانیان روح اسلام و معنی اسلام را در نزد خاندان رسالت یافتند. فقط خاندان رسالت بودند که پاسخگوی پرسشها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بودند.

آنچه که بیش از هر چیز دیگر، روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام می کشید عدل و مساوات اسلامی بود. ایرانیان قرن‌ها از این نظر محرومیت کشیده بود و انتظار چنین چیزی را داشت. ایرانیان می دیدند کسانی که بدون هیچگونه تعصبی، عدل و مساوات را اجرا می کنند و نسبت به آن بی نهایت حساسیت دارند خاندان رسالت اند. خاندان رسالت، پناهگاه عدل اسلامی، مخصوصاً از نظر مسلمانان غیر عرب بودند.

اگر اندکی به تعصبات عربی و تبعیضاتی که از ناحیه برخی خلفا میان عرب و غیر عرب صورت می گرفت و دفاعی که علی بن ابی طالب، علیه السلام، از مساوات اسلامی و عدم تبعیض میان عرب و غیر عرب می نمود توجه کنیم، کاملاً این حقیقت روشن می شود.

سخن استاد را دانشمند مسیحی لبنانی نیز تصدیق می کند:

ص: ۳۷

فرزند ابی طالب، شهید عظمتش شد. او از این جهان درگذشت در حالی که نماز میان دو لبش بود و قلبش از شوق خدا لبریز بود. عرب، حقیقت مقام و مرتبت وی را نشناخت، تا آن که گروهی از همسایگان و یا برادران ایرانیف اعراب بپا خاستند و میان جواهر و سنگریزه تفاوت گذاردند.

ایرانی مسلمان، با کشف هوشمندانه «علی و خاندان پاک نبی، علیهم السلام» در میان اصحاب پیامبر، وایمان استوارش به «راه و رسمف» این خاندان یعنی «تشیع»، گام در گردونه تقدیر کلی الهی (همان طرح کلان خلقت) گذارد و در نتیجه، بار سنگین رسالت الهی مبنی بر آماده سازی تدریجی جهان برای تحقق «فرج کلی» (یعنی حاکمیت توحید بر سراسر گیتی، به رهبری قائم آل محمّد، صلّی اللّٰه علیه وآله) بر دوش وی نهاده شد. بی جهت نیست که طبق روایات ظهور، اصحاب شاخص مهدی، عجل اللّٰه تعالی فرجه، یعنی آن ۳۱۳ تنی که با برخاستن ندای حضرت، برق آسا از اقطار گیتی به وی خواهند پیوست تا بازوی پرتوان وی در اصلاح جهان باشند، همگی یا ایرانی اند و یا ایرانی تبار! چنان که باز به گواه روایات، مسئولیت شناخت و شناسایی تشیع (به عنوان یگانه مکتب حق) به جهان را پیش از ظهور مهدی، عجل اللّٰه تعالی فرجه، قم بر عهده دارد

(۱) و قم نیز - به مثابه پایتخت معنوی شیعه در جهان - از ایران است.

مطلب را درست دریابیم:

ص: ۳۸

۱- «سیّاتی زمان تکون بلده قم و أهلها حجّه علی الخلائق و ذلک فی زمان غیبه قائمنا الی ظهوره و لو لا ذلک لساخت الأرض بأهلها»، فرمایش امام صادق، علیه السلام، (بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۱۳) و نیز: «ستخلوا کوفه من المؤمنین و یأزر عنها العلم کما تأزر الحیّه فی جحرها ثمّ يظهر العلم ببلده یقال لها قم و تصیرف معدناً للعلم و الفضل حتی لا یبقی فی الأرض مستضعف فی الدّین حتی المخدرات فی الحفجال و ذلک عند قرب ظهور قائمنا فیجعل اللّٰه و أهله قائمین مقام الحجّه و لو لا ذلک لساخت الأرض بأهلها و لم یبق فی الأرض حجّه، فیفیض العلم منه الی سائر البلاد فی المشرق و المغرب فیتمّ حجّه اللّٰه علی الخلق حتی لا یبقی أحدٌ علی الأرض لم یبلغ إلیه الدّین و العلم، ثمّ يظهر القائم، علیه السلام، و یصیر سبباً لنقمه اللّٰه و سخطه علی العباد لأنّ اللّٰه لا ینتقم من العباد الاّ بعد انکارهم الحجّه»، فرمایش امام صادق، علیه السلام، (همان، ج ۶۰، ص ۲۱۳) و نیز: «انما سمّی قم لأنّ أهله یجتمعون مع قائم آل محمّد، صلوات اللّٰه علیه، و یقومون معه و یستقیمون علیه و ینصرونه، فرمایش امام صادق، علیه السلام، (همان، ج ۶۰، ص ۲۱۶). برای مطالعه احادیث گوناگون درباره قم، ر.ک: سفینه البحار، محدث قمی (مطبعه علمیه، نجف، ۱۳۵۵ ق) ذیل «قم»، ج ۲، ص ۴۴۹-۴۴۵؛ بشاره المؤمنین در تاریخ قم و قمیین، حاج شیخ قوام اسلامی (قم، ۱۳۵۳ ش). ص ۸-۴۰؛ تاریخ قم، محمد حسین ناصر الشریعه، با مقدمه و اضافات علی دوانی (انتشارات دارالفکر، قم، ۱۳۵۰ ش). صص ۱۳-۶ و ۷۱-۵۵.

اسلام، البته با «امتیازات» نژادی» سر سازش ندارد و صرفاً به اعتبار طبقه و نژاد، ارباب قرشی را بر برده حبشی رجحان نمی نهد، اما در عین

بی جهت نیست که طبق روایات ظهور، اصحاب شاخص مهدی، عَجَلُ اللَّهِ تعالی فرجه، یعنی آن ۳۱۳ تنی که با برخاستن ندای حضرت، برق آسا از اقطار گیتی به وی خواهند پیوست تا بازوی پرتوان وی در اصلاح جهان باشند، همگی یا ایرانی اند و یا ایرانی تبار! حال، «تمایزات ذاتی و اکتسایف» اقوام و ملل را (از حیث هوش و همت و استعداد دستیابی به عالیترین مقامات علمی و معنوی، و بویژه پیشتازی و پیشوایی جامعه و تمدن بزرگ اسلامی) منکر نشده، بلکه به عنوان یک «واقعیت عینی و طبیعی» به رسمیت می شناسد و حتی برای شکوفایی و ثمره چینی از آن به سود بشریت، روی آن سرمایه گذاری هم می کند. این سخن معروف پیامبر که:

اگر علم و ایمان به ستاره پروین آویخته باشد مردانی از سرزمین ایران بدان دست خواهند یافت.

(۱) و آن همه تعریف وی از سلمان فارسی و هموطنان وی (به مناسبت نزول آیات شریفه ۵۴ مائده، ۱۳۳ نساء، ۸۹ انعام، ۵ اسراء، ۱۹۸ و ۱۹۹ شعراء، ۳۸ محمد، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ۱۶ فتح، و ۳ جمعه، که کتب حدیثی و تفسیری شیعه و سنی آن را نقل کرده اند) همه و همه انگیزه ای جز جلب توجه امت اسلام به نقش خطیر ایرانیان مسلمان در تاریخ، و نیز تحریض رجال مستعد ایران به اجرای هر چه بهتر نقش سترگ خویش در طرح کلان تاریخ بشر نداشته است؛ نقشی که امروزه نیز پس از گذشت ۱۵ قرن از عصر بعثت، آگاهان منصف به تاریخ تمدن اسلامی در شرق و غرب جهان بر آن مفهر تأکید می زنند.

ابن خلدون مغربی در مقدمه تاریخش فصلی مستقل گشوده و اظهار داشته است که، حاملان علوم در اسلام غالباً از ایرانیان بوده اند و عبدالرحمان بدوی، نویسنده نواندیش مصری، نیز سلمان فارسی را «آغازگر نقش یگانه» ای می داند که به قول او: ملت ایران در شکوفایی «حیات معنوی اسلام» یعنی «نهضت تشیع» بر عهده دارد:

سلمان، این نخستین ایرانی [مسلمان] ندای پر طنین و نیرومندی بود که نقش «اعظم»ی را که نژاد وی در تکوین حیات معنوی در اسلام بازی کرد اعلام می نمود. گفتیم نقش «اعظم»، و بهتر بود می گفتیم نقش «یکتا و یگانه». چه، در واقع می توان گفت که حیات معنوی اسلام، همه چیزش را مدیون این نژاد آریایی چند پهلوپف پفر ملکات است و از این است که نهضت تشیع، بدان معنی که بزودی خواهیم گفت، به دست وی پا گرفت، زیرا در میان همه نژادهایی که به اسلام آمده اند، تنها اوست که بر ایجاد چنین نهضتی تواناست.

در میان آیاتی که فوقاً بدان اشاره شد، تقارن آیه ۵۴ مائده «...فسوف یأتی اللّٰه بقوم یحبّهم و یحبّونهم» که در روایات به ایرانیانف هموطن سلمان تأویل شده، با آیه معروف «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللّٰه و رسوله و اللّٰذین آمنوا» (۵۵ مائده) که از ولایت خدا و رسول و ائمه طاهرین، علیهم السلام، سخن می گوید، تقارنی بسیار معنی دار و قابل ملاحظه است. خاصه آن که در آیه بعد (۵۶ مائده) پیروان ولایت علوی، به عنوان «حزب پیروز خداوند» قلمداد شده اند:

۱- لو كان العلم منوطاً بالثريا لتناوله رجالٌ من فارس (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۹۵، به نقل از قرب الأسناد). این حدیث، با اندکی تفاوت در الفاظ، در کتب حدیثی و تفسیری شیعه و سنی فراوان آمده است. ر.ک: مجمع البیان، تصحیح و تعلیق سید هاشم رسولی محلاتی (مکتبه الاسلامیه، تهران، بی تا)، ج ۳، ص ۲۰۸ و ج ۹، ص ۱۰۸؛ نور الثقلین (مطبعه حکمت، قم، ۱۳۸۳ ق.)، ج ۱، ص ۵۳۲؛ تفسیر کشف (دارالمعرفه، بیروت، بی تا)، ج ۱، ص ۳۴۵؛ تفسیر فخر رازی (دارالکتب العلمیه، ج ۲، تهران، بی تا)، ج ۱۲، ص ۲۰۱۹؛ و...

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دینش باز گردد چه باک؛ زودا که خدا مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. این فضل خداست که به هر کس که خواهد ارزانی دارد و خداوند بخشاینده و دانا است. جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و همچنانکه در رکوعند انفاق می‌کنند. و هر که خدا و پیامبر او و مؤمنان را ولی خود گزیند، بداند که پیروزمندان، گروه (حزب) خداوندند.

(۱)

براستی که پیرامون ربط و تناسب این آیات، مشخصات ملتف، ولایت شعارف «ایران، ارتداد اصحاب سقیفه از خط اسلامف ناب محمدی و آنچه که بیش از هر چیز دیگر، روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام می‌کشید عدل و مساوات اسلامی بود. علوی، و مجاهدات پیگیر ایرانی مسلمان در دفاع عاشقانه از امامت معصومین، علیهم السلام، در تاریخ پردرد و رنج اسلام، و بالأخره آینده روشنی که در برابر منطق استوار تشیع از هم اکنون به چشم می‌خورد، می‌توان کتابی مستقل بلکه کتابها نوشت و در خاتمه ثابت کرد که تاریخ اسلام و جهان با همه فراز و فرودهایش، چیزی جز صحنه استجاب تدریجی این دعای پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در همایش با شکوه غدیر نیست، آنجا که فرمود:

من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله...

بر اهل نظر پوشیده نیست که «غیبتف» حضرت ولی عصر حجه بن الحسن العسکری، عَجَل اللهُ تعالی فرجه، هرگز به معنی «به خود وانهاد کیف مطلق» شیعه و محرومیت آنها از الطاف و عنایات خاص آن حضرت نیست؛ الطاف و عنایات آن جناب، بویژه در مواقع سخت و بحرانی تاریخ، بسان درخشش خورشید از خلال ابر، گهگاه برقی می‌زند و جلوه ای بارز می‌یابد. همان گونه که، در سایر مواقع نیز سایه روشن لطف آن «آفتاب پنهان»، کمابیش بر اهل دل محسوس است. در این باب، بایستی خصوصاً از ایران اسلامی شیعه یاد کرد که بالأخص در دو قرن اخیر تاریخف پر تلاطمف خویش، بارها و بارها آینه دارف تابش «مفهرف» یار بوده است. به قول محمود شاهرخی (جذبف)، شاعر زبردست و دل آگاه معاصر:

تا کشتی امت را، سگان به کف نوح است

بیمی نبود ما را از لطمه طوفانها

توضیح این معنی، منوط به بحث پیرامون اهمیت فوق العاده ایران در دایره مطامع و دسایس استعماری «و» دوام و بقای شگفت انگیز این کشور، به رغم توطئه ها و تجاوزهای مستمر و رنگارنگ جهانخواران شرق و غرب «است، که در آینده بدان می‌پردازیم.

ص: ۴۰

اشاره: علامه سید محمدحسین فضل الله روحانی برجسته لبنانی که در ایران بیشتر به عنوان یک چهره سیاسی شناخته شده است، هر هفته جلسه سخنرانی و گفت و گو در دمشق برگزار می کند و به پرسشهای اعتقادی، فقهی، تربیتی، و سایر موضوعات مبتلا به مسلمانان پاسخ می گوید. آنچه که در ذیل آمده است برگردان یکی از سخنرانیهای علامه فضل الله است که به مناسبت روز غدیر ایراد شده است. این سخنرانی از نشریه «الفکر و الثقافه» انتخاب شده است. با هم می خوانیم.

روز غدیر سرفصل نوینی در حیات اسلام است. در این روز، رهبری جهان اسلام بعد از رحلت پیامبر، صلی الله علیه و آله، مشخص شد. رهبری که ادامه دهنده راه و روش رسول خدا، صلی الله علیه و آله، است و مسلمانان را از موانع دست و پاگیر داخلی و خطرات خارجی نجات می دهد. بدیهی است امکان هدایت اسلام بعد از رحلت پیامبر، صلی الله علیه و آله، باید توسط فردی به دست گرفته شود که با تمام وجود اسلام را درک کرده و بتواند با اقدامات دینی و قانونی خود، دیدگاه یکسانی از اسلام ارائه کند. این کار از تشتت فکری مسلمانان جلوگیری می کند. بنابراین رهبری جهان اسلام پس از پیامبر، صلی الله علیه و آله، باید توسط کسی به عهده گرفته شود که آشنایی کامل و بدون خطا از اسلام داشته باشد. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد زندگی پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، سراسر، مملو از جنگها و بحرانهای داخلی بود. در این مدت، بیشتر مفاهیم اسلامی بخوبی روشن نشده و احکامی که باید مسلمانان آنها را انجام دهند، بر زمین مانده بود. البته ما منکر اخلاص اصحاب پیامبر، صلی الله علیه و آله، نیستیم. آنان در برابر سختیهای بسیار در مکه ایستادگی کردند، و بشدت با آتش افروزان و جنگ طلبها به مقابله برخاستند. لذا ملاحظه می کنیم که خداوند در قرآن کریم می فرماید:

محمد رسول الله و الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم تراهم ركعاً سجداً يبتغون فضلاً من الله و رضواناً سيماهم في وجوههم من أثر السجود. (۱)

به هر حال پیامبر، صلی الله علیه و آله، (در زمان حیات خود) فرصت نیافت تا فرهنگ و معنویت اسلامی را به طور عمیق در وجود تک تک مسلمانان نهادینه کند. لذا رهبری مسلمانان پس از پیامبر، باید توسط فردی صورت گیرد که بتواند اسلام را گسترش دهد و آن را در وجود فرد فرد مسلمین نهادینه کند.

از این رو است که مسأله غدیر یکی از اساسی ترین مسائل حیاتی اسلام است. بخصوص اینکه، بیشتر روایان احادیث درباره آیه شریفه:

يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس. (۲) سوره مائده (۵)، آیه ۳. (۳) گفته اند: «این آیه شریفه هنگامی نازل شد که پیامبر، صلی الله علیه و آله، (در آخرین حج خود) به محلی به نام غدیر خم رسیده بود.» بعضی مفسران نیز گفته اند: «شأن نزول این آیه برای معرفی کردن حضرت علی، علیه السلام، به عنوان جانشین پیامبر، صلی الله علیه و آله، نیست، بلکه برای بیان مطلب دیگری نازل شده است. این مفسران تاکنون نتوانسته اند بین ماهیت آیه شریفه فوق و آنچه که به آن معتقدند، توازنی برقرار سازند. زیرا آیه مذکور در اوائل بعثت حضرت ختمی مرتبت نازل نشده تا اینکه گفته شود پیامبر، صلی الله علیه و آله، امر به انذار و تبلیغ شده است. رسول خدا، صلی الله علیه و آله، در آن زمان هر حکم و مسأله ای که به او وحی می شد، بدون هیچ ترس و واهمه ای به مردم اطلاع می داد و در این کار راسخ و استوار بود. «قل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر» (۴) نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۳. (۵)

پیامبر در ابلاغ رسالتش، ملاحظه هیچ عکس العملی را نمی کرد. برای اینکه آن حضرت در حال بنیانگذاری اندیشه، معنویت و راه روشن الهی در میان مردم بود. لذا عکس العملهای منفی برایش قابل پیش بینی بود. به هر حال، رسول خدا، صلی الله علیه و آله، از برخوردهای منفی ناراحت می شد. ولی این ناراحتیها به خاطر خودش نبود. بلکه به خاطر مردم بود. چرا که آنان در قلب آن حضرت جای داشتند.

در اینجا روشن می شود که آیه شریفه ذیل بر مطلب مهم دیگری تأکید دارد. «و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس» این مطلب، چیزی جز ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، نیست. البته در این مسأله بسیار جدل شده است. وقتی که پیامبر با این گفتار ابلاغ رسالت کرد: «آیا من از مؤمنین بر خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی. فرمود: هر کس که من مولای او هستم (از این) پس علی مولای اوست.» سپس این آیه نازل (۶) شد «اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً» تا این روز، شکاف رهبری پس (۵) از پیامبر در اسلام وجود داشت. وقتی که این شکاف از بین رفت، ساختار دین تکمیل شد. خداوند راضی شد که اسلام آئین تمام جهانیان باشد.

ص: ۴۲

۲- سوره مائده

۳-، آیه ۶۷.

۴- سوره كهف

۵-، آیه ۲۹.

۶- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۳۳، باب ۲۰، ص ۲۶۶، ح ۵۳۴.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود، چطور می توان رویگردانی برخی اصحاب را از ولایت علی، علیه السلام، تفسیر کرد؟ چگونه می توانیم این مطلب را توجیه کنیم، وقتی که رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، به ملکوت اعلا- رحلت فرمود، انصار به مهاجرین گفتند: «از ما امیری و از شما هم امیری.» چرا برخی از اصحاب (۱) پیامبر در بیعت کردن با خلیفه اول هیچ گونه مشورتی با دیگر مسلمانان (ساکن در اقصی نقاط حکومت اسلامی) نکردند و بدون هیچ ترس و واهمه ای و باری به هر جهت با ابوبکر بیعت کردند؟ چطور در آنجا (سقیفه بنی ساعده) هیچ کس با این کار مخالفت نکرد و نگفت که پیامبر، صلی الله علیه و آله، فرموده هر کس که من مولای اویم از این پس علی مولای اوست؟ مرحوم سید شریف الدین، این موضوع را چنین توجیه کرده است:

ذهنیت مسلمانان آن عصر به جز برخی از آنان عمیق و ژرف اندیش نبود، لذا وقتی که بیعت می کردند به آن وفادار بودند. به هر حال از آنجایی که رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، بصراحت و روشنی سخن می گفت شاید آنان منظور پیامبر، صلی الله علیه و آله، از «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» بخوبی فهمیده بودند. اما آنچه که اتفاق افتاد برخلاف اراده پیامبر، صلی الله علیه و آله، بود.

بنابراین ملاحظه می کنیم پیامبر، صلی الله علیه و آله، از این ذهنیت توده مردم (کوتاه بینی آنان) اندوهناک بود. لذا فرمود برای من قلم و کتف (کاغذ) بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.

پیامبر، صلی الله علیه و آله، مانند سایر افراد نبود که هنگام احتضار به هذیان گویی مبتلا شود. بلکه آن حضرت، در بالاترین درجه عقل و اراده و هوشیاری قرار داشت. قبل از این ماجرا، هیچ یک از اصحاب پیامبر خبر از هذیان گویی آن حضرت در حالت بیماری نداده است. اصولاً پیامبر، صلی الله علیه و آله، با تمام وجودش با اصحابش زندگی و با آنان گفت و گو می کرد. لذا وقتی که می فرماید: «برای من قلم و کتفی (کاغذ) بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید» منظور آن حضرت این نبود مطلبی بنویسد که جانشین قرآن شود. چرا که قرآن نوری است که با گوشت و پوست و خون آن حضرت آمیخته شده است. بنابراین مسأله در اینجا چیز دیگری است که بسیار مورد توجه و اهتمام رسول خداست. به طوری که وی را ناگزیر کرد، در این مورد تأکید فرماید تا در آینده کسی با کلمات آن حضرت بازی نکند. حال این سؤال مطرح می شود، چرا خلیفه دوم گفت: «کتاب خدا برای ما کافی است؟» آیا پیامبر، صلی الله علیه و آله، می خواسته بگوید کتاب خدا ناقص است؟ معنای «حسبنا کتاب الله» چیست؟ در حالی که خداوند می فرماید:

ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا. (۲)

ص: ۴۳

۱- مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۲۸، ب ۴، ص ۲۲۰، ح ۹.

۲- سوره حشر (۵۹)، آیه ۷.

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که سنت رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شارح و مکمل کتاب خداست. پس چرا خلیفه دوم گفت: «حسبنا کتاب الله؟» بعد هم، مدعی هذیان گفتن پیامبر شد؟ در صورتی که رسول خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در سراسر زندگی پربرکت شان حتی در حالت بیماری، هیچ گاه هذیان نگفته است. با توجه به اینکه نبوت در سراسر زندگی رسول خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، تداوم دارد، لذا امکان ندارد که پیامبر اسلام در حالت هذیان گویی مسلمانان را مورد خطاب خود قرار دهد و آنان را به انجام کاری فرمان دهد که به ادامه رسالتش مربوط باشد. مضافاً اینکه تمام مسلمانان معتقدند پیامبر، عظیم الشان اسلام مصون از هرگونه خطا و اشتباه است. حقیقت این است که به پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اجازه ندادند که مسأله خلافت را به طور کامل روشن سازد و با نوشتار خود بر جانشینی حضرت علی، علیه السلام، مهر تأیید بزند. البته رسول اکرم مسأله ولایت و جانشینی حضرت علی، علیه السلام، را به مناسبت‌های مختلف بیان فرموده بودند.

به هر حال وقتی که چند نفری برای آن حضرت قلم و کتف (کاغذ) آوردند، در این موقع اختلاف به وجود آمد (آن گروهی که با خلیفه دوم همگام بودند) اجازه ندادند که پیامبر با نوشتار خود، علی، علیه السلام، را به عنوان جانشین خویش معرفی فرماید. از طرف دیگر ملاحظه می‌کنیم پیامبر اسلام قبلاً به بزرگان و اصحاب خود دستور داده بود که با لشکر «اسامه» به سمت روم حرکت کنند. اما آنان با دستور پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مخالفت کردند و با لشکریان اسامه همراه نشدند.

سؤال دیگر این است که معنی سخن [خلیفه دوم که گفت] «پیامبر نمرده است» چیست؟ در جواب می‌توان گفت: معنای این سخن چیزی جز این نیست که افرادی که در آن مجلس حضور نداشتند (با اطلاع یافتن از آن حادثه ناگوار فرصت یابند) تا در آن مجلس شرکت کنند و مسأله خلافت را آن طوری که (مخالفان خلافت حضرت علی، علیه السلام، می‌خواهند) به سرانجام برسانند.

وقتی که می خواهیم قرائت نوینی از تاریخ اسلام داشته باشیم، باید از مسئله غدیر تحلیل منتقدانه به عمل آوریم. البته بدون اینکه به قداست شخصیت‌های تاریخی آن لطمه ای وارد کنیم.

بعضی ها درباره خطبه شقشقیه حضرت علی، علیه السلام، که سید رضی، رحمہ اللہ علیہ، در نهج البلاغه آورده است سؤالاتی را مطرح کرده اند. در پاسخ به این گروه می توان گفت: روش حضرت علی، علیه السلام، در ایراد خطبه با روش سید رضی، رحمہ اللہ علیہ، فرق می کند. مضافاً به اینکه خطبه مذکور را راویان متعددی در صدها سال پیش از سید رضی، رحمہ اللہ علیہ، نقل کرده اند. حضرت علی، علیه السلام، در این خطبه درباره حقیقتش می فرماید:

جایگاه من برای خلافت از جهت کمالات علمی و عملی، مانند قطب وسط آسیا است. علوم و معارف از سرچشمه من، مانند سیل سرازیر می شود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش به اوج من نمی رسد. (۱)

تا جایی که می فرماید:

جای بسی شگفتی است که او در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست می نمود ولی چند روز از عمرش مانده خلافت را برای دیگری وصیت کرد. این دو نفر غارتگر، خلافت را مانند دو پستان شتر میان خود قسمت کردند. (۲)

یعنی هر کدام از این دو نفر، سینه ای را گرفته بودند تا شیری از آن بخورند. منظور حضرت علی، علیه السلام، از این مثال آن است که آنان برای به دست گرفتن خلافت، با یکدیگر همداستان شده و تلاش می کردند هر فریاد حق طلبی را سرکوب کنند. جو سیاسی نیز به همین سمت و سو سوق پیدا کرده بود. در آن زمان حضرت علی، علیه السلام، از هر کس آگاه تر بود که جامعه اسلامی آن روز به او اجازه نمی داد که برای احقاق حقیقت دست به شمشیر برد. چرا که این کار باعث ایجاد شکاف در صفوف مسلمانان می شد. لذا حضرت علی، علیه السلام، فرمود:

صبر کردم در حالی که در چشمانم خاشاک و غبار و در گلویم استخوان گرفته بود. (۳)

وقتی که ابوسفیان همراه عباس برای بیعت کردن با آن حضرت آمدند، حضرت علی، علیه السلام، با آنان بیعت نکرد و ایشان را نسبت به فتنه هایی که از این مسأله برپا خواهد شد، آگاه ساخت. مضافاً به اینکه شرایط زمان و مکان اجازه چنین کاری را به آن حضرت نمی داد. چرا که انجام رسالت الهی، شرایط خاصی دارد که در جهان خارج باید محقق شود تا انسان بتواند از عهده مأموریت الهی که بر دوش او نهاده شده است سربلند بیرون بیاید. بنابراین اگر در جهان خارج موانع زیادی در راه انجام رسالت الهی وجود داشته باشد ممکن است این مأموریت الهی با شکست مواجه شود و فقط اسمی از آن رسالت الهی باقی بماند. لذا صاحب این رسالت پس از پیامبر، صلی اللہ علیہ وآلہ، برای باقی ماندن دین رسول خدا ناگزیر شد که خود را فدا کند.

بنابراین حضرت علی، علیه السلام، با آن همه علم و دانش و برخورداری از عقلی روشن و روحی باز به خاطر حفظ اسلام از

خواسته بر حق خود دست کشید و دیگران بر مسند خلافت تکیه زدند که نه علم او را داشتند و نه آگاهی و مهارت او را. خلافت بعد از رحلت پیامبر، صلی الله علیه و آله، توسط انصار براساس نظام عشیره ای مطرح شد (از ما امیری و از شما نیز امیری) این مسأله مربوط به معیارهای انتخاب رهبری جامعه و در چارچوب خطوط عرفی اسلامی نیز نبوده است.

بحث در خلافت

تحقیقاتی که درباره این موضوع (خلافت) انجام داده ام نشان می دهد که مردم آن روز طرح فرهنگی و روشمند اسلامی نداشتند. مسأله در نظر آنان این بود که پیامبر، صلی الله علیه و آله، از دنیا رفته و ما باید برای رهبری جامعه فردی را تعیین کنیم حال هر طوری که بود، بود. باید گفت: مسأله این نیست که راه و روشی به فردی تحمیل شده باشد. موضوع این است که فرد راه و روشی تحمیل کند. به همین خاطر است امام علی، علیه السلام، می فرماید:

عمر راه خود را پیمود (و پیش از تهی کردن جامه) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا یکی از آنها گمان نمود. پس بارخدا یا از توییاری می طلبم برای شورایی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند چگونه مردم مرا با (ابوبکر و عمر) مساوی دانسته و درباره من شک و تردید نمودند تا جایی که با این اشخاص (پنج نفر اهل شورا که عمر برای تعیین خلافت پس از خود تشکیل داده بود) همردیف شده ام. (۴)

ص: ۴۵

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه سوم.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

حال، چه معیاری برای جداسازی این افراد از یکدیگر وجود دارد؟ آنان چه علم و آگاهی دارند؟ فرهنگشان چیست؟ جهادشان چه می باشد؟ چه نزدیکی روحی و فکری با رسول خدا دارند؟

هنگامی که این مسأله را از دیدگاه علمی بررسی می کنیم، درستی گفتار امام صادق، علیه السلام، را درمی یابیم که فرمود: «علی، علیه السلام، فرمود: من کجا و آنان کجا؟!» آن زمانی که پیامبر، صلی الله علیه وآله، حضرت علی را برای جانشینی خود آماده می کرد و مسائلی به آن حضرت می آموخت که هیچ کس نسبت به آنها آگاهی نداشت، مردم در همان زمان شنیده بودند که پیامبر، صلی الله علیه وآله، درباره حضرت علی، علیه السلام، فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن» و «علی با حق است و حق با(۱) علی» و «هر کس من مولای اویم پس(۲) این علی مولای اوست» و «یا علی! تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی جز اینکه بعد از من هیچ پیامبری نخواهد بود» خداوند(۳) متعال می فرماید:

إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.(۴)

و نیز می فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.(۵)

همچنین می فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهُ اللَّهُ وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ.(۶)

بنابراین علی، علیه السلام، برای خودش ناراحت نمی شد بلکه اندوه او برای اسلام بود. آن حضرت در آخر خطبه شششنبه می فرماید:

پس مردی از آنها از حسد و کینه ای که داشت، دست از حق شسته به راه باطل قدم نهاد (مراد سعدبن ابی وقاص، که پس از قتل عثمان هم با آن حضرت بیعت نمود) مرد دیگری به دلیل دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد (مراد عبدالرحمان بن عوف است که شوهر خواهر مادری عثمان بود) و همچنین دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از رذالت و پستی) موهن و زشت است نام ایشان برده شود.(۱۸)

وقتی که حضرت امیرالمؤمنین به خلافت رسید مین های دسیسه و توطئه بر سر راه آن حضرت کاشته شده بود. حضرت علی، علیه السلام، در این زمینه می فرماید:

چون بیعت شان را قبول و به امر خلافت مشغول گشتم، جمعی (طلحه و زبیر و دیگران) بیعت مرا شکستند و گروهی از زیر بار بیعتم خارج شدند. بعضی (معاویه و دیگر کسان) از اطاعت خدای بیرون رفتند. گویا مخالفان نشنیده اند که خداوند می فرماید: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين».(۷)

سوگند به خدا آنان این آیه را شنیده و حفظ کرده اند لیکن دنیا در چشمهای ایشان آراسته و زینت آن، آنان را فریفته

پس امام بر موضع قبلی خود تأکید کرد و فرمود:

سوگند به خدایی که میان دانه را شکافت و انسان را خلق نمود، اگر حاضر نمی شدند آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من) و یاری نمی دادند که حجت تمام شود و نبود عهدی که خداوند از علما و دانایان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم (از ظلم) و گرسنه ماندن مظلوم (از راه ستم)، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و آب می دادم آخر خلافت را به کاسه اول آن (چنانکه پیش از این بر این کار اقدام ننمودم، اکنون هم کنار می رفتم و امر خلافت را رها کرده مردم را به ضلالت وامی گذاشتم. زیرا که فهمیده اید این دنیای شما نزد من خوارتر از عطسه بز ماده است. (۹)

ص: ۴۶

۱- مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۱۰، ب ۸، ص ۱۲۰، ح ۱.

۲- همان، ج ۱۰، ب ۲۶، ص ۲۲۶، ح ۱۲.

۳- همان، ج ۲، ب ۲۹، ص ۲۲۶، ح ۳.

۴- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۵- سوره مائده (۵)، آیه ۵۵.

۶- سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۷.

۷- سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۳.

۸- همان، آیه ۱۸.

۹- همان.

حال این سؤال مطرح می شود از کجا ما الگو بگیریم؟ در جواب می توان گفت: در بین کسانی که بر مسند خلافت تکیه زده اند. فقط حضرت علی، علیه السلام، است که طی قرون متمادی ثروت فرهنگی بزرگی را برای ما به ارث گذاشته، به طوری که موجب گسترش اسلام شده است. لذا شیعه علی بودن یعنی پیروی کردن از آن حضرت، متعهد بودن به وحدت امت اسلامی، به طوری که اگر خطری جهان اسلام را تهدید کرد باید آماده دفاع از آن باشیم.

حضرت علی، علیه السلام، قلبش سرشار از دوستی به مردم بود. حتی با آنانی که اختلاف داشت (نه افرادی که دشمن خدا و رسولش بودند) به هر حال مصیبتی که به حضرت علی، علیه السلام، وارد شد تاکنون به هیچ کس دیگری وارد نشده است. دوستان! ما باید تحقیقی واقعگرا درباره زندگی حضرت علی، علیه السلام، به عمل بیاوریم و ملاحظه کنیم که سعه صدر آن امام در برخورد با مشکلات چگونه بود؟ توانایی صبرش چطور بود؟ چگونه مسئولیت خطیر اسلام را به دوش می کشید؟ چطور مسئولیت مسلمانان در عقل و روحش نفوذ کرده بود؟ آیا تنها جشن گرفتن روز غدیر کافی است؟ من نمی خواهم کسی را مجبور سازم که روز غدیر آن طوری که سزاوار است جشن نگیرد. چرا که غدیر یک سرمایه فرهنگی و معنوی است و لذا علما و اندیشمندان، فرهنگیان و ادبا به خاطر این چنین روزی باید تحقیقاتشان را در راستای آنچه که علی، علیه السلام، به جای گذارده انجام دهند تا آن حضرت در مسائل عقیدتی، اسلامی، سیاسی و اجتماعی میان مسلمانان جایگاه حقیقی خود را بازیابد. این گونه تحقیقات موجب می شود تا شخصیت علی، علیه السلام، در اندیشه، قلب و زندگی ما نفوذ پیدا کند. در این صورت است که علی، علیه السلام، همواره در نزد ما همانند نبض جامعه عمل خواهد کرد. فکر و اندیشه علی است که مرزهای زمان را درمی نوردد.

دوستان! گرایش ما به حضرت علی، علیه السلام، مسئولیت سنگینی بر دوش ما نهاده است لذا باید عملکرد خود را با آن حضرت مقایسه کنیم. ما باید در سراسر زندگی خود با تمام وجود با علی، علیه السلام، زندگی کنیم. برای اینکه در زندگی علی، علیه السلام، خدا در قلب، عقل و سراسر حیاتش حضور داشت. پس بیایید به سوی علی، علیه السلام، حرکت کنیم تا حقیقت او را دریابیم. چرا که حضرت علی، علیه السلام، در تاریخ محدود نمی شود.

محسن ایزدی

بدون شك واقعه غدیر نقش سرنوشت سازی در تعیین مسیر آینده اسلام داشته است. واقعه ای که طی آن پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، مهمترین مأموریت خود را به انجام رساندند. مأموریتی که انجام آن مساوی بود با تبلیغ تمام رسالت و کوتاهی در مورد آن به منزله از بین رفتن زحمات چندین ساله پیامبر اکرم و بی نتیجه ماندن فداکاریهای مسلمانان صدر اسلام محسوب می شد.

مأموریتی که در آن پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، بطور رسمی جانشین خود را انتخاب کردند و باعث یأس و ناامیدی مخالفان اسلام شدند.

واقعه غدیر از جهات مختلفی قابل تأمل و بررسی است و یکی از نکاتی که لازم است در مقطع کنونی مورد بررسی دقیق قرار گیرد پاسخگوئی به پرسشها و شبهاتی است که در این خصوص مطرح شده است. پرسشها و اشکالاتی که در مورد حدیث غدیر مطرح شده است دو گونه است: یکی اشکالات و پرسشهایی که در مورد اصل صدور حدیث از پیامبر، صلی الله علیه و آله، مطرح شده است و دیگر اشکالات و پرسشهایی که در مورد دلالت حدیث (بر نصب علی، علیه السلام، به ولایت) مطرح شده است.

در اینجا به بررسی برخی از این پرسشها و انتقادات می پردازیم:

ص: ۴۸

پرسش اول:

اگر حدیث غدیر واقعیت داشت پس چرا از میان آن جمعیت انبوهی که در مراسم حججهالوداع شرکت کرده بودند تنها ۱۱۰ نفر از صحابه پیامبر آنرا نقل کرده اند؟(۱)

جواب:

اولاً گروه زیادی از مسلمانان که اهل مدینه نبودند، در جحفه از پیامبر، صلی الله علیه و آله، جدا شدند و بنابراین نقلی از آنها در تاریخ ثبت نشده است.

ثانیاً، بسیاری از کسانی که در سفر حججهالوداع شرکت داشتند اهل نقل روایت و کتابت نبوده اند و روایانی که این حدیث را نقل کرده اند بطور کلی کسانی هستند که احادیث دیگر پیامبر، صلی الله علیه و آله، در اصول و فروع را نقل کرده اند. خلاصه تمام کسانی که اهل حل و عقد شمرده می شوند، و از اکابر اصحاب پیامبر می باشند این حدیث را نقل کرده اند و کمتر واقعه ای به اندازه واقعه غدیر خم راوی دارد.

ثالثاً، با توجه به مخالفت شدید با امامت علی، علیه السلام، و عداوت و بغض نسبت به ایشان، بخصوص در اوائل حکومت بنی امیه، انگیزه های زیادی برای کتمان این حدیث وجود داشته است؛ بطوری که ضبط همین مقدار (تعداد ۱۱۰ نفر) نیز از امور خارق العاده محسوب می شود.

خلاصه انتشار این حدیث با سیاستهای خلفای جور در تضاد بوده لذا به هر وسیله از نقل آن جلوگیری به عمل می آورده اند.

پرسش دوم:

چرا با وجود آنهمه تاکید پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، در روز غدیر نسبت به ولایت علی، علیه السلام، و برگزاری مراسم بیعت با آن حضرت و تبریک مردم و اکابر اصحاب پیامبر، صلی الله علیه و آله، به امیرالمومنین هنوز بیش از هفتاد روز از آن واقعه نگذشته بود که مردم همه چیز را فراموش کرده و حدیث پیامبر، صلی الله علیه و آله، هیچ نگرانی نسبت به زمان حیات خود ندارند و تمام نگرانی او از آینده اسلام است؛ زیرا کسی که می گوید: «من بزودی از میان شما خواهم رفت» پیدا است که در صدد تعیین جانشین برای خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند. جواب:

غالباً در هر جامعه ای عده انگشت شماری هستند که سرنوشت جامعه را رقم می زنند و معمولاً توده مردم تابع آنها هستند و کمتر از خود رأی مستقلی دارند.

پس از رحلت پیامبر، صلی الله علیه و آله، کسانی که به عنوان اکابر صحابه پیامبر، صلی الله علیه و آله، شناخته می شدند؛ با توجه به اوضاع بحرانی آن زمان، مصلحت جامعه اسلامی را چنین تشخیص دادند که از وصیت پیامبر، صلی الله علیه و آله، در مورد علی، علیه السلام، صرف نظر کنند و «رأی» را بر «نص» مقدم دارند. لذا باعجله با ابوبکر بیعت کرده و توده مردم هم از آن تبعیت کردند. عده ای هم که با اینکار مخالف بودند در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند و بخاطر حفظ حکومت نوپای

اسلامی و وحدت میان مسلمان سکوت کردند.

سردمداران حکومت نیز بتدریج به مردم تلقین کردند که پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَلِي، عَلَيْهِ السَّلَام، را صرفاً معرفی کرده و او را شایسته خلافت دانسته نه اینکه آن حضرت را به خلافت نصب کرده باشد.

ص: ۴۹

۱- ناظم زاده قمی، سیداصغر، مظهر ولایت، ص ۵۹۰.

اگر این حدیث از پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، صادر شده پس چرا «بخاری» و «مسلم» آنرا در صحیحین که مهمترین کتب حدیثی اهل سنت محسوب می شوند نقل نکرده اند؟(۱)

جواب:

اولاً، صحیح مسلم بطور خلاصه به این واقعه اشاره کرده است، البته همین مقدار هم نکات مبهم زیادی را نسبت به واقعه غدیر آشکار می کند. بدین جهت ما حدیث مسلم را نقل می کنیم.

یزید بن حیان می گوید: من و حفص بن سیره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم. هنگامی که نزد او نشسته بودیم حصین گفت: ای زید تو به سعادت بزرگی نائل شده ای پیامبر را ملاقات کرده ای؛ احادیث آن حضرت را شنیده ای؛ در رکاب او در جنگها شرکت کرده ای؛ پشت سر او نماز خوانده ای؛ در مورد آنچه که از پیامبر شنیده ای برای ما سخن بگو!

زید گفت: به خدا قسم سن من زیاد شده و پیر شده ام و بعضی از احادیثی را که از پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [سَلَّمَ]، حفظ کرده بودم فراموش کرده ام پس آنچه را که برای شما نقل می کنم بپذیرید و آنچه را نقل نمی کنم مرا در تکلف و سختی نیندازید.

سپس گفت: پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [سَلَّمَ]، روزی در کنار (برکه) آبی که به آن «خفم» می گفتند و میان مکه و مدینه قرار داشت، برای ما خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی و موعظه مردم فرمودند: چیزی نمانده که از طرف پروردگار خوانده شوم و دعوت حق را لبیک گویم. من دو گوهر گرانبها را در میان شما می گذارم اولین آنها کتاب خداست که در آن نور و هدایت است؛ پس به کتاب خدا تمسک کنید... سپس گفت: و دیگری اهل بیتم. در مورد اهل بیتم خدا را فراموش نکنید در مورد اهل بیتم خدا را فراموش نکنید... (۲)

از این حدیث بخوبی روشن می شود که اوضاع سیاسی آن زمان «زید بن ارقم» را ناچار به کتمان حدیث غدیر نموده است؛ زیرا می گوید: آنچه قبل از این از پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، روایت کرده ام بپذیرید و بیش از این مرا به تکلف و سختی نیندازید.

زید بن ارقم تازمان حکومت مروان بن حکم زنده بوده و در سال ۶۸ ق. وفات می کند (۳) و مسلم است در سایه حکومتی که او را وادار به دشنام علی، علیه السلام، می کند، نقل حدیث غدیر برای او مشکلاتی ایجاد خواهد کرد. از این رو از مردم پوزش می طلبد و به بهانه سالخوردگی و فراموشی از حاضران می خواهد که بیش از این او را در تنگنا قرار ندهند.

در عین حال زید، تلویحاً به این واقعه بزرگ اشاره می کند و با ذکر تأکید پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در مورد اهل بیت خود با جمله «در مورد اهل بیتم خدا را فراموش نکنید» به پایمال شدن حق اهل بیت و از یاد بردن سفارش پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اشاره دارد.

ثانیاً، بسیاری از احادیث معتبری که علمای اهل سنت آنها را معتبر دانسته اند در این دو کتاب ذکر نشده است.

ثالثاً، کتب حدیثی اهل سنت منحصر در صحیح بخاری نیست و کتب معتبر دیگر مانند «سنن ابن ماجه (۴)» و «مسند احمد» (۵) حدیث غدیر را بتفصیل ذکر کرده اند و اشاره شد که صحیح مسلم هم اجمالاً آن را ذکر کرده است. پرسش چهارم:

اگر پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، علی، علیه السلام، را در روز غدیر به ولایت منصوب کرده باشند لازمه اش این است که در زمان حیات پیامبر، صلی الله علیه وآله، دو ولی بر مسلمین حاکم باشند و این باطل است؛ زیرا مسلم است که پیامبر هنوز در آن زمان ولی مسلمین بودند؛ پس علی، علیه السلام، نمی توانست ولی باشد. (۶)

ص: ۵۰

-
- ۱- همان، ص ۶۱۸.
 - ۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۲.
 - ۳- همان، تعلیق، ص ۱۲۳.
 - ۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵ و ۵۸.
 - ۵- مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۸۴، ۸۸، ۱۱۸.
 - ۶- ر.ک: شرف الدین الموسوی، سید عبدالحسین، المراجعات، ص ۲۸۵.

جواب:

این معنی مسلّم است که پیامبر، صلّی اللّٰه علیه وآله، هیچ نگرانی نسبت به زمان حیات خود ندارند و تمام نگرانی او از آینده اسلام است؛ زیرا کسی که می گوید: «من بزودی از میان شما خواهم رفت» پیداست که در صدد تعیین جانشین برای خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند.

علاوه بر اینکه این عبارت پیامبر، صلّی اللّٰه علیه وآله، «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد از من» تصریح در این دارد که نصب امیرالمؤمنین برای آینده اسلام است. پرسش پنجم:

بعضی از کسانی که صدور حدیث از پیامبر را پذیرفته اند اشکال کرده اند که این حدیث دلالت بر ولایت و خلافت علی، علیه السلام، ندارد؛ زیرا کلمه مولی معانی مختلفی دارد (۱) که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- اولی؛ مانند: «مأواکم النّار هی مولاکم»؛ (۲)

۲- ناصر و یاور؛ مانند: «ذلک بأنّ اللّٰه مولی الذّین امنوا و أنّ الکافرین لا مولی لهم»؛ (۳)

۳- وارث؛ مانند: «إتی خفت الموالی من ورائی»؛ (۴) ر.ک: ناظم زاده قمی، سیداصغر، همان، ص ۶۱۸. (۵)

۴- دوست و صدیق؛ مانند: «یوم لا یغنی مولاً عن مولاً شیئاً»؛ (۶)

و به احتمال زیاد کلمه «مولی» در حدیث غدیر به معنای دوست و یاور است. شاهد برای این معنی، این است که عده ای از کسانی که همراه علی، علیه السلام، در یمن بودند به دلیل اینکه از او سختگیری دیده بودند از دست او ناراحت شده و درباره او حرف می زدند و از او عیب می گرفتند؛ بدین جهت پیامبر، صلّی اللّٰه علیه وآله، در روز غدیر خطبه ای خواند و فضائل علی، علیه السلام، را بر شمرد؛ تا جلالت قدرش را بر مردم روشن سازد و سخنان بیهوده کسانی را که نسبت به او بدگوئی کرده بودند، رد نماید. بنابراین گفته، پیامبر، صلّی اللّٰه علیه وآله «هر کس من دوست

و یاور او هستم علی دوست و یاور اوست» هیچگونه دلالتی بر نصب علی، علیه السلام، بر خلافت و ولایت ندارد. (۷)

جواب:

این مهمترین اشکالی است که بر دلالت حدیث غدیر شمرده است و اهل سنت نیز تاکید زیادی روی آن دارند و غالباً حدیث را بر همین معنی حمل می کنند. لکن حدیث را نمی توان بر این معنی حمل کرد. در اینجا ابتدا شاهی را که برای این معنی ذکر کرده اند بررسی می کنیم سپس به معنای کلمه «مولی» می پردازیم.

اما شاهی که ذکر کرده اند هیچ دلالتی بر اینکه «مولی» به معنای دوست و یاور باشد ندارد؛ زیرا پیامبر اکرم، صلّی اللّٰه علیه وآله، دو بار علی، علیه السلام، را به یمن فرستادند؛ ابتدا در سال هشتم که در همین بار بود که عده ای پس از بازگشت

شکایت او را پیش پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بردند و پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، از آنها سخت ناراحت شد؛ آنچنانکه خشم چهره مبارک حضرت را فرا گرفت. یکی از کسانی که در مورد علی، علیه السلام، شکایت کرد «بفریده» نام داشت که پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، به او فرمودند:

ای بریده! کاری نکن که بخواهی مرا بر علی [علیه السلام] خشمناک سازی!^(۸)

ص: ۵۱

۱- مرحوم علامه امینی در کتاب شریف «الغدیر» حدود ۲۷ معنا برای کلمه «مولی» ذکر کرده است. ر.ک: الغدیر، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۵.

۳- سوره محمد (۴۷)، آیه ۱۱.

۴- سوره مریم

۵-، آیه ۵.

۶- سوره دخان (۴۴)، آیه ۴۱.

۷- ر.ک: الامینی، عبدالحسین بن احمد، الغدیر، ج ۱، ص ۳۶۲.

۸- ر.ک: شرف الدین الموسوی، سید عبدالحسین، همان، ص ۲۷۸.

و دیگر پس از این واقعه کسی چنین حرفهایی در مورد علی، علیه السلام، نزد.

بار دیگر که پیامبر علی، علیه السلام، را به یمن فرستاد سال دهم بود که علی، علیه السلام، در بازگشت از یمن در مراسم حجهالوداع به پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، پیوست و این بار هیچکس درباره علی، علیه السلام، چیزی نگفت و به پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شکایتی نکرد. (۱)

علاوه بر اینکه شکایت چند نفر از علی، علیه السلام، موجب این نمی شود که پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در آن بیابان گرم در وسط روز با آن کیفیت کاروان را متوقف کند و در مورد وفات قریب الوقوع خود خبر دهد و اولویت خود را بر مؤمنان به آنان یادآوری کند و آنهمه مدح و ثنای علی، علیه السلام، را بگوید و فضائل آن حضرت را بر شمرد و او را دعا کند و بعد هم به مردم بگوید به علی، علیه السلام، تبریک بگویید و با او بیعت کنید.

اما کلمه مولی همچنانکه اشاره شد، معانی متعددی دارد لکن هیچیک از آنها غیر از معنای «اولی به تصرف» در اینجا نمی تواند صحیح باشد.

مرحوم علامه امینی در کتاب شریف «الغدیر» می فرمایند هنگامی که کلمه «مولی» بدون قرینه اطلاق می شود معنای «اولی بالشیء» از آن متبادر می شود و به فرض که کسی این تبادر را نپذیرد، قرائن محکمی در خود حدیث وجود دارد که دلالت می کند بر اینکه مقصود از کلمه مولی غیر از اولویت چیز دیگری نمی تواند باشد. (۲)

سپس ایشان حدود بیست قرینه بر این معنی اقامه می کنند که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

قرینه اول، بعد از آنکه پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نسبت به ولایت خود بر مردم از آنها اعتراف گرفتند بلافاصله فرمودند:

من كنت مولاة فعلی مولاة.

ص: ۵۲

۱- ر.ک: همان، ص ۲۲۲.

۲- ر.ک: همان، ص ۲۸۲.

یعنی همچنانکه پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بر مؤمنین اولویت دارد علی، علیه السلام، هم چنین است و این همان معنای ولایت و خلافت است.

به عبارت دیگر، از اینکه پیامبر اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ابتدا با اشاره به آیه شریفه، اولویت خود را به مردم یادآوری می‌کنند؛ سپس می‌فرمایند: «من كنت مولاة فعلی مولاة» فهمیده می‌شود که پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در صدد هستند که آن ولایتی را که خداوند به ایشان تفویض کرده همان را برای علی، علیه السلام، اثبات کنند در غیر اینصورت اشاره به اولویت خود بر مؤمنین هیچ وجهی ندارد بلکه لغو است.

قرینه دوم، پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ابتدا با اشاره به وفات قریب الوقوع خود می‌فرمایند: «بزودی از طرف پروردگار خوانده می‌شوم و دعوت حق را لیک می‌گویم» بعد می‌فرمایند: «من كنت مولاة فعلی مولاة» که بخوبی دلالت دارد بر اینکه پیامبر، کلمه مولی معانی متعددی دارد لکن هیچیک از آنها غیر از معنای «اولی به تصرف» در اینجا نمی‌تواند صحیح باشد.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در صدد تعیین جانشین برای خود می‌باشد.

بنابراین غیر از معنای «اولی به تصرف» معنای دیگری در اینجا متناسب نیست.

قرینه سوم، اینکه پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در آخر خطبه فرمودند: «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد از من» بخوبی دلالت دارد بر اینکه مقصود از مولی معنای اولویت بر مردم و خلافت می‌باشد؛ زیرا رضایت خدا به ولایت علی، علیه السلام، را در سیاق رضایت او به رسالت خود قرار داده و ولایتی که در کنار رسالت قرار می‌گیرد به معنای خلافت بر مردم است.

در این عبارت قرینه دیگری نیز دلالت دارد که پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، علی، علیه السلام، را بر خلافت نصب کرده‌اند و آن کلمه «من بعدی» می‌باشد؛ زیرا این کلمه احتمال اینکه ولایت به معنی دوستی یا نصرت باشد، منتفی ساخته و معنای «اولی به تصرف» را متعین می‌سازد.

بعضی از کسانی که دلالت حدیث بر ولایت علی، علیه السلام، را پذیرفته اند چنین گفته اند: قبول داریم که مقصود از مولی اولویت به امامت است لیکن چون حدیث نسبت به زمان امامت تعرضی ندارد؛ پس مقصود این است که علی، علیه السلام، را به عنوان خلیفه آینده معرفی می کنم و آن هنگامی است که مردم با او بیعت کنند و این معنی هیچ منافاتی با خلافت سه نفر دیگر ندارد و بدین ترتیب احترام صحابه گرانقدر پیامبر نیز حفظ می شود. (۱)

جواب:

اولاً، اگر پیامبر، صلی الله علیه وآله، می خواستند علی، علیه السلام، را به عنوان خلیفه چهارم معرفی کنند پس چرا اسمی از خلیفه اول و دوم و سوم نبردند در حالی که تعیین خلیفه اول در آن زمان که چیزی به وفات پیامبر نمانده بود لازمتر از خلیفه چهارم بود. (۲)

ثانیاً، از اینکه کسی ابتدا از مرگ قریب الوقوع خود خبر دهد، سپس ولایت خود را نسبت به مردم به آنها یادآوری کند و بعد شخصی را به عنوان جانشین خود انتخاب کند، استفاده می شود که آن شخص جانشین بلافصل او می باشد.

ثالثاً، لازمه این معنا این است که علی بر خلفای ثلاثه ولایت نداشته باشد در حالی که عمر بن خطاب در روز غدیر تصریح کرد که:

به به یا علی! گوارا باد تو را که مولای هر مرد و زن مومن گردیدی. (۱۹)

که بخوبی دلالت دارد که امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، مولای همه مسلمانان در تمام اعصار و زمانها می باشد و ولایت او منحصر به مدت کوتاه خلافت آن حضرت نمی شود.

ص: ۵۴

۱- ر.ک: الامینی، عبدالحسین بن احمد، همان، الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲- ر.ک: شرف الدین الموسوی، سید عبدالحسین، همان، ص ۲۸۵.

گفتگو با حجه‌الاسلام والمسلمین علی رهبر

اشاره: در مجموعه معارف شیعی، نهج البلاغه چون گوهری تابناک می درخشد و در مسیر ساکنان طریق حقیقت، عدالت و معنویت نورافشانی می کند.

بدون شک پس از قرآن کریم، نهج البلاغه یگانه دستاویز استواری است که می توان در تاریکیهای عصر غیبت و در میانه فتنه ها و آشوبهای آخرالزمان با تمسک به آن راه هدایت و رستگاری را تا رسیدن به عصر پرشکوه ظهور پیمود. در سال امیرمؤمنان علی، علیه السلام، و در آستانه عید ولایت، بی مناسبت ندیدیم که شما را مهمان خوان پربرکت و گسترده نهج البلاغه کنیم تا از زبان امیر بیان، علی، علیه السلام، بیش از پیش با مهدی موعود، علیه السلام، آشنا شویم. بدین منظور خدمت حجه‌الاسلام و المسلمین شیخ علی رهبر که هم در حوزه و هم در دانشگاه اصفهان به تدریس و تحقیق اشتغال دارند و در حال حاضر نیز مسئولیت گروه معارف دانشگاه صنعتی اصفهان را نیز بر عهده دارند، رسیدیم. از ایشان خواستیم که با توجه به مطالعات و تحقیقاتی که در نهج البلاغه داشته اند، چهره ای را که این کتاب سترگ از امام مهدی، علیه السلام، به تصویر می کشد برای ما ارائه کنند.

آنچه در زیر می آید، حاصل گفت و گوی ما با ایشان است: آیا حضرت امیر، علیه السلام، درباره حضرت مهدی، علیه السلام، در نهج البلاغه سخنی و کلامی دارند؟

خطبه های نهج البلاغه و بعضاً سخنان کوتاه و حکمت آمیز امام حاوی بعضی از مطالب راجع به آینده زندگی انسانهاست که گاهی با تعبیر «ملاحم» از آن یاد می شود. یعنی خبرهایی از آینده، خبرهایی غیبی که حضرت مفلح به الهامهای خداوندی بوده اند و آنها را در بین مردم مطرح می کرده اند. امام علی، علیه السلام، در خطبه ۱۳۸ نهج البلاغه (صبحی صالح) اشاره می کنند که حضرت امام مهدی، علیه السلام چه کار چشمگیری می کنند. آخر بعضی کارها کار بنیادی و محوری و اصلی است، کار مادری است در حقیقت. کار کلیدی است. من فکر می کنم که امام در یک پاراگراف یک سطر و نیم آن رسالت بزرگ را بیان فرموده اند که حالا- متن را می خوانم و بعد توضیحاتی می دهم: يعطف الهمدی علی الهوی إذا عطفوا الهوی علی الهدی و يعطف الرأی علی القرآن إذا عطفوا القرآن علی الرأی. اصلاً «يعطف» یعنی چه؟

بعضی ها گفته اند یعنی تحت الشعاع قرار می دهد. ولی امام عصر، علیه السلام، این کار را انجام می دهند که «هوی» را بر «هدی» عطف می کنند: می گویند تو باید تابع هدایت باشی. و لطف لطیفی در این سخن امام هست که با نام حضرت مهدی (ع) ارتباط دارد چون او «مهدی» است و هادی او خداست. وقتی به لغت سر می زنیم می بینیم چیزی تحت الشعاع نیست. عطف می کند «هوی» را بر «هفدی»؛ یعنی به خواسته ها می گوید تو تابع هدایت باش. خطت را باید هدایت روشن کند. معطوف می شوی بر هدایت. خیلی تفاوت است که هدایت عطف بشود بر هوی. «می برد هر جا که خاطر خواه اوست». که دیگر دوست هم نیست دشمن هم نیست، می برد و هدایت را هم به دنبال خود می کشد. می گوید اینجوری که من می خواهم باید تو هدایت شوی. امام عصر، علیه السلام، این کار را انجام می دهند که «هوی» را بر «هدی» عطف می کنند: می گویند تو باید تابع هدایت باشی. و لطف لطیفی در این سخن امام هست که با نام حضرت مهدی، علیه السلام، ارتباط دارد چون او «مهدی» است و هادی او خداست:

أفمن يهدى الى الحق أحق أن يتبع أمن لا تهدي إلا أن يفهدي. (۱) به حکم این آیه او باید مهدی باشد تا بتواند هادی بشود. کسی که می خواهد هوی را بر هدی و هدایت عطف بکند باید خودش مهدی باشد. از نظر امیرالمؤمنین، علیه السلام، که مقتبس از قرآن است مقتبس از سنت نبی اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، است، یک تضادی بین هوی و خدا، بین هوی و هدی. وجود دارد من در کل نهج البلاغه دیده ام این ستیز مطرح شده است.

مثلاً در قرآن کریم می فرماید که:

يا داوود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق ولإي تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله. (۲) ای داوود ما تو را خلیفه قرار دادیم در زمین به حق حکم کن و دنبال هوی نرو؛ چون تو را از راه خدا گمراه می کند.

راه خدا همان راه حق است همان راهی است که قرآن در آن راه نازل شده است. این را علی بن ابی طالب، علیه السلام، فهمیده اند تفسیر کرده اند در کل نهج البلاغه فرموده اند سرآغاز وقوع تمام فتنه ها هوی پرستیهای است که حاکم می شود. تبعیت می شود: «إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ وَأَحْكَامُ تَبْتَدِعُ» چیزهایی که به (۳) نام دین وارد حوزه دین می شود و جاسازی می کنند فرد نمی فهمد که اینها در حوزه دین نیست و تعلق به دین ندارد. هوی پرستها هم نوعاً دستور این کارها را صادر می کنند. یا فرموده اند: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ؛ إِتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طَوْلَ الْأَمَلِ»، دو چیز است که من می ترسم (۴) شما را به زمین بزنند. دنبال هوی رفتن و آرزوهای طولانی. دنبال هوی رفتن شما را از حق باز می دارد.

ص: ۵۶

۱- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

۲- سوره ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

۴- همان، خطبه ۴۲ و ۲۸.

فأما اتباع الهوى فيصدّ عن الحقّ و أمّا طول الأمل فينسى الآخرة. (۱) پس این تضاد در اینجا هست بین حق و بین هوی. در اینجا اگر دقت بفرمایید تضاد بین هوی و هدی مطرح شده است. از نظر کتابت هم اگر کمی دقت نشود می بینید شباهت به هم دارند هوی و هدی تفاوتشان یک واو و یک دال است. این هواهایی که پیروی می شوند نوعاً تفرق در آن هست، تشتت در آن هست، ظلمات در آن هست. شما اگر دقت کنید در قرآن کریم یک مورد پیدا نمی کنید که خداوند ظلمات را مفرداً ذکر کرده باشد. این مال تکثر ظلمتهاست. بینونت ظلمتها وجه اشتراک نداشتن آنهاست. یعنی حتی درخواستی های یک انسان هم این ظلمتها حاکم است. بین یک خواسته من و خواسته دیگر من بینونت هست جدایی هست. در حالی که نور را خدا هیچ جا جمع نبسته است یک مورد هم پیدا نمی کنید. اینجا اگر دقت بفرمایید الف و لام بر سر «هوی» آورده اند، که شاید اشاره باشد به استغراقی که «هوی» دارد؛ یعنی تمام تک تک مورد های هواهای نفسانی و آن «هدی» الف و لامش، الف و لام عهد باشد. همین همدایی که می شناسید. چون کسی باید هدایتگری کند که هدایت شده باشد. خدایی باید هادی بفرستد که خودش می داند برای چه بشر را آفریده است. همین «هدی»، همین هدای معروف. ولی «هوی» بعید نیست الف و لامش الف و لام استغراق باشد. بگوییم الف و لام جنس است هم مشکلی نیست جنس «هوی». هر جا می خواهد باشد که البته در مصداقها دیگر خیلی تفاوت نخواهد کرد. این هدی را می توانیم با یک صغری و کبری بگوییم نور است. هدی نور است. هوی ضد آن است و طبیعتاً ظلمت است. امام عصر، علیه السلام، بنیادی ترین کاری که از نظر امام علی، علیه السلام، انجام می دهند این است که هدایت را به معنی واقعی کلمه حاکم می کنند و می گویند تمام خواسته ها باید ادغام در هدایت شوند.

و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله و رسوله أمراً أن يكون لهم الخيره من أمرهم. (۲) هیچ زن و مرد مؤمن حق ندارند وقتی خدا و رسول حکم را روشن کرده اند؛ یعنی خط هدایت روشن است دیگر اعمال سلیقه های شخصی بکنند. خوب قبل از حضرت چه شده است: «إذا عطفوا الهدى على الهوى» قبلاً معکوس است؛ یعنی آمده اند به هدایت گفته اند تو بیا تابع خواسته ما باش. اینجوری که ما قرآن را می فهمیم خدا باید نازل می کرد. قالب آورده اند سراغ مواد مذاب آیات و گفته اند تو آیه بیا در این قالب برای این قالب مناسبی. این هوی است چه انگیزه ای دیگری انسان می تواند داشته باشد؟ بله، یک فردی جاهل است که این کتاب جامع است ممکن است از روی دلسوزی هم بگوید اگر چنین چیزی هم در قرآن بود جالب بود ولی چند درصد آدمهایی که چیزی وارد حوزه دین می کنند، تئوری وارد حوزه دین می کنند، اینجوری هستند که این مسأله بدیهی را ندانند؟! پس می شود گفت هوای نفس دیکته می کنند که این را وارد حوزه دین کن. کار دومی که امام عصر، علیه السلام، می کنند «و يعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى» قبل از ظهور حضرت آمده اند به قرآن گفته اند تو بیا و تابع رأی ما شو؛ اینجوری که من می فهمم. چقدر تفسیر به رأی محکوم شده است: «من فسّر القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من النار» نبی اکرم، صلی الله علیه وآله، فرمودند: هر کس با رأی خودش قرآن را تفسیر بکند جایگاهش دوزخ است. آن بحث تأویل که در سوره آل عمران مطرح می شود و «ما يعلم تأويله إلا الله» این را به دو شکل می شود (۳) خواند یا واو عطف نباشد و استیناف باشد، بنابر تفسیری که مرحوم علامه کرده اند، که مقام تأویل مافوق مقام رسوخ در علم است. رسوخ در علم را خدا در جای دیگر به دیگران هم نسبت داده است ولی تأویل قرآن بنابر اینکه بازگرداندن آیات به اصل خودش باشد که «أمّ الكتاب» است و لاغیر «إلا المطهرون» و ائمه، علیهم السلام، هم مطهر

۱- همان، خطبه ۴۲.

۲- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.

۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۷.

هستند؛ این کار کار هر کس نیست. تأویل کار هر کس نیست. کسی که بتواند تأویل آیات را بفهمد یقیناً از راسخان در علم خواهد بود ولی هر راسخ در علمی از نظر علامه طباطبایی، رضوان الله علیه، نمی تواند اهل تأویل باشد. گرچه همین تأویل را تأویلهای مختلف از آن کرده اند ولی بهترین تأویل به نظر من برداشت مرحوم علامه طباطبایی است، با آن پیش درآمدهای طولانی که در ذیل آیات سوره آل عمران دارند. آیا عدم درک درست این مطلب نبوده که برخی سخن از قرائتهای مختلف از دین به میان آورده اند؟

من یک مثالی درباره این بحث قرائتها می زنم؛ اگر یک فردی که تازه با یک دانشی آشنا شده بگوید من برداشتم از این دانش این است، و یک پروفیسور هم که سالها تدریس کرده دکتر پروری کرده آن هم بگوید من هم برداشتم چنان است، کدام عاقلی می گوید هر دو برداشت محترم است؟ کارشناسی دینی فهم قرآن و.. یک عمر طولانی می خواهد، یک ذوق سلیم می خواهد، علامت روحی و قلبی می خواهد. «يعطف الرأى على القرآن» حضرت می آیند کار را دگرگون می کنند همان دگرگونی که در خطبه ۱۶ نهج البلاغه حضرت فرمودند من ایجاد خواهم کرد: والذی بعثه بالحق لتبلیبن بلبله و لتغربلن غربله و لتساظن سوط القدر حتی یعود أسفلکم أعلاکم و أعلاکم أسفلکم.

این ۲۵ سال از نظر امام علی بن ابی طالب جامعه دور افتاده از اصل خویش رأی امام این است امام فرمودند من حالا سیستمی را حاکم خواهم کرد که بی دلیل بالا آمده ها پایین بروند و بی دلیل فرو افتاده ها بر فراز بیایند و این با یک غربال کردن و یک معیارهایی است که من دارم. کفگیری است که در حقیقت به آب دیگ می زنم و زیر و رویش می کنم و همه چیز را بر هم می زنم. بزرگترین کار را در این زمینه به نظر من حضرت مهدی، علیه السلام، انجام می دهند چون امام علی می خواستند در یک حوزه حکومتی خاصی این کار را انجام بدهند حداقل حوزه ای که مسلمانان حاکمیت داشتند، خلافت اسلامی حاکمیت داشت. ولی حضرت مهدی، علیه السلام، با توجه به آن انحراف عمیقی که قبل از ظهور اتفاق افتاده، نه از سوی نابکاران هستی، بلکه از سوی مدعیان دین شناسی، می خواهند خیلی چیزها را دگرگون بکنند. حضرت در خطبه ۲۱۶ می فرماید: «فريضة فرضها الله سبحانه لكلّ على كلّ فجعلها نظاماً لألفتهم و عزّاً لدينهم» قسمت اول که بحث دینی است و عزت دینی را فرمودید حضرت هوی را بر هدی عطف می کنند ولی «نظاماً لألفتهم» چه می شود ویژگیهای حکومت حضرت چگونه است و برای اجتماع مردم حضرت چه می کنند؟ ما در شناخت حضرت ولی عصر، علیه السلام، بهتر است اسلام ناب را بیشتر بشناسیم. شک ندارد هیچ شیعه ای هیچ برادر اهل سنتی که حضرت مهدی، علیه السلام، موج آفرین گرایش به اسلام راستین است. حتی اهل سنت هم این را باور دارند. در کتاب «منتخب الاثر» آثار شیعه و سنی آمده است؛ روایاتی که هر دو فرقه نقل می کنند. خوب پس یک چیز یقینی است که حضرت اسلام ناب را می آورند. ما برای اینکه با ویژگیهای حکومت حضرت آشنا بشویم بهتر است، ویژگیهای اسلام ناب را بشناسیم. اسلامی که با کارشناسی تائید شده ائمه، علیهم السلام، شناخته می شود. شما ببینید بحث جبر و اختیار را اگر ائمه، علیهم السلام، دخالت نمی کردند الآن به عنوان یک معضل باقی مانده بود. همینطور که دو فرقه به جبر یا تفویض مبتلا شدند، در تمام مسائل این اتفاقات می افتاد. اما کارشناسی ویژه ای که ائمه، علیهم السلام، ترویج کردند،

شاخصه‌های او را مشخص کردند، ویژگی‌های افراد اجتهادگر را مشخص فرمودند، جلوی هر انحرافی را در شناخت دین خواهد گرفت. شما اگر در سیره نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، در دوران ده ساله حکومت، قریب پنج سال حکومت علی بن ابی طالب، علیه السلام، تأمل کنید، در لابلای اینها می‌توانید تمام شاخصه‌هایی را که در عصر ظهور پیاده می‌شود، به عنوان ثوابت بگویید تحقق می‌پذیرد. بلکه متناسب با رویدادهای ویژه هر زمان شاید حضرت مهدی، علیه السلام، کارهای ویژه‌ای می‌کنند، اصلاً شما بعید ندانید. اینکه در روایات خیلی نیامده اند جزئیات را توضیح بدهند، همچون بعضی جزئیات مربوط به عصر ظهور حضرت، در زندگی امروز ما تعیین کننده نیست. ما بدانیم یا ندانیم در وظایف دوران انتظارمان تأثیری نخواهد گذاشت. همانطور که قرآن در داستانها گاهی یک بخشهایی را حذف می‌کند، ائمه، علیهم السلام، همه در حوادث آینده بخشهایی که خیلی تعیین کننده نیست، حذف می‌فرمودند. شاید اگر کسی سؤال می‌کرد جواب می‌دادند، قابلیتش را می‌دیدند و جواب می‌دادند و گاهی هم به اجمال و بیان اینکه «این در علم پروردگار است» ممکن بود بگذرانند. در هر صورت، همین که امیرالمؤمنین، علیه السلام، فرمودند، پرسید می‌خواستند ببینید آیا کسی ظرفش را دارد؟ که آن پاسخها را به آنها بدهند یا نه، کسی ظرفش را ندارد. در هر صورت، سبک حکومت حضرت مهدی، علیه السلام، در عصر ظهور عنایت ویژه‌ای به نظام دادن مردم دارند، به رأی مردم دارند دقیقاً انعکاسی است از دوران ده ساله حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، و پنج ساله علی بن ابی طالب علی، علیه السلام، منتها یک فرق دیگر غیر از دو فرق دیگر که عرض کردم ممکن است داشته باشد که آن فرق این است که علی بن ابی طالب، علیه السلام، در صفین با یک معضل روبرو می‌شوند، یک کار متناسب با آن معضل انجام می‌دهند انعطافی را که به نفع امت است در آنجا دارند؛ اما چه بسا در عصر ظهور اینگونه اتفاق نیفتد. چرا که آنقدر فکرها بالنده شده و آنقدر بالا آمده که نیاز نیست این انعطاف به وجود بیاید استراتژیهای تغییرپذیر متناسب با استراتژیهای بنیادی و اصلی ممکن است در روش حضرت تغییر بکند. یکی دیگر از خطبه‌های نهج البلاغه که در آن راجع به امام مهدی، علیه السلام، صحبت شده خطبه ۱۰۰ است که عنوانش هست: «فی رسول الله، صلی الله علیه و آله، و اهل بیته، علیهم السلام» و من روی این عنوان تکیه می‌کنم. در این خطبه جمله‌ای است که به تصریح، مرحوم آیت الله علامه جعفری، همه شارحین نهج البلاغه، اعم از ابن ابی الحدید، مرحوم خوبی و ابن میثم، اتفاق دارند که این جمله راجع به حضرت مهدی، علیه السلام، است. آن جمله در دل خطبه ۱۰۰ نهج البلاغه است. خطبه با حمد پروردگار شروع می‌شود بعد اشاره می‌کنند به اینکه نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، وقتی در جامعه خودشان آمدند چه رسالتی بر دوش داشته اند، چه کار کرده اند و بعد از ایشان چه اتفاقاتی افتاد. فرمودند: «و خَلَفَ فِينَا رَأْيَهُ الْحَقُّ»؛ پرچم حق را در میان ما نهاد، و ما به عنوان کسانی که خلیفه آن حضرت هستیم، وظیفه داریم که پرچم حق را سرفراز نگاه داریم «مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ»؛ هر کس پیشی بگیرد از آن «رأیه الحق» مشکل پیدا می‌کند، از دین خارج می‌شود و «مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ» کسی عقب هم بیفتد زهوق پیدا می‌کند «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (۱). یکی از آقایان نکته لطیفی از ماجرای غدیر برداشت کرده بودند، ایشان می‌گفتند نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، مردم را چند ساعتی نگاه داشتند در بیابان غدیر و

ادامه در معنای این کار این بود که پیشروان و پیشقراولان کاروانهای حج باید توقف کنند، آنهایی هم که عقب افتاده اند باید برسند و یک مراسم برگزار شود که ولایت چیزی جز این نیست که نه پیشی بگیرید و نه پسی. نه جلو بیفتید و نه عقب بیفتید. گرچه در مقام مقایسه این دو یک تفاوتی با هم دارند. شما اگر نگاه کنید یک عده موتور سوار که دارند می روند، یکی اگر جلو بیفتد و راهی را برود دیگران هم تمایل پیدا می کنند دنبال او بروند. نوعاً اینجوری است ولی اگر یکی از این موتورسوارها عقب بیفتد کسی دیگر به او عنایت ندارد. اما در مجموع چه در پیشی گرفتن و چه در عقب افتادن آسیبهایی نهفته است و لذا اینجا هم حضرت فرموده اند که اگر کسی تخلف کند از این رایت حق مشکل پیدا می کند. تقدم هم پیدا کند مشکل پیدا می شود. حضرت در ادامه می فرمایند: «دلیلها مکیت الکلام» راهنمای این رایهالحق آن کسی که مردم را راهنمایی می کند که این رایت حق است، حقیقت است، مصداقها را روشن می کند «مکیت الکلام» است. کلامش خیلی تهن آرامی دارد. خیلی آرام صحبت می کند حالا این راجع به حضرت ولی عصر، علیه السلام، نیست حضرت هنوز نرسیده اند آن جمله «بطی القیام» قیامتش دیر تحقق پیدا می کند ظاهراً شاید بخاطر آن فاصله ۲۵ ساله است که حکومت حضرت تحقق پذیرفت. «سریع إذا قام» ولی وقتی امر به دست او افتاد سریع اقدام می کند. «فإذا أنتم ألتتم له رقابکم و أشرتم الیه بأصابعکم جاءه الموت فذهب به»؛ وقتی شما یک مقدار تسلیم او می شوید؛ نرم می شوید در برابر فرمان او؛ تا می آید با دستهایتان به او اشاره کنید او رفته است از میان شما. ظاهراً ابن ابی الحدید می گوید این جمله مربوط به اوایل حکومت حضرت است و داشتند پیش بینی می کردند که فکر نکنید من خیلی دوام می آورم. مدتی دیگر از میان شما می روم «فلبثتم بعده ما شاء الله»؛ تا وقتی که خدا بخواهد شما بعد از او باقی می مانید. «حتی یفطع الله لکم من یجمعکم و یضمّ نشرکم» این جمله راجع به حضرت ولی عصر، علیه السلام، است. می رسد زمانی که خدا به نفع شما برای شما یک کسی را ظاهر می کند که دو کار می کند پراکندگی شما را جمع می کند و پخش شدن شما را از بین می برد، ضمیمه تان می کند به یکدیگر. هر سه شارح معروف؛ ابن میثم مرحوم خوبی و ابن ابی الحدید می گویند این جمله راجع به حضرت مهدی، علیه السلام، است. تعبیر «تا خداوند کسی را طالع کند» خیلی تعبیر لطیفی است. نگفتند «تا ظاهر کند» بلکه فرمودند «تا طالع کند». گویا خورشیدی است که در زندگی شما طلوع خواهد کرد. در هر صورت این هم در رابطه با عنایت دیگری از امیرالمؤمنین، علیه السلام، به زمان ظهور حضرت من خیلی تأکید داشتم روی حکمت ۱۴۷ و حکمت ۳۶۹ اگر فرصتی شود.

در مورد تجلی عنایت امیرالمؤمنین، علیه السلام، به فرزند بزرگوارشان حضرت مهدی، علیه السلام، در حکمت ۱۴۷ توضیح بفرمایید. کمیل بن زیاد یکی از یاران خصوصی حضرت علی، علیه السلام، بوده و مورد توجه بوده است. همین قدر که این گونه رازها را حضرت به کمیل می گفته اند دال بر این است که امین بوده و او را قابل می دیده اند. کمیل می گوید: روزی امیرالمؤمنین، علیه السلام، دست مرا گرفت بیرون شهر برد. «فلما أصر تنفس الصّعداء»؛ وقتی به بیابان رسیدیم آه دردمندانه ای حضرت کشید، بعد اینطوری فرمودند: قلبهای مردم به منزله ظرف است همانطور که همه می دانند ظرفها کوچک و بزرگ دارد قلبها هم کوچک و بزرگ دارند. «فخیرها أوعاها»؛ بهترین این قلبها با ظرفیت ترین آنهاست. این مقدمه ای بوده که حضرت فرمودند: «

فاحفظ عني ما أقول لك». حالا آماده شو تا که حرفهایی را می‌خواهم با تو بزنم. اول مردم را تقسیم می‌کنند: «الناس ثلاثة فعالم ربّاني و متعلّم علی سبیل نجاه و همج رعاع»؛ مردم سه دسته اند یک گروه عالمان خدایی کسی که دانش را برای روشن شدن خودش و برای روشن کردن دیگران استفاده می‌کند. «و متعلّم علی سبیل نجاه» پژوهشگران و دانشجویانی که برای رهایی دانش کسب می‌کنند نه برای خود نشان دادن.

دسته سوم «همج رعاع»؛ آنها افرادی بی‌اراده که چند ویژگی دارند؛ اول، «اتباع کلّ ناعق»؛ هر صدایی از هر جایی برخیزد تابع آن صدا می‌شوند. معلوم است خودشان اندیشه ندارند. دوم، «میلون مع کل ریح»؛ هر بادی از هر سو بوزد تمایل به سمت خلافتش پیدا می‌کنند. سوم، «لم یستضیئوا نور العلم»؛ از مشعل دانش و نورانیت علم استضاءه نکرده اند و نور برنگرفته اند. چهارم، «و لم یلجأوا إلی رکن وثیق»؛ پناه نبرده اند به یک رکن مطمئن. این ویژگیهای «همج رعاع». حضرت پس از مقایسه ای بین علم و مال می‌فرمایند: «اللّهم بلی، لا تخلوا الأرض من قائم لله بحجّته»؛ نه، اینطور نیست، زمین از قائمی که برای خدا می‌ایستد و حجت خداوند است خالی نمی‌ماند. بهترین تعریف حجت این است که «ما یحتجّ به»؛ یعنی آن چیزی که در قیامت خدا با آن با مردم بحث می‌کند. زمین خالی از حجت نیست. «إمّا ظاهراً مشهوراً» یا ظاهرند و مشهورند. غیر از حضرت موسی بن جعفر، علیهما السلام، که مدتی در زندان بودند بقیه ائمه، علیهم السلام، هم ظاهر بودند و هم مشهور. در حصر بودند مثل امام صادق، علیه السلام، به التزام به شهر دیگری برده می‌شدند مثل بعضی از ائمه بزرگوار، علیهم السلام، ولی اینطور نبود که مردم هیچ دسترسی نداشته باشند. «و إمّا خائفاً مغموراً» این خائف که در اینجا آمده است، نه به معنای این است که حجت ترسان است. از چه ترسیدن مهم است. گاهی انسان می‌ترسد از اینکه جامعه به خاطر اخفاء او یک ضایعه ای ببیند. ولی وقتی می‌فهمد امر الهی است تسلیم می‌شود. ولی در برخی نسخه ها جلوی «خائ»

محمد رضا درّانی روزی پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، در حلقه اصحاب نشسته بودند که خبر آوردند مردی و زنی در خانه ای خلوت به فساد مشغولند، نبی مرسل، صلی الله علیه و آله، مردی را طلبید تا پس از تفحص ماجرا را گزارش کند. بسیاری اعلام آمادگی کردند و رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، از آن میان، علی، علیه السلام، را مأمور فرمود. آن حضرت با چشمان بسته گرد خانه چرخید و بازگشت و اعلام نمود: «یا رسول الله! من هیچ ندیدم» نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، فرمود: «همانا که تو جوانمرد این امتی»

در میان چندین میلیون مرد وزنی که در جای جای این سرزمین فراخ زندگی می کنند «مردی» و «جوانمردی» آشنا ترین کلماتی هستند که آنها مفهومش را درک می کنند و در حسرت و یاد صاحبانش آه می کشند و قصه ها از رسم جوانمردی در خاطر دارند. اگر از تک تک این زنان و مردان بخواهید سر حلقه جوانمردان را نام ببرند بی هیچ تأملی خواهند گفت «علی، مولا علی»

این مردم از گذشته های دور با صفت جوانمردی آشنا شدند و آن را فارق میان مرد و نامرد می شناسند بی آنکه جنسیت و مرد بودن یا زن بودن را در آن وارد کنند. چرا که مردی و جوانمردی مخصوص همه زنان و مردانی است که در خویش می میرند، تا در نام دوست حیات یابند. در هوای خود می میرند تا با نام مهر و عشق «جوانمردی» را پاس دارند. و این ویژگی همه مردم این دیار است سرزمینی که با عنوان دیار جوانمردان می شناسیمش. گزنفون مورخ معروف یونانی می نویسد:

ایرانیان بیش از هر کشوری به مصالح عمومی خود توجه دارند و در حسن اخلاق و عدالت نمونه اند و نوع دوستی را به فرزندان خود تعلیم می دهند. به دانش آموزان قناعت و اعتدال و نیز تسلط بر نفس را تلقین می کنند و آنان را از هتک ناموس و دزدی و دروغ و دروغگویی و دورویی و تهمت بر حذر می دارند. ولی اسپارتهای بر عکس فرزندان خود را به اصرار به شرارت، زعارت و جنایت عادت می دهند.

فردوسی در سراسر شاهنامه، پهلوان و اخلاق پهلوانی را به عنوان یکی از ارکان اصلی حماسه خود در کنار موبدان و مردان روشن روان می آورد و در همه این موارد آنگاه که پهلوانان را برای مشورت و رایزنی می خواند؛ نه جسم تنومند که خرد روان و اندیشه روشن آنان را در نظر دارد. همان خصوصاتی که مردان را زبینه لقب و صفت پهلوانی می کند.

ورزش ایران با این سابقه در بستر فرهنگ و اخلاق ایران اسلامی پرورش یافت و جوانمردی و فتوت روح حاکم بر قالب و صورت ورزش مردم این سرزمین شد.

تربیت راد مردی و پهلوانی نتیجه قدیمی ترین تربیت سنتی و اجتماعی ایرانیان بود و پهلوانان نمونه های زیبا و کامل شهامت اخلاقی، دلیری، سلحشوری و مردانگی. تربیتی که عبد قوی پرورش می داد تا معصیت نکند.

تأسی به مقام شامخ ولایت و پیروی از انسان کامل، نقطه اوج ورزش پهلوانی است. همانکه روح مذهب فتوت و جوانمردی است. به عبارت دیگر اگر فتوت و جوانمردی را روح سنت پهلوانی و ورزش سنتی بدانیم؛ ولایت را اساس و جانمایه فتوت باید دانست.

با گسترش مذهب تشیع در ایران، شیعیان چون حضرت امیر را پیشوای جوانمردان می دانستند ورزش در زورخانه ها با نام علی، این پیشوای جوانمردان، عجین شد.

شیخ شهاب الدین سهروردی می نویسد:

فتوت از یکی از دو برج طلوع می کند یا از برج نبوت یا از برج ولایت. گرچه علی، علیه السلام، نبی نبود اما ولی بود. از زمانی که حلقه نبوت بسته شد تا روزی که صور اسرافیل دمیده شود هرگز کسی در فتوت چون علی نبوده و نخواهد بود.

× × ×

به مناسبت سال مولا- علی و به بهانه یادی از سیره و سنت ورزشکاران راستین این دیار به سراغ چند تن از قدیمی ترین ورزشکاران ایرانی رفتیم و پای سخنان شیرین و دلنشین شان نشستیم. سخنانی که مشام جانمان را از عطر و بوی جوانمردی آکند و ما را در عالم خیال در پهندهشت مردی و مردانگی و فتوت و جوانمردی پرواز داد. دریغمان آمد که در سال علی شمیا؛ عزیزان را از شنیدن سخنان دلنشین این آخرین بازمانده های ورزش راستین این دیار بی نصیب نمائیم.

حاج آقا عباس یاریگر روش یکی از پیشکسوتان ورزش باستانی است و به عباس قهرمان معروف است. هشتاد سال دارد و دارای ۱۰ فرزند است. مردی است بشاش و سرحال هنوز هم با این سن و سال ورزش می کند می گوید ورزش را از هفت سالگی شروع کرده و هفتاد و سه سال است که ورزش را ترک نکرده است. آنچه می خوانید گفتگویی است با ایشان: چرا نام ورزش باستانی همیشه باصفت جوانمردی و پهلوانی همراه است و شما چه تعریفی از این لغت دارید؟

هر چه از ورزشکارهای واقعی و جوانمردیهای آنها بگوئیم و بنویسیم کم گفته ایم. چون کسی که در این مسیر وارد می شود در واقع راه علی، علیه السلام، می رود. حضرت علی هم که مقامشان مشخص است؛ هر کس هم که راه او را برود موفق است. به همین دلیل است که ورزشکاران باستانی واقعی هیچ وقت دست از پا خطا نمی کنند. اصلاً اینها به نام مولا، پا درون گود می گذارند و به نام ایشان ورزش می کنند و می خواهند کارها و رفتارشان را منطبق با رفتار مولا کنند. ریشه و منشاء ورزش باستانی و صفت پهلوانی و جوانمردی چیست؟

«سید نصرت الله رهبر» مرشد زورخانه است. او پدر یک آزاده و یک جانباز جنگ است. می گوید در سال ۱۳۱۲ زیر نظر «مرشد علی جان» به مرشدی رسیده ام و شصت سال است که سردم و تمام نوچه هایم به مقام پهلوانی رسیده اند. او هنوز در باشگاه هنر کوچه غریبان ضرب می گیرد. دل پفری از وضع آشفته و درهم ریخته ورزش ایران دارد.

ورزش باستانی در کشور ما قبل از اسلام هم بوده اما نه به این طریق من تاریخچه اش را در بعضی از کتابها خوانده ام. بعد از اسلام این ورزش کم کم رونق بیشتری پیدا کرد. وقتی امویان سرکار آمدند مردم که نمی توانستند عملاً بر ضد آنها قیام کنند دخمه هایی درست کرده بودند به نام زورخانه که دور هم جمع می شدند و ورزش را رواج می دادند؛ بحثهای سیاسی می کردند. راهشان هم راه علی بود و زیر بار زور نمی رفتند. الگو و امامشان هم علی بود. علی مظهر جوانمردی مروت عدالت و فتوت.

حاج آقا در میان پهلوانانی که می شناسید شاخص ترینشان چه کسی است؟

شاخص ترین فردی که من بعد از هفتاد سال می توانم نام ببرم حاج محمد صادق بلورفروش بود که به نظر من از همه بالاتر بود. فردی تعریف می کرد در سفری که ایشان به مکه یا کربلا داشت - خوب در خاطر من نیست - همراه او بوده زمانی که کشتی در بندر بادکوبه لنگر می اندازد همسفرها به سراغش می روند و می گویند: «پهلوان تو که همه اش یا نماز می خوانی یا شنا می روی بیا بیرون تماشا کن بین سه نفر دانمارکی رو عرشه چه کار می کنند.»

حاج محمدصادق می پرسد چه کار می کنند؟ می گویند اینها وزنه های دویست کیلویی را سر چنگ می گیرند و بلند می کنند. پهلوان می گوید من از این کارها بلد نیستم، اما با شما می آیم بیرون و عبایش را بر می دارد و یا علی مددگویان از کابین کشتی بیرون می رود. من بچه بودم ایشان را دیده بودم. قدش یک متر و هشتاد سانتی متر بود و وزنش هم حدود ۱۳۰ کیلو. این مرد با این قد و هیکل به قدری مقدس بود که وقتی پا درون گود می گذاشت گریه می کرد. خلاصه پهلوان می رود رو عرشه و این دانمارکی ها هم با وزنه هایشان مرتب نمایش می دهند. پهلوان نگاهی به اینطرف و آنطرف می اندازد و به سراغ یکی از پروانه های کشتی می رود، چیزی که حدود ششصد، هفتصد کیلو گرم وزن داشت، یک یا؛ علی می گوید و حدود سی سانت پره را بالا می کشد. دانمارکی ها با دیدن این صحنه یکی یکی به سراغ پروانه کشتی می روند، سه نفری هم تلاش می کنند ولی نمی توانند کوچکترین حرکتی به پروانه کشتی بدهند و به سراغ پهلوان می آیند و او را در آغوش می گیرند و می گویند تو پهلوان جهانی کسی به اندازه شما زور ندارد و پاسخ می شنوند که «من زورم را از مولا علی دارم.»

این بزرگان با اینهمه توانایی و زور بازو اینگونه بودند. هر وقت افراد ضعیف و ناتوان را می دیدند به اندازه ای ناراحت می شدند که گریه می کردند. صفات عالی آنها تنها داشتن زور بازو نبود. تا می نشستند غذا بخورند به یاد فقرا و مساکین می افتادند و شامشان را می بردند با آنها تقسیم می کردند. هنوز هم تک و توک در میان پهلوانانی که به نام علی، علیه السلام، پای در این راه نهاده اند افرادی وجود دارند که مصداق صفت جوانمردی اند و صفات عالی ایشان در برابر ناتوانان و نیازمندان بروز می کند. بجز حاج محمدصادق بلور فروش چه کسانی پیشکسوت و الگوی شما بودند؟

در رأسشان حاج محمد صادق بود و بعد حاج حسن رزاز و حاج میرزا باقر اندرونی که اینها پهلوانان هشتاد سال قبل هستند همه شان هم دلاور بودند، سردسته شان هم یزدی بزرگ بود. می گویند پهلوان یزدی بزرگ یک روز می رود باغ وحش، اتفاقاً آن روز یکی از شیرها که از قفس فرار کرده بود به دختری حمله می کند. در همین حین پهلوان یزدی سرداری خود در می آورد (سرداری لباسی بود که قدیمیها می پوشیدند) پهلوان یزدی دو متر و ۱۰ سانتی متر قد داشت. می گویند همین که شیر به دخترک حمله کرد او سرداری خود را انداخت روی شیر و فشاری داد بطوری که نعره شیر باغ وحش را لرزاند. سپس با همان سرداری شیر را کشید و برد انداخت تو قفس. اسم صاحب باغ وحش «علی شیرگیر» بود وقتی شیر را انداخت تو قفس گفت: به این علی گربه گیر بگویند بیاید این گربه اش را تحویل بگیرد و من بعد در قفس را باز نگذارد.

× × ×

«سید نصرت الله رهبر» مرشد زورخانه است. او پدر یک آزاده و یک جانباز جنگ است. می گوید در سال ۱۳۱۲ زیر نظر «مرشد علی جان» به مرشدی رسیده ام و شصت سال است که سردم و تمام نوچه هایم به مقام پهلوانی رسیده اند. او هنوز در باشگاه هنر کوچه غریبان ضرب می گیرد. دل پفری از وضع آشفته و درهم ریخته ورزش ایران دارد. ورزش سنتی و زورخانه ای را چگونه می بینید؟

ورزش سنتی ما بوی علی می دهد. قداستش به حدی است که سابقاً در جا سنگی زورخانه ها حاجتمندان شمع روشن می کردند. ورزشی که ورزشکارش نمی تواند بی وضو وارد گود شود؛ مقدس است. اما در عجبم که امروزه حتی یک هزارم هزینه ای را که برای ورزشهای وارداتی می کنند به این ورزش اخلاقی تخصیص نمی دهند بطوری که حدود ۱۰ یا ۱۲ زورخانه در این چند سال تعطیل شده است. چه درد دل و یا سخنی با امام زمان، علیه السلام، دارید؟

ما همه منتظریم که امام زمان تشریف بیاورند و به داد ما برسند. به داد دینمان، به داد مملکتمان، به داد زندگیمان برسند و به داد مردنمان.

«علی‌راد» یکی دیگر از باستانی کاران ایران است که از طفولیت به دلیل علاقه ای که داشته به تاسی به مقام شامخ ولایت و پیروی از انسان کامل، نقطه اوج ورزش پهلوانی است. همانکه روح مذهب فتوت و جوانمردی است. به عبارت دیگر اگر فتوت و جوانمردی را روح سنت پهلوانی و ورزش سنتی بدانیم؛ ولایت را اساس و جانمایه فتوت باید دانست. ورزش باستانی روی آورده و قریب چهل سال است که ورزش می کند. او انگیزه حضور در زورخانه را عشق به مولا می داند و بس و معتقد است که ورزش باستانی تنها داشتن زور بازو نیست. شخص باید به صفاتی چون سفره داری، گذشت، ایثار و شجاعت آراسته گردد.

او ورزش باستانی را تنها ورزش مطابق و متناسب با دین و مذهب ما ایرانیان می داند و می گوید متأسفانه این ورزش همچون مولایش علی مظلوم واقع شده است و توجهی به آن نمی شود. از او می پرسیم: به نظر شما این ورزش با روح انسان چه می کند که شخص را وامی دارد تا به خصایل و فضایل اخلاقی آراسته گردد؟

کسی که پا در این راه می گذارد نگاه به پیشکسوتها می کند. ما همه این صفات را از بزرگترهایمان داریم. از وقتی وارد زورخانه شدیم دیدیم که مرام همه شان مردانگی است. شاید شنیده باشید ماجرای «حاج محمدصادق بلورفروش» را. می گویند روزی دزدی به قصد سرقت وارد خانه ایشان شد. او که بیدار بود خود را به خواب زد و دزد قالیچه گرانبهایی را که در خانه بود برداشت و بیرون رفت. پهلوان به دنبال دزد روانه شد تا به بازار رسید. سارق که قصد فروش قالیچه را داشت آن را به مشتریان عرضه می کرد؛ اما چون ضامنی نداشت کسی آن را نمی خرید. پهلوان با دیدن این وضع جلو رفت و گفت: «من ضامن این مرد هستم.» مشتری که پهلوان را می شناخت ضمانت او را پذیرفت و قالیچه را به ۲۰۰ تومان از او خرید. مرد سارق که با دیدن پهلوان صاحبخانه را شناخته بود به دست و پا افتاد ولی پهلوان خیال او را راحت کرد و رفت. خب اینها پهلوانان واقعی بودند یا مثلاً پوریای ولی، او به خاطر اینکه پشت همه را به خاک مالیده بود پوریای ولی نشد، زور تنها که ارزش ندارد. او زمانی پوریای ولی شد که پشت خود را به خاطر حاجت پیرزنی که فرزندش حریف او بود به خاک مالید. پوریا از آن زمان پوریای ولی شد؛ چون روی خودش پا گذاشت. حالا حساب کنید این تعلیمات با بچه های ما چه می کند. اگر ما می خواهیم جوانان صاحب اخلاق داشته باشیم؛ باید این ورزش را در میان جوانها توسعه دهیم نه اینکه همه اش مروج ورزشهای غربی باشیم. وقتی بچه را آوردی در این محیط با مولا- آشنایش کردی؛ از جوانمردی و ایثار برایش گفتی عاشق می شود، عاشق هم که شد کاریش نمی شود کرد. خودش راه می افتد، اما راه درست. این بچه دیگر به سمت اعتیاد و فسق و فجور نمی رود. این کار هم فقط باید توسط آموزش و پرورش انجام شود. یعنی ورزش باستانی را به طور اصولی ببرند در مدارس بین بچه ها و جوانها اونوقت خیلی چیزها اصلاح می شود. اگر قرار باشد جمله ای خطاب به حضرت بگوئید، آن جمله چیست؟

جلوه گل عندلیبان را غزلخوان می کند

دیدن مهدی هزاران درد را درمان می کند

مدعی گوید که با یک گل نمی گردد بهار

من گلی دارم که عالم را گلستان می کند

ص: ۶۶

ان شاءالله ما باید آماده ظهور ایشان شویم. وقتی یک مهمانی داریم از یک هفته قبل خودمان را آماده می کنیم، بساط به پا می کنیم تا مهمانمان بیاید. ان شاءالله ما با تقوا، با اخلاص با قران و با نهج البلاغه و آنچه که علمای دینمان به ما تعلیم داده اند و گفته اند آماده شویم که اولین گناه نکردن و دوری از محرمات و انجام واجبات است تا ان شاءالله روزی چشممان به جمال دل آرایشان روشن شود.^(۱)

ص: ۶۷

۱- کاظمینی، کاظم، نقش پهلوانی و عیاری در تاریخ اجتماعی ایران، ص ۸۷ - ۸۶.

از فردوسی تا شهریار

محمد صحتی سردرودی

اگر حضرت خضر آب حیات نوشید و ماندگار ماند؛ ادبیات و فرهنگ مسلمانان نیز در سایه قرآن مجید و به راهنمایی خدا و رسولش از آب غدیر خم سیراب گشت و جاودانه شد.

نه تنها شعرای بزرگ عرب از حسان بن ثابت و کمیت اسدی و دعبل خزائی گرفته تا سید حیدرحلی و بولس السلامه و دیگران که، شاعران حق جوی و حقیقت گوی هم از هر نژاد و زبان به اصالت این برکه با برکت و به زلالی این چشمه همیشه جوشان شهادت داده اند. در این میان شاعران پارسی گوی نیز به حقانیت غدیر خم گواهی داده و گاه با سرودن چکامه های فاخر و بلند، و غدیریّه های غرا و رسا، گوی سبقت از همگنان ربوده اند.

گفتنی است که پیشترها دانشمند خبیر، علامه امینی، غدیریّه های بسیاری را که توسط دانشمندان و شاعران بنام به زبان عربی سروده شده بود از لابلای متون و منابع بیرون کشیده و در اثر سترگ خود «الغدیر» منتشر ساخته بود. با اینکه بسیاری از متون و دیوانهای پیشینیان به صورت کامل در دسترس نیست و برخی از گزند روزگاران در امان نمانده و بسیاری دیگر منتشر نشده همچنان به صورت خطی در گوشه های کتابخانه های جهان خاک می خورند، باز مشکل می توان دیوانی را یافت که از نام امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، و مدح مولای غدیر خم محروم مانده باشد. برای اثبات این سخن کافی است تا گلگشتی در آثار چهار شاعر بزرگ ایران یعنی فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ داشته باشیم.

حماسه سرای بزرگ باستان حکیم ابوالقاسم فردوسی (م. ۴۱۱ ق.) گوید:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم، علیم در است

درست این سخن گفتف پیغمبر است

اگر چشم داری به دیگر سرای

به نزد نبی و «وصی» گیر جای

منم بنده اهل بیت نبی

ستاینده خاک پای «وصی»

حکیم طوس، چنان که از ابیات بالا- نیز پیداست، هر گاه از امام علی، علیه السلام، یاد می کند بیش از هر وصف دیگر به «وصایت» تکیه می کند و همیشه با تأکید صریح حضرتش را «وصی» می نامد که همین خود می تواند حاکی از اعتقادی باشد که فردوسی بی گمان به حقانیت غدیر داشت.

جلال الدین محمد مولانا مولوی (م. ۶۷۰ ق.). در دیوان ماندگار خود می گوید:

تا صورت پیوند جهان بود، علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود، علی بود

شاهی که ولی بود و وصی بود، علی بود

سلطان سخا و کرم و جود، علی بود

ملائی رومی در این غزل مولا- علی، علیه السلام، را مانند یک شاعر شیعی با اوصاف و امتیازهایی چون: «ولی»، «وصی» و «معصوم به نص قرآن» می ستاید و در ضمن رباعیات خود می گوید:

روزی نشد از سر علی کس آگاه

زیرا که نشد کس آگه از سر الاه

یک ممکن و این همه صفات واجب

لا حول و لا قوه إلا بالله

در دفتر ششم مثنوی نیز به تفسیر حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» پرداخته، می گوید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد

نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کس را منم مولا و دوست

ابن عم من علی مولای اوست

پس از مولوی می رسیم به شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (م. ۶۹۰ ق.) و می بینیم که وی نیز کسی از اصحاب پیامبر، صلی
الله علیه و آله، را مانند علی، علیه السلام، نستوده است:

جوانمرد اگر راست خواهی ولی است

کرم، پیشه شاه مردان علی است

ص: ۶۹

سعدی در این بیت از امیرالمؤمنین، علیه السلام، با نام «ولّی» یاد می کند.

مرحوم قاضی نورالله شوشتری از کتاب «خلاصه المناقب» مولانا نورالدین جعفر بدخشی قصیده ای از قصاید سعدی را نقل می کند که در ضمن آن سعدی می گوید:

به آن روزی که وحی آمد نبی را

که از پالان اشتر ساخت منبر

که بعد از مصطفی در کل عالم

نبفد فاضل تر و بهتر ز حیدر

پس از احمد امام حق علی دان

که بود او نفس معصوم مطهر

پس از سعدی به شاعر غزلسرای بزرگ حافظ شیرازی (م. ۷۹۲ ق.) می رسیم و می بینیم که لسان الغیب نیز همین نوا را می نوازد و می گوید:

علی امام و علی ایمن و علی ایمان

علی امین و علی سرور و علی سردار

علی ز بعد محمد ز هر که هست بفه است

اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار

که نیست دین هدا را به قول پاک رسول

امام غیر علی بعدف احمد مختار

ص: ۷۰

حافظ شیرازی در این اشعار نقل شده نیز مولا علی، علیه السلام، را پس از محمد، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، از همه برتر و افضل «و به قول پاک رسول، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، تنها امام اسلام پس از احمد مختار، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» می داند.

اینک که با اشعار لسان الغیب شیرازی گلگشت دنوا زمان در دیوانهای چهار شاعر بزرگ ارکان اربعه شعر فارسی به پایان رسید بر می گردیم و غدیر خم را در آثار شاعران دیگر پی می گیریم. قرن چهارم

۱- کسایی مروزی، ابوالحسن مجدالدین (م. ۳۴۱ ق.):

ای نواصب گر ندای فضل سَرّ ذوالجلال

آیت «قربی» نگه کن و آن «اصحاب الیمین»

«قل تعالوا ندع» برخوان، ورنه ندانی گوش دار

لعنت یزدان بین از «بتهل» تا «کاذبین»

آن نبی و ز انبیا کس نی به علم او را نظیر

وین ولی، و ز اولیا کس نی به فضل او را قرین

آن چراغ عالم آمد و ز همه عالم بدیع

وین امام امت آمد و ز همه امت گزین

کسایی مروزی، ممدوح و برگزیده خدا و رسولش را با تصریح به آیه مودت قربی و آیه مباحله و سوره هل اتی می ستاید و آن حضرت را «رکن مسلمانی»، «ولی بی مانند» و «سَرّ ذوالجلال» می داند و «امیر المؤمنین» «امام المتقین» «امام امت» و از میان همه امت برگزیده شده توصیف می کند.

۲- دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد (م. ۳۴۱ ق.):

کیوس وار بگیرد همی به چشم آلوس

بسان فرخ شبها امیر روز غدیر

پر واضح است که مراد از امیر روز غدیر، امیر مؤمنان علی، علیه السلام، است و تا آنجا که ما تفحص کردیم می توان گفت که این بیت دقیقی، قدیمی ترین شعری است که با صراحت تمام از روز غدیر سخن گفته و از متون ادب فارسی به جا مانده است.

قرن پنجم

۳- منوچهری دامغانی (م. ۴۳۳ ق.):

آهنی در کف، چون مرد غدیر خم

به کتف باز فکنده سر هر دو کم

ص: ۷۱

یکی از پژوهشگران نوشته است:

ظاهراً نخستین شعری که در آن، نام «غدیر خم» آمده، از منوچهری دامغانی می باشد.

اما چنان که پیش از این آوردیم معلوم شد که یک قرن پیش از منوچهری، دقیقی طوسی از «امیر روز غدیر» نام برده بود.

منوچهری دامغانی در جایی دیگر می گوید:

کس را خدای بی هنری مرتبت نداد

بیهوده هیچ سیل نیاید سوی غدیر

باشد همو بزرگ چنو روز او بزرگ

باشد شقی حقیر و چنو روز او حقیر

۴- ناصر خسرو قبادیانی (۴۸۱-۳۹۴ ق.):

علی آن یافت ز تشریف که در روز غدیر

شد چو خورشید درخشنده در آفاق شهیر

ناصر خسرو در تشبیهی رابطه انسان با خرد و دانایی را مانند رابطه پیامبر اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، با امیرالمؤمنین، علیه

السلام، در روز غدیر خم می داند:

با خرد باش یکدل و همبر

چون نبی با علی به روز غدیر

یا در جای دیگری می گوید:

بیاویزد آن کس به غدر خدای

که بگریزد از عهد روز غدیر

چه گویی به محشر اگر پرسدت

از آن عهد محکم، شبر یا شبیر

و در چکامه بلندی گوید:

آگاه تو نیئی که پیمبر که را سپرد

روز غدیر خم، به منبر، ولایتش

۵- ابوالمفاخر رازی (م. ۵۱۱ ق.):

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن

اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

این بیت مطلع قصیده پر آوازه ای است که رازی در مدح حضرت امام رضا، علیه السلام، سروده که بسیار مورد استقبال شاعران پس از او گشته و چکامه ها به اقتضای آن پرداخته اند.

ابوالمفاخر رازی در ضمن آن گوید:

ص: ۷۲

کرده ز خارا خمیر همچو امیر غدیر

از کف پیر فطیر، پشت تنور دمن

قرن ششم

۶- سوزنی سمرقندی، شمس الدین محمد (م. ۵۶۹ ق.):

نگر که دست که بگرفت مصطفی به غدیر

که را امام هدی خواند و فخر و زین و همام

مرا امام هم از جایگه وصی خداست

ز جایگاه نبی، مر ترا امام کدام؟

۷- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۵۲۵-۴۳۷ ق.):

نایب مصطفی به روز غدیر

کرده در شرع مر، ورا، به امیر

بهر او گفته مصطفی به الاه

کای خداوند «وال من والاه»

۸- شرف الشعرا قوامی رازی، بدرالدین (قرن ۶):

ولی نعمت اهل دین از رسول

ولی عهد پیغمبر کردگار

و در جای دیگری می گوید:

آن امام نص معصوم آن که زیر ساق عرش

بوسه بر نعلین قدر او همی کیوان دهد

قوامی رازی که از شاعران بنام شیعی است مولا علی، علیه السلام، را در اشعارش «سپهدار اسلام»، «ولی نعمت اهل دین از

جانب رسول خدا، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، «ولی عهد رسول خدا»، «امیر مؤمنان» و «امام معصوم» می خواند و گویاتر از همه اینکه امام نص، یعنی امام منصوب علیه می داند و پیداست که مراد از نص بیشتر حدیث غدیر است.

قرن هفتم

۹- عطار نیشابوری، فریدالدین (۵۸۶-۵۱۶ ق.):

قلب قرآن قلب پر قرآن اوست.

«وال من والاه» اندر شأن اوست قرن هشتم

۱۰- ابن یمین فریومدی (م. ۷۶۹ ق.):

او در قصیده ای با مطلع:

مقتدای اهل عالم چون گذشت از مصطفی

ابن عم مصطفی را دان علی مرتضی

ص: ۷۳

از غدیر خم و حدیث متواتر «من کنت مولاة فعلی مولاة» یاد می کند و اینکه آن را نمی توان انکار کرد:

اوست مولانا به فرمانی که از حق ناطق است

چون توان منکر شدن در شأن او «من کنت» را؟

۱۱- مولانا لطف الله نیشابوری (م. ۸۱۰ ق.):

اگر قرآن بود برحق به قول حق امامت را

حواله با که کرد احمد بدان مجمع که بقد ذاهب

پیداست که مقصود شاعر از آن مجمعی که پیامبر اسلام، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، از رحلت و رفتنی بودن خود (ذاهب) خبر داده و امامت را در آن مجمع به امام، علیه السلام، حواله کرد (واگذار نمود) غدیر خم است و همین موجب آن است که امام و رهبر پس از پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، علی، علیه السلام، باشد و نه غیر.

۱۲- افضل المتکلمین مولانا کاشی، محمدحسن (قرن ۸):

مقصد تنزیل «بَلَّغ»، مرکز اسرار غیب

مقطع «یتلوه شاهد» مطلع «حبل المتین»

مراد مولانا از «مقصد تنزیل بَلَّغ» همان آیه شریفه ای است که در روز غدیر از جانب خدا به رسولش فرود آمد. یا در جای دیگری می گوید:

ای گزیده مر خدایت یا امیرالمؤمنین

خوانده نفس مصطفایت یا امیرالمؤمنین

۱۳- علوی رازی، نصر بن محمد متخلص به نصرت (از شاعران سده هشتم):

او در قصیده ای به مطلع:

بعد احمد ز که جویم ره اخلاص و صواب

تا به محشر سرم از زیب وی افسر گیرد؟

یا که را میر و امام از پی احمد گویم

تا درخت دل و دینم نعم و بر گیرد؟

و در جواب به توصیف امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، با عنایت به آیات و احادیث می پردازد و با تکرار (آن بود میر...) برخی از اوصاف و خصایل امام علی، علیه السلام، را یادآوری می کند تا بگوید:

آن بود میر که در روز غدیرش قرآن

بر همه امت احمد سر و سرور گیرد

در قصیده دیگری گوید:

مؤمن آن باشد که او را گیرد اندر دین امام

کو امامت در غدیر از ایزد جبار داشت

ص: ۷۴

در مطلع قصیده دیگری نیز «آیه کمال الدین» را زینت بخش سخنش قرار داده، به صورت مستند و مستدل از غدیر خم سخن گفته است که:

بهر امامتش به ملای عموم خلق

اندر غدیر خم به نبی، حق پیام کرد

۱۴- حمزه کوچک ورامینی (از شاعران سده هفتم و هشتم هجری):

او در چکامه ای سخن از سوره هابیی می گوید که در آنها آیه هابی در حق اهل بیت، علیهم السلام، و اثبات امامت امام علی، علیه السلام، نازل شده است و با اشاره به «آیات غدیر» که بیشتر در سوره مائده است می گوید:

الکھف و نور و سجده و انعام و مائده

بیگانه و گاه منقبتش ماجرا کنم

در جای دیگر او دهها آیه از قرآن مجید، شاهد می آورد که همگی در مدح مولای مؤمنان علی، علیه السلام، است و با اشاره به آیه تبلیغ ولایت (یا أیها الرسول بلغ ما أنزل الیک...) و آیه «اکمال دین» که هر دو در باره غدیر خم نازل شده و از آیه های بسیار معروف سوره «مائده» می باشند چنین می گوید:

سراسر «مائده» در مدحت اوست

که حق بهر زکاتش «انما» گفت

و با تصریح به اینکه آیه «انما» نیز از سوره مائده در شأن امام، علیه السلام، است، سوره به سوره، آیه هابی را که در حق علی، علیه السلام، است، در ضمن قصیده بلندش یادآوری می کند. قرن نهم

۱۵- ابن حسام خوسفی، محمدبن حسام الدین (۸۷۵-۷۸۳ق.):

«یا أیها الرسول» خطاب محمد است

لیک این خطاب، سوی محمد، برای اوست

۱۶- قاینی واعظ، میر سیدعلی (قرن ۹):

او همانند یک شاعر زبده فضایل و مناقب مولا، علیه السلام، را به رشته نظم کشیده و مانند متکلمی زبردست و حق طلب با مخالفان محاجه می کند و می گوید:

وانکه می گویند ناکرده خلیفه، نقل کرد

از هوا ترک نص و قول پیغمبر کرده اند

ای عجب زان قوم کو را تهنیت کرده غدیر

بعد از آن اندر سقیفه رأی دیگر کرده اند

بر وفاق رأی، تأخیر مقدم کرده اند

بر خلاف نص، تقدیم مؤخر کرده اند قرن دهم

۱۷- بابا فغانی (م. ۹۲۵ ق.):

امام اوست به حکم خدا و قول رسول

ص: ۷۵

که مستحق امامت بود به نص کلام

امام اوست که قایم بود به حجت خویش

چراغ عاریت از دیگری نگیرد وام

روشن است که منظور بابافغانی از «نص کلام» و «حکم خدا و قول رسول» بیشتر غدیر خم است

۱۸- مولانا نظام استرآبادی (م. ۹۲۱ ق.):

شکست رونق دین شد، نه قیمت گهرت

چو اهل غدر شکستند عهد روز غدیر

قرن یازدهم

۱۹- صائب تبریزی (۱۰۸۶-۱۰۱۶ ق.):

آخر ز فیض ساقی کوثر، تمام شد

عید غدیر شد به مقیمان این دیار

صائب در قصیده دیگری که پیش از قصیده فوق در دیوانش ثبت شده است همچنین در مدح مولا علی، علیه السلام، گوید:

چون لباس کعبه بر اندام بت، زینده نیست

جز تو بر شخص دگر نام امیرالمؤمنین

۲۰- فیاض لاهیجی (م. ۱۰۷۲ ق.):

در قصیده بلندی که در مدح امام علی، علیه السلام، به مطلع زیر سروده است:

سزای امامت به صورت، به معنی

علی ولی آن که شاه است و مولی

پس از هفتاد بیت می رسد به آنجا که گوید:

به تنزیل شد «هل اتی» از چه منزل

نبی راز «بَلِّغْ» چرا کرد عتبی؟

و پیداست که مرادش از «بَلِّغْ» آیه تبلیغ و حمایت است که در غدیر خم نازل شد و ملاعبدالرزاق فیاض لاهیجی خود در ادامه همین چکامه چنین گوید:

به روز غدیر از برای که می گفت

به بالای منبر نبی «لست اولی»

ص: ۷۶

برای که بود اینکه گردید صادر

حدیثی که نقل است در «طیر مثنوی»

چرا کرد امر ف سلام امامت

چرا اجر تبلیغ شد حبّ قربی

کسی کاین فضایل مر او راست ثابت

کسی کاین دلایل در او هست مجرا

بود در امامت زهر غیر سابق

بود در خلافت زهر غیر آحری

۲۱- نظیری نیشابوری (م. ۱۰۸۳ ق.):

فراز منبر یوم الغدیر، این رمزیت

که سر ز جیب محمد، علی بر آورده

قرن دوازدهم

۲۲- حزین لاهیجی (۱۱۸۱-۱۱۰۳ ق.):

آن طایر قدسم که چکد خون ز صفیرم

با درد و عشق سرشتند خمیرم...

مستی مرا نیست مرا به دنباله خماری

پیمانه کش میکده خم غدیرم

۲۳- عاشق اصفهانی، محمد (۱۱۸۱-۱۱۱۱ ق.):

او در چکامه ای پس از گلایه و شکوای شاعرانه از روزگارش به نام مولای غدیر پناه می برد و می گوید:

چرخ با من دشمن و جز آستان بوتراب

نیست جای دیگر از بهر پناهم دلپذیر

آن که پیش از مهد بستی صولت او دست دیو

آنکه در گهواره کشتی گاه اژدر، گاه شیر

آنکه حاصل گشت از وی دین ایزد را کمال

ص: ۷۷

چون به نص مصطفی مخصوص شد روز غدیر ۲۴- لامع، محمدرفیع (م. ۱۰۷۶ ق.):

محمد رفیع بن عبدالکریم درمیانی متخلص به «لامع» اشعار بسیاری در مدح حضرت امیر، علیه السلام، دارد که در ضمن یکی از آنها می گوید:

«من کنت مولاه» از نبی در شأن او شد منجلی

مولای انس و جان علی، قسام نیران و جنان ۲۵- فقیر دهلوی، میر شمس الدین (۱۱۸۳-۱۱۱۵ ق.):

با عنایت به آیه شریفه «ألیوم أكملت لکم دینکم...» گوید:

آن وارث ملک لایزالی

شاهنشاه دین، علی عالی

آن مجمل شرع از او مفصل

و آن دین خدا به او مکمل

۲۶- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ (۱۱۹۵-۱۱۳۴ ق.):

شنیدم به فرمان حیّ قدیر

علی را پیمبر به روز غدیر

به بالای سر برد و با خلق گفت:

که تا چند این راز باید نهفت

از آنان که دارندم آیین و کیش

شمارد مرا هر که مولای خویش

پس از من بدانند که مولا علیست

ز هر کس به مولایی اولی علیست

۲۷- وصال شیرازی (۱۲۶۲-۱۱۹۷ ق.):

آن که حاصل گشت از وی ایزد را کمال

چون به نص مصطفی مخصوص شد روز غدیر

وصال شیرازی نزدیک به بیست مورد از غدیر خم یاد کرده و غدیریه های بلند و بالایی سروده است که نقل همه آنها در این مجال نمی گنجد.

۲۸- داوری شیرازی، محمد (۱۲۳۸-۱۲۸۳ ق.):

اینک اینک شادی عید غدیر

أبشروا یا قوم قد جاء البشیر

داوری شیرازی غدیریه هایی دارد که در دیوان وی به ترتیب با عناوینی چون «عید غدیر» «خلعت غدیر» و «تهنیت عید غدیر» ذکر شده است.

۳۰- جودی خراسانی، عبدالجواد (م. ۱۳۰۲ ق.):

بود مبارک و میمون صباح عید غدیر

به اهل عالم ایجاد از صغیر و کبیر

بود امیر بر اعیاد این همایون عید

چنان که بر همه اولیا جناب امیر

علی عالی اعلیاء، قسیم جنت و نار

ولی والی والا، خدیو عرش سریر

شها! تویی که به خم غدیر خواند تو را

وصی خویش نبی ز امر کرد گار قدیر

۳۱- شکیب اصفهانی، محمدعلی (م. قرن ۱۳):

آن خسروی که ختم رسل در غدیر خم

فرمود این وصی من از امر داور است

بر من وصی مطلق و بر کبریا ولی

بر مؤمنین امیر و به اسلام یاور است

شکیب اصفهانی در قصیده دیگری نیز غدیر را می سراید که در اینجا چند بیت از صدر آن آورده می شود:

چون اراده خدا شد به کمال خودنمایی

به غدیر خم در آمد به لباس مرتضایی

ز جمال شاه مردان بنمود جلوه یزدان

ص: ۷۹

به جلال ذوالجلالی به کمال کبریایی

۳۲- قاآنی شیرازی (۱۲۷۰-۱۲۲۲ ق.):

گفت که فردا مگر نه عید غدیر است

عیدی بادش چو بوی عود معطر

پس از این مطلع داستان غدیر را چنین می سراید:

بر شد و گفتا: «الست اولی منکم»

گفتند: آری، ز ما به مایی بهتر

دست علی را پس گرفت و برافراخت

قطب هدی را پدید شد خط محور

گفت که ای قوم بنگرید تنان

گفت که ای قوم بشنوید سراسر

هر کش مولا منم علی اش مولاست

اوست پس از من به خلق سید و سرور

۳۳- شمس الشعرا سروش اصفهانی، میرزا محمدعلی (۱۲۸۵-۱۲۲۸ ق.):

به پاس قدمت پیمان، شه ولایت شد

که مست جام ولا، از خم غدیر آمد

۳۴- جیحون یزدی، میرزا محمد (م. ۱۳۰۱ ق.):

در قصیده ای به مطلع:

مست از غدیر خم نگر مهر و مه ارض و سما

آری مجو هوشی دگر، چون شد سقاییت با خدا

واقعہ غدیر خم را با استفاده از متون و تاریخ بایبان شیرین شعر روایت می کند و در مقطع می گوید:

تا بیش باشد محترم عید غدیر از عید جم

ص: ۸۰

یارت ز عشرت مغتنم، خصمت به عسرت مبتلا

۳۵- وامق یزدی، میرزا محمدعلی (م. ۱۲۵۵ ق.):

شد عید غدیر خم ای ساقی گلرخسار

شکرانه این نعمت خشت از سرخم بردار

روزی است که از داور، شد حکم به پیغمبر

تا خود به سر منبر بی پرده کند اظهار

۳۶- اختر طوسی، میرزا غلامحسین (۱۳۳۴-۱۲۶۸ ق.):

او در قصیده بلندی گوید:

باشد از شرح نبی ظاهر که در شرح نبی

کرده حق نایب منابت یا امیرالمؤمنین!

کرده مولا. در غدیر خم محمد بعدف خویش

بر جمیع شیخ، شابت یا امیرالمؤمنین!

از سده سیزدهم غدیریه ها و غدیرواره های زیادی در میان آثار شاعران به جای مانده است.

قرن چهاردهم

۴۰- صبوری کاشانی، محمد کاظم (۱۳۲۲-۱۲۵۹ ق.):

گر خطبه ولایت او بایدت شنید

بشنو که حق خطیب وی و عرش منبر است

«یا أيها الرسول» به ابلاغ جبرئیل

در شأن او ز قول خداوند اکبر است ۴۱- خراسانی، میرزا حبیب الله (۱۲۶۶-۱۳۲۷ ق.):

از جام و سبو گذشت کارم

وقت خم و نوبت غدیر است

می نوش که چرخ پیر امروز

از ساغر خود پیاله گیر است

و در چکامه ای دیگر می گوید:

جام عشق از حوض کوثر خورده ایم

ساقی و خم و غدیرف ما علیست

گفت پیغمبر که موسی را وزیر

ص: ۸۱

بود اگر هارون، وزیر ما علیست

بیت اخیر مربوط به حدیث منزلت است.

۴۲- ادیب الممالک فراهانی (۱۳۳۶-۱۲۷۷ ق.):

خطاب آمد ز یزدان کای پیمبر!

علی را بر خلافت کن معین

چراغ کفر را بنمای خاموش

سراج عقل را فرمای روشن

۴۳- صغیر اصفهانی (۱۳۹۰-۱۳۱۲ ق.):

صغیر روز غدیر را پایان امر نبوت و آغاز امامت می داند:

رسید امر نبوت به منتهی برخاست

نبی ز جای و به جایش علی نشست امروز ۴۴- غروی اصفهانی، شیخ محمدحسین معروف به کمپانی (۱۳۶۱-۱۲۹۶ ق.):

باده بده ساقیا، ولی ز خم غدیر

چنگ بزن مطربا، ولی به یاد امیر

تو نیز ای چرخ پیر بیا ز بالا به زیر

داد مسرت بده، ساغر عشرت بگیر

وادی خم غدیر منطقه نور شد

یا ز کف عقل پیر تجلی طور شد

یا که بیانی خطیر ز سر مستور شد

یا شده در یک سریر قران شاه و وزیر

البته غدیریه های علامه غروی، منحصر به یک نمونه نیست. بلکه ایشان هم در دیوان فارسی و نیز در دیوان عربی خویش

«الانوار القدسیه» بارها از غدیر گفته و غدیریّه ها سروده است. ۴۵- ملک الشعراء بهار، محمد تقی (۱۳۳۰-۱۲۶۶ ش.):

در غدیر خم یزدان گفت مر پیمبر را

کز پی کمال دین، شو پذیره حیدر را

پس پیمبر اندر دشت بر نهاد منبر را

برد بر سر منبر حیدر فلک فر را

شد جهان دل روشن، زان شمس روحانی

۴۶- شهریار، سید محمد حسین (۱۳۶۷-۱۲۸۳ ش.):

او یکی از احتجاجهای امیر مؤمنان علی، علیه السلام، را به روایت می نشیند و در ادامه می گوید:

نه با آن خطبه «من کنت مولاه»

علی را برد بر اعلا و اعلن؟!!

نه خود فریاد «بَخَّ بَخَّ» کشیدید؟!!

من اینها شور خوانم یا که شیون

چه شد عهد خدا بر من شکستید

ص: ۸۲

الا ای حاسدان عهد بشکن...

مرحوم شهریار به هر دو زبان فارسی و ترکی سروده های بسیاری درباره غدیر خم داد که از جمله

یا علی نام تو بردم نه غمی ماند و نه همی

بأبی أنت و أمی

گوئیا هیچ نه همی به دلم بوده، نه غمی

بأبی أنت و أمی

منکر عید غدیر خم و آن خطبه و تنزیل

کر و کور است و عرازیل

با کر و کور چه عید و چه غدیری و چه خمی

بأبی أنت و أمی البته با جرأت می توان گفت که در چهارده قرن گذشته شاعران پارسی گوی بیش از صد غدیریه از خود به یادگار گذارده اند و اگر تفحص کنیم خواهیم دید که تنها در پنجاه سال اخیر صدها قصیده و غزل و قطعه و مثنوی درباره غدیر سروده شده و انتشار یافته است.

ص: ۸۳

همخانه یاس

می خواستم از عشق بگویم غزلی چند
دیدم نتوان گفتم ز عشق ازلی چند
دریا که ننگجد به سبوی، ای همه دریا!
من موجم و سرگشته عکس العملی چند
روزی که چو منظومه توحید شکفتی
در دامت آویخت اساس زحلی چند
شمشیر تو بود آنکه رهانید زمین را
از سیطره لات و منات و هبلی چند
از جنس خدا نیستی از جنس بشر نیز
عالم شده حیران تو در محتملی چند
زان لب که ندیده ست بجز نان جوین هیچ
شهاد آمده هنگام سخن یا عسلی چند؟
با چاه توان گفتم مگر درد نهان را؟
گیرم که توان غصه دل گفتم، ولی چند؟
یکبار دگر - یا علی از ما - مدد از تو
ما و غم هجرانی خاک تو؟ علی چند؟
جلیل واقع طلب

یا علی

شاهد کل الجمال ایزد یکتا، علی است

پرتو اشراق آن پیدای ناپیدا علی است

معنی فرقان، فروغ ملک جان، فخر جهان

شاهد ایمان، شه امکان، مه بطحا علی است

بلبل گویای اسرار گلستان وجود

سرسبحان، شاه ایمان، ماه «او ادنی» علی است

نزد دانا باطن «انا هدیناه السبیل»

پیش اهل دل بهشت و کوثر و طوبی علی است

آدم و نوح و خلیل و یونس و هود و مسیح

صالح و شیث و شعیب و موسی و عیسی علی است

در کتاب آفرینش سوره توحید عشق

در حساب اهل بیتش «عروه الوثقی» علی است

بهر مشتاقان عالم مطلع «الله نور»

بهر فرعونان عالم آیت کبری علی است

از همه خاصان حق آنکس که بنماید به صدق

امثال «سبح اسم ربك الاعلی» علی است

در عروج عشق و معراج نبوت همسفر

با همایون شاه «سبحان الذی اسری» علی است.

«هل اتی» قدر و «سلونی» علم و لاهوتی مقام

ملک دین را تاجدار «لافتی الا» علی است.

مرحوم مهدی الهی قمشه ای

ص: ۸۵

مثنوی مولانامه

آوازه قمریان ترانه ست

مقصود، علیست این بهانه ست

مایبی که نظر به یار داریم

با غیر علی چکار داریم

ماییم نوایی از نی او

افتاده چو باد در پی او

خاکیم که پای بوس اویم

یک عشق و هزار آرزویم

مولاست که آبروی عشق است

چون باده که در سیوی عشق است

ساقی نظری به سوی ما کن

ما را به حقیقت آشنا کن

گیریم ره سماع در پیش

دستار برافکنیم از خویش

بر تن بدریم خرقه ها را

خوانیم تمام فرقه ها را

تا گرد علی شوند مجموع

وز شرع علی شوند مشروع

صفها به دمشق مست مولاست

سر رشته عشق دست مولاست

از نام میسر، بی نشانم

مجنون امیر مؤمنانم

ص: ۸۶

سخت است ولی شرابی ام کن

خاکم تو ابوترابی ام کن

مستیم و علیست باده ما

رو سوی خداست جاده ما

ای ربط میان خاک و افلاک

فواره می ز ریشه تاک

موسی، شجری ز آتش تو

افلاک، سمند سرکش تو

اعجاز چنین صریح از توست

تأثیر دم مسیح از توست

آنجا که غم است و مردن و عشق

تیغ تو و گردن من و عشق

نادر بختیاری

عید

گفتار علی حقیقت توحید است

معیار ثواب و آیت امید است

گفتیم که عید ما کجا شد؟ فرمود:

«آنروز که تو گنه نکردی عید است»

امیر مسعودی دلی به وسعت دریا

آقا نگاهت، جای آهوهاست میدانم

دستان پاکت مثل من تنهاست می دانم

آقا! دلت در هیچ ظرفی جا نمی گیرد

جای دل تو وسعت دریاست می دانم

برگشتت در قلبهای مرده مردم

همرنگ طوفانی ترین دریاست می دانم

آقا! اگر تو بر نمی گردی، دلیل آن

در چشمهای پر گناه ماست می دانم

جای سرانگشتان پر نورت، در این ظلمت

مانند رد باد بر شنهاست، می دانم

ای کاش بر گردی که بعد از اینهمه دوری!

یکباره حس بودندت زییاست می دانم

کی باز می گردی؟ برایم بودن با تو

زیباترین آرامش دنیاست می دانم

تو باز می گردی اگر امروز نه! فردا

از آتشی که در دلم برپاست می دانم.

سپیده شمس صبر کن

صبر کن عشق زمینگیر شود، بعد بیا

یا دل از فرقت تو پیر شود، بعد بیا

ای کبوتر به کجا؟ قدر دگر صبر نما

آسمان پای پرت پیر شود، بعد بیا

باش تا صفحه آینه دل پاک کنم

نکند روی تو دلگیر شود، بعد بیا

تو اگر کوچ کنی، بغض خدا می شکند

صبر کن گریه به زنجیر شود، بعد بیا

ظاهر هر کس و ناکس به تو مشغول شده است

صبر کن عشق تو اکسیر شود، بعد بیا

خواب دیدی شبی از راه سوارت آمد

باش تا خواب تو تعبیر شود، بعد بیا

بنفشه منوچهری گوهر تولا

در غدیر خم امروز، باده ای به جوش آمد

کز صفای او روشن، جان باده نوش آمد

وان مبشر رحمت، باز در خروش آمد

کان صنم که از عشاق، برده عقل و هوش آمد

با هیولی توحید، در لباس انسانی

در غدیر خم یزدان، گفت مر پیمبر را

کز پی کمال دین، شو پذیرنده حیدر را

پس پیمبر اندر دشت، بر نهاد منبر را

برد بر سر منبر حیدر فلک فر را

شد جهان دل روشن، زان دو شمس روحانی

گفت بشنوید ای قوم، قول حق تعالی را

هم به جان بیاویزید، گوهر تولا را

پوزش آورید از جان، این ستوده مولا را

این وصی برحق را، این ولی والا را

با رضای او کوشید در رضای یزدانی

ملک الشعراى بهار

ص: ۸۸

ای منتظرترین

ای وارث غربت پیمبر

میراث تو ذوالفقار حیدر

عطر تو و نرگس جمالت

از هر گل سرخ تازه، بهتر

صد نام ترا نموده تکثیر

یک آینه از نگاه کوثر

ای از همه عاشقان رویت

مشتاق ترین و منتظرتر

پیچیده نسیم ندبه هایت

در پیکر آسمان، سراسر

دلتنگ غروب جمعه هایی

مشتاق حلول بدر دیگر

عمری است غریب و در فراقیم

اما تو ز ما همه فراتر

زود است که تشنه برنگردد

از ساحلت ای امید آخر

دستی که به دامنت دخیل است

چشمی که هنوز مانده بر در

معصومه نجفی مطیعی

....وای بر آنان که خیره سر شدند

با تو ای قران ناطق کر شدند

تا حبیب تو محمد زنده بود

حمزه بغض ترا صد هنده بود

تا نماز مصطفی را خوانده اند

بر تو خشم غزوه ها را رانده اند

کینه شمشیر تو در جانشان

می چکد نک از لب ایمانشان

ناله کن حیدر، لب چاه است این

شیر یزدان، عصر روباه است این

با تو بیعت؟ این بیانی بیش نیست

ص: ۸۹

با علی؟ او نوجوانی بیش نیست

مر علی را بیعت احمق چه کار؟

پیر باطل با جوان حق چه کار؟

یا علی! پتو محو مطلق بوده ای

با تو حق بود و تو با حق بوده ای

این خسان حرص ریاست می خورند

آب را هم با سیاست می خورند

ورنه در هرم بیابان غدیر

آفتاب از شوق تو آمد به زیر...

احمد عزیزی

نفس معصوم مطهر

به آن روزی که وحی آمد نبی را

که از پالان اشتر ساخت منبر

که بعد از مصطفی در کل عالم

نبد فاضل تر و بهتر ز حیدر

پس از احمد امام حق علی دان

که بود او نفس معصوم مطهر

سعدی

چون لباس کعبه بر اندام بت زینده نیست.

جز تو بر شخص دگر نام امیرالمؤمنین

صائب تبریزی

آن طایر قدسم که چکد خون ز صفیرم

با درد و غم و عشق سرشتند خمیرم

مستی مرا نیست به دنباله خماری

پیمانه کش میکده خم غدیرم

حزین لاهیجی

باده بده ساقیا، ولی ز خفم غدیر

چنگ بزن مطربا، ولی به یاد امیر

تو نیز ای چرخ پیر، بیا ز بالا به زیر

داد مسرت بده، ساغر عشرت بگیر

بلبل نطقم چنین قافیه پرداز شد

که زهره در آسمان به نغمه دمساز شد

محیط کون و مکان دایره ساز شد

سرور روحانیان هو العلی الکبیر

وادی خم غدیر، منطقه نور شد

یا ز کف عقل پیر، تجلی طور شد

یا که بیانی خطیر ز سر مسطور شد

یا شده در یک سریر، قران شاه و وزیر

به هر که مولا منم، علیست مولای او

نسخه اسماء منم، علیست طغرای او

سرّ معما منم، علی مجلای او

محیط انشاء منم، علی مدار و منیر

غروی اصفهانی - کمپانی

ص: ۹۰

سکوت اضطراب آوری همه جا را فرا گرفته بود. هیچ کس حرفی نمی زد. همه منتظر بودند تا هر چه زودتر حکم خوانده شود (۱). قاضی که بر مسند قضاوت نشسته بود؛ ردا را که از شانه اش افتاده بود روی دوش گذاشت و زیرچشمی به جمعیتی که روبرویش نشسته بودند نظر انداخت، سپس نگاهش را روی چهره پریشان جوان نشانده و گفت: «خب، جوان؛ می بینی که اینها همگی شهادت دادند که این زن نه تنها مادر تو نیست، بلکه تاکنون همسری برای خود اختیار نکرده، پس بهتر است بیش از این وقت محکمه را نگیری و به احترام این جایگاه به دروغ خود اعتراف کنی و گرنه...»

جوان از جای برخاست و در حالی که دستانش را از نگرانی به هم می فشرد گفت: «جناب قاضی! آنها دروغ می گویند. همگی دست به یکی کرده اند که مرا گناهکار جلوه دهند... تک تک آنها خود شاهدند که من پسر اویم... بارها ایشان را دیده ام... آنها از خویشاوندان مادری ام به حساب می آیند.»

- ساکت باش جوان! آیا تو فکر می کنی این چهل و یک نفر دروغ می گویند و تنها تو راست می گویی؟

- تحقیق کنید جناب قاضی! قسم می خورم که جز سخن راست بر زبان جاری نکرده ام. او مادر من است. او مرا ۹ ماه در شکم نگه داشت و پس از تولد ۲ سال کامل مرا از شیر خود سیراب کرد. من زیر بال مهر و محبت او پرورش یافته ام. حرفم را باور کنید.

قاضی دستی به ریش بلند و پرپشتش کشید و پرسید: «آیا شاهی داری که ادعایت را ثابت کنی؟»

ص: ۹۱

جوان سرش را به زیر انداخت که ناگهان صدای زن در فضای محکمه پیچید: «یا احکم الحاکمین! از شما می خواهم هر چه زودتر این جوان دروغگو را به سزای اعمالش برسانید تا ادب شود و از این پس به دیگران تهمت نزنند. او اگر شاهدهی هم بیاورد باز هم گواهان من ۴۰ تن هستند. ای قاضی! نمی خواهم بیش از این بازیچه دست او باشم.»

خویشان زن نیز به زمزمه از قاضی خواستند تا رأی را اعلام کند. بعد از لحظه ای مهممه، سکوت بار دیگر بر فضا سایه افکند. قاضی سینه اش را صاف کرد و با صدای رسا گفت: «... چون این جوان، بر زنی بیگانه دروغ بسته و شاهدهی نیز برای تأیید سخنش ندارد، دروغگو شناخته شده و حد دروغگو در موردش اجرا می شود...»

با اشاره قاضی، مأموران با حلقه ریسمانی به طرف جوان آمدند، دستانش را محکم بستند و در حالی که بازوانش را گرفته بودند از محکمه بیرون بردند. صدای استغاثه جوان همچنان از دلان شنیده می شد: «من دروغگو نیستم... مادر!... مادر چرا خاموشی، بین فرزندان را می برند. کجاست آن مهربانی تو که بر سرم دست نوازش می کشید؟... مادر!...»

جمعیت نیز زن را با احترام و عزت میان خود گرفتند و برای دیدن اجرای حکم به دنبال مأموران به راه افتادند.

آسمان صاف بود و خورشید مدینه پرتوهای داغ و طلایی خود را بی منت به روی مردم شهر می پاشید. جوان با شرمندگی به اطراف نگرست، بازار شلوغ بود و باربرها طبقهای خرما را بر سر گذاشته و کنار بساط خرمافروش ها خالی می کردند. کودکان نیز دور نخلها دستانشان را به هم حلقه کرده و بازی می کردند. در سویی دیگر زنان مشکهای خالی را به دست گرفته بودند و به طرف چاههای اطراف مدینه می رفتند. برخی جوانها نیز که عرقچین بر سر بسته و از آبیاری نخلستانها برمی گشتند با دیدن جوان که در مقابل مأموران مقاومت می کرد، می ایستادند و به او خیره می شدند... هنوز خیلی از محکمه دور نشده بودند که نگاه جوان به قامت افراشته مردی که از روبرو به آنها نزدیک می شد افتاد. مرد، عمامه ای سبز به سر بسته بود و پیراهن بلندی عربی بر اندامش خودنمایی می کرد. ابروهایی به هم پیوسته و چشمانی کاملاً مشکی و درشت داشت. و صورتش چون قرص ماه می درخشید.

نگاه نافذ و مهربانش در نگاه مضطرب جوان گره خورد. برق امید در چشمانش درخشید. بلافاصله خود را از دست مأموران رها کرد و به دامان مرد آویخت: «یا علی جان! کمک کن! من بی گناهم.» حضرت علی، علیه السلام، دستش را روی شانه جوان گذاشت و با مهربانی فرمود: «مگر چه اتفاقی افتاده؟»

- یا علی! مرا برای حد می برند. اما من دروغ نگفته ام. آنها مکر کرده اند. حق مرا بگیر یا علی!

- جوان! اول جریان را تعریف کن تا بدانم چه شده؟

جوان به سمت جمعیت اشاره کرد و گفت: «آن زن مادر من است. تمام زحمات و سختی را برای من متحمل شده اما اکنون که جوان نارس شده ام، فرزندی مرا انکار می کند...» حضرت علی، علیه السلام، به مأموران و گواهان فرمود: «به محکمه برگردید.»

زمان زیادی از بازگشت آنها به محکمه نگذشته بود. علی، علیه السلام، بدقت سخنان طرفین را گوش داد و پس از اندکی تأمل سرش را بلند کرد و در حالی که حاضران را از نظر می گذراند، فرمود:

«قضاوتی کنم که خدا و رسول، صلی الله علیه و آله، را خشنود کنم.» پس به غلامی که در گوشه ای ایستاده بود رو کرد و فرمود: «قنبر! به خانه برو و چهارصد درهم از مال خودم را بیاور.» قنبر بسرعت بیرون رفت. همه منتظر بودند تا ببینند حضرت چه خواهد کرد. جوان موهای پیشانی اش را که از عرق خیس شده بود کنار زد و به حضرت خیره شد. سؤالات مختلفی در ذهنش چرخ می خورد. «یعنی می خواهد با آن پولها چه کند؟ شاید می خواهد مرا از نظر مالی کمک کند تا برای خود کاری دست و پا کنم. اما از کجا می داند که من نیازمندم؟...» زن هم که هنوز در را ورنانداز می کرد پیراهنش را جمع کرد و در حالی که می نشست، پیش خود گفت: «نکند می خواهد پولها را به قاضی بدهد تا از گناه پسرک در گذرد... نه... فکر نکنم...» علی هرگز از اجرای حکم خدا جلوگیری نمی کند. او معتقد است همه در برابر قانون مساویند، هنوز یادم نرفته روزی که برای شکایت به محکمه رفته بود، کنار مرد مسیحی نشست و از قاضی خواست تا به آن دو به یک چشم نگاه کند و بینشان قضاوت کند. پس پولها؛ نپ را برای چه می خواهد؟...»

افکار حاضرین به جایی نرسیده بود که صدای قدمهای غلام، نگاهها را به سوی در کشاند. قنبر نفس نفس زنان وارد شد و کیسه ها را به دست مبارک حضرت داد. جمعیت با چشمانی مضطرب و متعجب ماجرا را دنبال می کردند.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، چند قدم کوتاه به سمت جوان برداشت، دستش را گرفت و نزدیک زن برد، پس فرمود: «من، این زن را به عقد این پسر در می آورم و این ۴۰۰ درهم را مهریه اش قرار می دهم. بیا جوان! این پولها را بگیر و به همسرت ده، او از هم اکنون همسر رسمی توست.» جوان بی آنکه از موضوع سر در بیاورد امر او را اطاعت کرد. گوشه دامان زن را گرفت و آهسته گفت: «برخیز به خانه رویم» زن خشمناک برخاست، دامانش را از چنگ او بیرون کشید، اول به حاضرین سپس به علی، علیه السلام، نگریست و گفت: «الامان یا بن الحسن!» معلوم است چه می کنی؟ آیا مرا به عقد پسر در می آوری؟» حضرت، علیه السلام، که با این قضاوت به آسانی اعتراف زن را به دست آورده بود، چیزی نفرمود. اما قاضی برآشفته و گفت: «اما تو که می گفتی، فرزندی نداری؟»

زن با گوشه روانداز اشک چشمانش را پاک کرده و گفت: «نمی خواستم، اما مجبور شدم. آنها مرا وادار کردند. این خویشانم که امروز نیز شهادت دروغ دادند.» در این وقت از شرم به زمین چشم دوخت و ادامه داد: «سالها پیش به عقد مردی پست و فرومایه ای در آمدم، مردی که هر چه از ناپاکی اش بگویم کم گفته ام. بعد از مدتی این پسر را به دنیا آوردم. اما همیشه شرم داشتم که بگویم این کودک فرزند همان مرد است. یا علی! این جوان راست می گوید، فرزند من است، محبتش در دلم جا دارد. راستش را بخواهید بتازگی از طرف خویشانم مورد فشار قرار گرفتم. آنها به من اطمینان دادند که در همه حال مرا کمک خواهند کرد. تا او را از خود دور کنم...» زانوان لرزان زن خم شد و در حالی که شانه هایش از شدت گریه تکان می خورد، گفت: «یا علی! من بناچار او را از خود راندم، خداوند آگاه است که دلم در بند عشق اوست...» زن آغوش خود را باز کرد و جوان خود را میان دستهای گشوده او قرار داد.

محکمه رفته رفته از جمعیت خالی می شد، علی، علیه السلام، همراه با قنبر پیش از بقیه رفته بودند. قاضی نفس عمیقی کشید و گفت: «اگر علی نبود، من هلاک می شدم.» (۱)

پی نوشتها:

× بر گرفته از کتاب قضاوتهای امیرالمؤمنین.

ص: ۹۳

اشاره: آیات بسیاری در شأن اهل بیت عصمت و طهارت، علیهم السلام، بویژه حضرت علی، علیه السلام، نازل شده که جز بر این خاندان پاک و مطهر قابل تطبیق نیست.

در هر یک از شماره های منتشر شده در سال امام علی، علیه السلام، به یکی از آیاتی که در شأن آن حضرت نازل شده اشاره کردیم و اینکه به بیان آیه ای دیگر می پردازیم. یکی دیگر از آیاتی که به اتفاق شیعه و اهل سنت در شأن امیرمؤمنان علی، علیه السلام، نازل شده آیه ۵۵ سوره مائده است که به «آیه ولایت» مشهور شده است؛ در این آیه می خوانیم:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و همچنان که در رکوعند انفاق می کنند.

در تفسیر «مجمع البیان» در شأن

نزول این آیه روایتی نقل شده که شنیدنی است؛ ابوذر غفاری روزی تعدادی از مردم را که به همراه جمعی از یاران رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در کنار زمزم نشسته بودند، خطاب قرار داده و می گوید:

ای مردم! هر کس که مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس که نمی شناسد من خودم را به او معرفی می کنم؛ من جناب بن جناده بدری، ابوذر غفاری هستم، من با این دو [گوشم] شنیدم - کر شوم اگر چنین نباشد - و با این دو [چشمم] دیدم - کور شوم اگر چنین نباشد - که رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، می فرمود: «علی [علیه السلام] رهبر و پیشوای نیکان و کشنده کافران است. هر کس او را یاری کند یاری می شود و هر کس او را خوار و بی پناه کند خوار و بی پناه می شود.» بدانید روزی از روزها نماز ظهر را با رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در مسجد می خواندم، مستمندی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، اما کسی چیزی به او نداد، او دست را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو شاهد باش که من در مسجد رسول خدا تقاضای کمک کردم ولی کسی چیزی به من نداد. در همین حال علی، علیه السلام، که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود، که انگشتری در آن بود، به او اشاره کرد. مرد مستمند نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد. پیامبر اسلام، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، که در حال نماز بود این ماجرا را مشاهده کرد؛ هنگامی که از نماز فارغ شد.

سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «ای پروردگار من! سینه مرا گشاده گردان و کار مرا آسان ساز و گره از زبان من بگشای تا گفتار مرا بفهمند و یاوری از خاندان من برای من قرار داده، برادرم هارون را. پشت مرا بدو محکم کن و در کار من شریکش گردان» پس قرآن ناطق را (۱) بر او فرستادی که «تو را به برادرت قوی دست خواهیم کرد و برایتان حجتی قرار می دهیم. به سبب نشانه هایی که شما را داده ایم، به شما دست نخواهند یافت.» بار خدایا! م (۲) محمد، پیامبر تو و برگزیده تو هستیم، سینه مرا برای من گشاده گردان، کار مرا آسان ساز و یاوری از خاندانم، علی را، برای من قرار داده و پشت مرا بدو محکم کن!»

ابوذر می گوید: «پیامبر خدا هنوز سخنش را به پایان نبرده بود که جبرئیل از سوی خدا بر او نازل شد و گفت: «ای محمد! بخوان!» گفت: «چه بخوانم؟» گفت: «بخوان: جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و همچنان که در رکوعند انفاق می کنند.» (۳)

ص: ۹۵

۱- سوره طه (۲۰)، آیه ۲۵-۳۲.

۲- سوره قصص (۲۸)، آیه ۳۵.

۳- الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۴۶-۳۴۷؛ همچنین ر.ک: احقاق الحق، ج ۲: ص ۴۱۰-۳۹۹؛ الشوکانی، فتح القدیر، ج ۲ ص ۵۰؛ المتقی الهندی، کنز العمال

غدیر، آن سوی پرده ظاهر، ژرفایی شگفت و شگرف دارد.

هجدهم ذی الحجه، تنها بفعده زمانی و آفاقی آن است؛ اما غدیر جلوه ای درونی و انفسی نیز دارد؛ جلوه ای تکوینی و فطری، مطابق با جلوه تشریحی و ظاهری آن. جلوه انفسی غدیر

جلوه درونی و انفسی غدیر چیست؟ در این باره می توان بسیار سخن گفت، اما در این مجال، تنها به بیان فرازی از دعای وارده در عید غدیر اکتفا می کنیم که تمام سخن در آن نهفته شده است:

بارالها!... ای آنکه هر روز در کار و شأنی تازه هستی، همان گونه که شأن ربوبی و عنایت بزرگ تو در حق من اقتضا نمود و (از پیش) مرا اهل اجابت دین و دعوت خود قرار دادی و از روی تفضل و کرم و جود خویش، در همان آغاز آفرینش مرا بدان موفق فرمودی؛ آنگاه رحمت ایجاب کرد تا فضل و جود و کرمت را پی در پی بر من ارزانی داشته تا اینکه (در این دنیا و در انتصاب امیرمؤمنان علی، علیه السلام، در عید غدیر) آن عهد و میثاق را دگر بار به من تجدید کردی؛ و این در حالی بود که من این عهد و میثاق در مرحله نخست آن را بکلی فراموش کرده، آن را به دست نسیان سپرده و از آن غافل بودم.

اما تو نعمت را بر من تمام نموده و (در امر به پذیرش ولایت و جانشینی امیرمؤمنان علی، علیه السلام، در جریان غدیر) مرا بدان متذکر ساختی. منت بر من نهادی و بدین اصل اصیل و رکن رکن دین هدایت فرمودی.

آری، پروردگار مهربانم و ای سید و مولایم! (همان گونه که مرا در آغاز آفرینش و در این جهان بدین نعمت و موهبت اکرام فرمودی، درخواست و تمنایم از درگاه لطف و کرمت این است) دگر بار نیز لطف و عنایتت را بر من ارزانی داشته و این نعمت (ولایت) را از من باز نستانی تا آنکه بر آن بمیرانی، در حالی که از من راضی و خشنود باشی....

بارالها! (آری همچنان که در آن مرحله نخستین خلقت، ندا و دعوت برای ولایت علی، علیه السلام، را شنیده و پذیرفتیم در این دنیا نیز) شنیدیم، اطاعت کردیم و ندای پیامبرت را لیک گفتیم و این همه نبود مگر به لطف و منت گران تو بر ما... (۱)

اشاره: نام علامه امینی، قدس سره، و کتاب گرانسنگ او «الغدیر» پیوند ناگسستنی با موضوع ولایت امیر مؤمنان علی، علیه السلام، پیدا کرده است و همانند واقعه غدیر در تاریخ جاودان شده است و اینهمه نبوده است مگر به خاطر صفا، اخلاص و ارادت بی نظیر او به اهل بیت عصمت و طهارت، علیهم السلام، بویژه مولای متقیان علی، علیه السلام، در ایام عید ولایت با ذکر چند خاطره یاد این شیفته ولایت را گرامی می داریم.

۱. توسل

علامه امینی، به نقل از یکی از موثقین فرمودند:

«در بغداد کنفرانسی از علما و شخصیت های برجسته برپا شده بود و مرا نیز به مناسبتی دعوت کرده بودند. وقتی وارد سالن شدم دیدم همه صندلیها اشغال شده است و صندلی خالی نیست که بر آن بنشینم. عبايم را وسط سالن پهن کرده و روی آن نشستم. (گویا تعمدی در کار بود که به ایشان اهانت شود) در این میان پسر بچه ای سراسیمه وارد سالن شد تا مرا دید گفت: هو هذا (او همین است)

سپس بیرون رفت. من ترسیدم که جریان چیست، نکند کاسه زیر نیم کاسه ای باشد (بعد معلوم شد مادر آن بچه غش کرده و قبلا دعانویسی که عمامه ای شبیه به عمامه علامه امینی داشته، دعا نوشته و مادر او خوب شده است. حالا بچه خیال کرده که آن دعانویس همین آقا است) بعد همراه بچه شخصی آمد و از من پرسید: آقا شما دعا می نویسی؟ گفتم: آری می نویسم!

ص: ۹۷

آن گاه کاغذی برداشتم و در آغاز آن بسم الله الرحمن الرحيم و سپس آیه ای از قرآن را نوشتم و کاغذ را پیچیدم و به او دادم و گفتم ان شاء الله خوب می شود. بعد که رفت گوشه عبايم را به صورتم انداختم و متوسل به مولی علی، علیه السلام، شدم و با گریه عرض کردم: ألسلام عليك يا مولای یا امیرالمؤمنین! در این جلسه آبروی مرا حفظ کن در میان این افرادی که حتی اجازه نشستن روی یک صندلی را به من ندادند؛ یا علی! دستم به دامت.

ناگهان دیدم بچه پرید به داخل سالن و گفت مادرم خوب شد. آنگاه مجلسیان به نظر احترام به من نگریستند و مرا با سلام و صلوات در بهترین جایگاه آن سالن نشانند.

۲. الهامی از امیرالمؤمنین، علیه السلام

علامه امینی فرمودند: وقتی «الغدیر» را می نوشتم خیلی مایل بودم کتاب «الصرط المستقیم» را هم بینم. شنیده بودم نسخه خطی اش در نجف نزد شخصی است، خیلی مایل بودم ایشان را بینم و تقاضا کنم کتاب را امانت بدهند که مطالعه کنم و سپس برگردانم. یک شب اوایل مغرب که می خواستم به حرم مطهر مشرف شوم، دیدم همان شخص با یکی دو نفر از علما در ایوان مطهر نشسته و مشغول صحبت است. خدمت ایشان رفتم و بعد از احوالپرسی تقاضای خود را اظهار کردم. عذرهایی آورد، من گفتم: اگر می خواهی به من امانت ده و اگر نمی شود به بیرونی منزلت می آیم و همان جا مطالعه می کنم و اگر این را هم قبول ندارید در دالان منزلت می نشینم و مطالعه می کنم.

گفتند: خیر نمی شود. در نهایت آن شخص گفت شما هیچ گاه این کتاب را نخواهید دید. علامه امینی فرمودند: مثل آن که آسمان را بر سر من زدند (نه از آن جهت که او قبول نکرد بلکه از مظلومیت آقا امیرالمؤمنین علی، علیه السلام) به حرم مشرف شدم و خطاب به آن حضرت عرض کردم: چقدر شما مظلومید؟ یکی از ارادتمندان و شیعیان شما کتابی را در فضایل و حقانیت شما نوشته است و یکی از ارادتمندان و خدمتگزاران شما هم می خواهد بخواند و به دیگران برساند. این کتاب پیش یکی از شیعیان و ارادتمندان شما و در محیط شیعیان شماست و در کنار قبر مطهرش، اما باز هم او از این کار ابا دارد. براستی که مظلوم تاریخ و قرنهایی.

آن مرحوم فرمودند: حال گریه عجیبی داشتم. به طوری که تمام بدنم تکان می خورد. ناگهان در قلبم افتاد که «فردا صبح به کربلا برو!» به مجرد خطور این خطاب در قلبم، دیدم حال بکاء از میان رفته و یک شادابی مرا گرفته است. هر چه به خودم فشار آوردم که به آن حال خوش و گریه و درد دل ادامه دهم؛ دیدم هیچ نمی توانم و بکلی آن حال رفته و تنها یک مطلب در دل من جایگزین شده است «به کربلا برو!»

از حرم مطهر به منزل آمدم. صبح به اهل منزل گفتم: قدری صبحانه به من بدهید، می خواهم به کربلا بروم گفتند: چرا وسط هفته می روید و شب جمعه نمی روید؟

گفتم: کاری دارم. به کربلا رفتم و یکسره به حرم مطهر حسینی مشرف شدم. در حرم مطهر به یکی از آقایان محترم اهل علم برخوردم. خیلی محبت و احوالپرسی کردند. گفتند: آقای امینی! چه عجب، وسط هفته به کربلا آمده اید؟ زیرا رسم علما آن

بود که پنجشنبه ها مشرف شوند تا زیارت شب جمعه را درک کنند.

گفتم: کاری داشتم! گفت: آقای امینی، ممکن است از شما خواهشی کنم؟ گفتم: بفرمایید!

گفت: تعدادی کتاب نفیس از مرحوم والد باقی است که بدون استفاده مانده و تقریباً محبوس است، بیایید ببینید، اگر چیزی به درد شما می خورد به صورت امانت ببرید و بعد برگردانید گفتم: کی بیایم؟

ص: ۹۸

گفت: من امروز کتابها را بیرون می آورم و آماده می کنم. جناب عالی فردا صبح برای صرف صبحانه به منزل ما تشریف بیاورید. هم صبحانه صرف کنید و هم کتابها را ملاحظه بفرمایید.

قبول کردم و رفتم مقدار بیست و چند جلد کتاب روی هم گذاشته بود. من تا نشستم دست دراز کردم و اولین کتاب را که برداشتم، دیدم نسخه ای بسیار پاکیزه، نفیس و جلد شده مجدول از کتاب «الصرط المستقیم» است. حالت گریه شدیدی به من دست داد. صاحب خانه علت را جویا شد. من قضیه کتاب را در نجف نقل کردم. ایشان هم از لطف الهی به گریه افتادند، کتاب مذکور و چند جلد کتاب نفیس دیگر را به امانت دادند و مدت سه سال نزد من بود تا بعد از به انجام رسیدن کارم به شخص مذکور باز گرداندم.

۳. مرا به این و آن محتاج مکن!

علامه امینی از روز اول که به نجف آمدند، تصمیم گرفتند، بر اینکه نسبت به وجوه شرعی و سهم امام رضا، علیه السلام، و یا سایر وجوهات دخالت نکرده و از آن راه امرار معاش نکنند. می فرمودند:

من هنگامی که به نجف آمدم یک مقداری پول داشتم بعداً تمام شد و در نجف رسم بود افرادی که از هر شهری می آمدند اسامی آنها به وسیله نماینده آن شهر یادداشت می شد تا اگر پولی از آن شهر برای آقا فرستاده شد، بین طلاب آن شهر تقسیم گردد. این آقا آمد پیش من و به من گفت: من اسم شما را نوشتم و شما از ماه آینده این قدر از من حقوق می گیرید. ولی شما بایستی از یکی از این مراجع اجازه بگیرید که به این مرحله رسیده اید که می توانید صرف وجوهات نمایید.

من از این موضوع خیلی ناراحت شدم و به حرم مطهر امیرالمؤمنین، علیه السلام، مشرف شدم و عرض نمودم یا علی! من آمده ام در جوار شما درس بخوانم، مرا به این و آن محتاج مکن! اگر می توانی مرا بپذیری و قبول کنی و تأمین نمایی من هم می مانم و شما را خدمت می کنم. ایشان فرمودند از آن لحظه تا هنگام بازگشت از نجف حقوق شرعی و وجوهات از کسی نگرفتم.

×. به نقل از کتاب: ۳۲۰ داستان از معجزات و کرامات امام علی، علیه السلام، عباس عزیزی.

علی، علیه السلام، از زبان ابوبکر

ابوبکر در مکانها و موقعیتهای بسیاری به برتری و فضیلت علی، علیه السلام، بر خود و دیگر صحابه اعتراف کرده است:

۱- من از رسول خدا شنیدم که فرمود: احدی از صراط نمی گذرد مگر آنکه از علی جواز عبور داشته باشد. (۱)

۲- رسول خدا، صلی الله علیه و آله، فرمود: منزلت و مقام علی برای من مانند منزلت و مقام من است برای خدا. (۲)

۳- نگاه کردن به صورت علی عبادت است. (۳)

۴- مردم بیعت خود را از من فسخ کنید؛ زیرا من بهتر از شما نیستم در حالی که علی در میان شماست. (۴) علی، علیه السلام، از زبان عمر

خلیفه دوم نیز در موارد بسیاری بر فضیلت امیرمؤمنان، علیه السلام، تصریح کرده است؛ از جمله:

۱- اگر علی نبود، عمر هلاک می شد. (۵)

او در هفت مورد این جمله را گفته است.

۲- اگر علی نبود مفتضح می شدیم.

۳- خداوند مرا بعد از تو باقی نگذارد، ای ابوالحسن!

ص: ۱۰۰

۱- ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۴۸.

۲- همان، ج ۵، ص ۴۸.

۳- بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۸.

۴- نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۴۸، خطبه شقشقیه.

۵- علامه حلی، المستجار من الکتاب الارشاد، ص ۴۸.

۴- اگر آسمانهای هفتگانه را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علی را در کفه دیگر، ایمان علی از آن سنگین تر است. (۱)

۵- اگر شمشیر علی نبود اسلام استوار نمی گشت. (۲)

۶- پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود: دوستی علی، علیه السلام، باعث نجات از جهنم است. (۳)

۷- خدایا! هیچ مشکل و گرفتاری برایم نیاور، مگر علی با من باشد [در حل آن به من کمک کند].

۸- ما در زمان پیامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، به علی چنان می نگریستیم که گویی بر ستاره آسمان نگاه می کنیم.

۹- یا علی! هر مشکلی که تو در آن داوری نکنی فرخنده و مبارک مباد! ۹ علی، علیه السلام، از زبان شافعی

امام شافعی، شیخ سنت و پیشوای جماعت، مردی که یک فرقه عظیم از فرقه های چهارگانه اسلام را هدایت می کند، در فضیلت علی، علیه السلام، سخنی می گوید که علمای امامیه آن را غلّو و گزاف می شمارند و روا نمی دارند. او از علی، علیه السلام، چنین عاشقانه یاد می کند: لو أنّ المرتضى أبدى محلّه

لَحَرَ النَّاسِ طَفْرًا سَفَجَدًا لَهُ

و مات الشافعي و ليس يدري

علّي ربّه أم ربّه الله

اگر علی مرتضی خود را آن طور که بود نشان می داد

مردم جهان همه در برابرش سر سجده بر زمین می نهادند

و شافعی در حالی می میرد که نمی دانست خدای او الله است یا علی علی، علیه السلام، از زبان ابونواس

حسن بن هانی معروف به «ابونواس» شاعر مشهور قرن دوم هجری، شاعر دربار هارون الرشید، شاعری که جز به خاطر شهوت و لذت خود و جز در بهای سیم و زر سخن نمی گفت، روزی در محفلی از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، علیه السلام، یاد کرد و آهی کشید و گفت: علی! کسانی که در آن محفل با ابونواس همنشین بودند از ابوالائمه امیرالمؤمنین تمجید و تقدیس کردند و یکی از آنان رو به ابونواس کرد و گفت: تو که با قدرت سخن جهان را تسخیر کرده و اینهمه اشعار جادویی سروده ای، نمی خواهی از علی یاد کنی؟ نمی خواهی لب به ثنای او بگشایی؟ مدیحه ای در حق او نخواهی سرود؟ ابونواس سکوت کرد و پس از اندکی تأمل بالبداهه چنین سرود:

قيل لي قفل في علي مفدحه

مدحفهف يخمفد ناراً موصفده

قَلْتَفْ لَا أَقْدَمَفْ فِي مَدْحَفْ امْرءَفْ

حَارَ ذَفُو اللَّفْبِفِ إِلَى أَنْ عَبَدَهُ وَ النَّبِيفِ الْمِصْطَفِي قَالَ لَنَا

لَيْلَةَ الْمَفْعَرَاجِ لَمَّا صَعَدَهُ

وَضَعَ اللَّهْفَ عَلَى كَتْفِي يَدَهُ

فَأَحْسَسَ الْقَلْبِفَ مِنْ أَنْ وَدَّهُ

وَ عَلِيٌّ وَاضِعٌ أَقْدَامَهُ

فِي مَحْلَفٍ وَضَعَ اللَّهْفَ يَدَهُ

گفته شد که علی را به شعر بستای که: ستایش علی آتش دل را فرو می نشاند.

گفتم درباره او چه بگویم که [شخصیتش] خردمندان را ابتدا به حیرت و سپس به عبادت وامی دارد.

پیامبر برگزیده به ما چنین فرمود در شب معراج هنگامی که به آسمانها عروج کرد:

پروردگار دستی بر شانه ام نهاد که قلب من آرامش خود را باز یافت

و علی در روز فتح مکه در خانه کعبه بر همانجا پا گذاشت که پروردگارم دست خود را نهاده بود.

ص: ۱۰۱

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲- تاریخ بغداد، ص ۳۳۹.

۳- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۵۸.

فرازی از خطبه غدیریه رسول مکرم اسلام، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خدای را سپاس می گویم... و به عبودیت خود و ربوبیت او اقرار می کنم و عزم آن دارم که آنچه را به من وحی فرموده، به شما برسانم، از آن بیم دارم که اگر نرسانم عذابی بس کوبنده و سخت بر من فرو فرستد...

زیرا وجود مقدسش آگاهم فرموده که «اگر آنچه را نازل نموده، ابلاغ نکنم. رسالت او را ادا نکرده ام» و جناب حضرتش تبارک و تعالی تضمین فرموده که از شر مردمان در امانم دارد... پس وحی فرموده: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ...» و این آیه درباره خلافت و جانشینی علی بن ابی طالب است.

ای مردم! من هیچ گاه در رساندن آنچه حق نازل فرموده کوتاهی نکرده ام و اکنون سبب نزول این آیه را برایتان بیان می کنم. جبرئیل تاکنون (در این موضوع) سه بار بر من نازل شده و از جانب پروردگام مرا امر نموده تا در این سرزمین بر پای ایستم و هر سپید و سیاهی (همگان) را اعلام دارم که علی بن ابی طالب، علیه السلام، برادر، وصی و جانشین و امام بعد از من است؛ همان که نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی (یعنی جانشین من) است جز این که پیامبر نخواهد بود. و او بعد از خدا و پیامبرش ولی و سرپرست شماست...

و من، ای مردم، از جبرئیل خواستم مرا از انجام این کار معاف دارد؛ زیرا می دانم تقوای پیشگان بس کم اند و منافقان بسیار و دغل کاران و مسخره کنندگان اسلام فراوانند. همانان که... مرا بسیار آزرده و اهانتها کردند بدین بهانه که علی همواره با من و من با اویم...

و البته اگر بخواهم آنان را به اسم بشناسانم و به سویشان اشاره کنم می توانم اما به خدا سوگند که بزرگواری کرده و از این کار در می گذرم و در هر حال خدای متعال از من راضی نخواهد شد مگر این که آنچه را نازل فرموده ابلاغ نمایم. رسول گرامی، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ «و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته و الله يعصمك من الناس.

×. احتجاج، طبع بیروت، ج ۱، ص ۵۹.

لیلا قنبری غدیر یادآور عهد من و توست. عهدی که سالهاست ما و پدران ما با همه وجود آن را پاس داشته ایم. غدیر داستان دیروز نیست. چراغی است که امروزمان را می افروزد و ولایت ریسمانی الهی است که همیشه و همه جا ما را به سوی خود فرا می خواند. آنکه به این ریسمان الهی در آویزد از دنیا بگسلد؛ آنکه سایه پر مهر و بی بدیل ولایت را بر سر گسترده، سر بر آستان هیچ کس جز خدا فرو نیاورد. هر که حق را با امام علی، علیه السلام، و اولاد طاهرینش، علیهم السلام، بشناسد؛ در میان قرائتهای رنگ رنگ و پر فریب سرگردان نگردهد و آنکه عهدشکنان غدیر را بخوبی بشناسد، امروز نیز دست پر نیرنگ فرزندانسان را به یاری و بیعت در دست نگیرد. امروز مائیم و واپسین روزهای سال غدیر، سال ولایت و سال امام علی، علیه السلام. خدایا! ما را در زمره عهدشکنان قرار نده و نصیبی درخور بهترین بندگانت در این سال مبارک ارزانیان فرما.

امام علی، علیه السلام، می فرمایند:

۱- آنکه نهان خود را اصلاح کند. خداوند آشکار او را نیکو فرماید و آنکه به کار دینش پردازد خداوند امر دنیایش را کفایت بکند و آنکه میان خود و خدا را به صلاح آرد خدا میان او و مردمان را نیکو دارد. (۱)

۲- ایمان آن است که راستی را که به زیان تو باشد؛ بر دروغی که تو را سود می دهد برگزینی و گفتارت بر کردارت نیفزاید و چون از دیگری سخن گویی ترس از خدا در دلت آید. (۲)

۳- آقاترین مردم در دنیا سخاوتمندان و در آخرت پرهیزکارانند. (۳)

۴- خوشا به حال کسی که با مردم برای اطاعت امر خدا الفت گیرد و مردم برای اطاعت امر خدا با او الفت گیرند. (۴)

۵- ایمان چهار پایه دارد؛ توکل بر خدا و واگذاری امور به خدا و تسلیم در برابر خدا و راضی بودن به قضا و مشیت الهی (۵)

۶- خردمند را سزد که خویش را حفظ کند از مستی مال و مستی قدرت و مستی علم و مستی مدح و مستی جوانی؛ چرا که برای هر یک از اینها بادهایی است پلید و زشت که عقل را می گیرند و وقار و سنگینی شخص را به سبکی بدل می کنند. (۶)

ص: ۱۰۳

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۴۲۳.

۲- همان، ش ۴۵۸

۳- کلمات نورانی، گردآورنده حسین هاشمی نژاد، ش ۹۰

۴- همان، ش ۹۶

۵- همان، ش ۱۰۰

۶- همان، ش ۳۶۵

جستاری درباره علل شیعه شدن یک عضو برجسته جنبش جهاد اسلامی فلسطین

محمد شحاده به عنوان چهره ای مبارز در صفوف جنبش ملی فلسطین شناخته شده است. او سالیان زیادی را در زندانهای رژیم اشغالگر سپری کرده و پس از آزادی از زندان به عنوان نماینده جنبش جهاد اسلامی در صحنه مبارزه حضور پیدا کرد و سخنرانیهای خود را در مراسم گوناگون به نام این جنبش ایراد می نمود. شاید پایداری، دوراندیشی، احترام به مردم و پرهیز از تعصب از مهمترین ویژگیهای شخصیتی او به شمار آید و اینها ویژگیهایی است که همگان در مورد آنها اتفاق نظر دارند.

محمد بتازگی تغییر مذهب داده و شیعه شده است و این در حالی است که جامعه فلسطین، جامعه ای پیرو اهل سنت است و شناختی از مذهب شیعه ندارد. افزون بر اینکه وی عضو جنبش جهاد اسلامی است که این جنبش نیز از جنبشهای سنی مذهب به شمار می رود.

آنچه در زیر می خوانید گفتگوی هفته نامه «المجله» است با این عضو برجسته جهاد اسلامی: چه زمانی گرایش خود را به مذهب شیعه اعلام کردید؟

من هر زمان که درباره این گونه مسایل سخن می گفتم، آنها را حقایقی تاریخی توصیف می کردم، ولی در واقع می توان گفتم که پس از پیروزی چشمگیر حزب الله بود که هویت شیعی خود را فاش ساختم. شیعه شدن شما چه بازتابی داشت؟

پیروزی حزب الله، پیروزی همه امت و همه آزادگان جهان و همه جنبشهای اسلامی و حتی جنبشهای مخالف اندیشه شیعی بود. تمامی این جنبشها رفته رفته از این دستاورد و پیروزی بهره خواهند گرفت و من نیز پس از این پیروزی بود که احساس کردم، زمان مناسب فرارسیده است. البته من در نهایت چیزی خارج از اسلام طرح نکردم و هر آنچه که گفتم در چارچوب اسلام و سخنان پیامبر، صلی الله علیه و آله، و اهل بیت بود. چگونه با مذهب شیعه آشنا شدید؟

از طریق مطالعه کتاب و حشر و نشر با شیعیان در دوران تبعید در لبنان. آیا دوستان شما در جهاد اسلامی از رویکردهای شما به مذهب شیعه آگاه بودند؟

بله، من به مناسبتهای گوناگون با آنان سخن می گفتم و سعی داشتم در برابر اظهارنظرهای آنان درباره انقلاب اسلامی ایران ایستادگی کنم. من به آنها می گفتم که مسلمانان و آزادگان جهان با انقلاب اسلامی ایران همراهند و آن را پاس می دارند. آیا با مخالفتی هم در درون جنبش جهاد اسلامی مواجه می شدید؟

نه، با چنین چیزی روبرو نشدم. البته انتقادهایی مطرح می شد، ولی هیچ گاه کسی مستقیماً با من در این باره به بحث و مجادله نپرداخت. با توجه به اینکه شما رهبر شناخته شده ای هستید و از احترام زیادی در بین مردم برخوردارید، آیا این اقدام برایتان پیامد خاصی به دنبال نداشت؟

من احساس می‌کنم بسیاری از مردم رفته رفته به این نتیجه می‌رسند که چیزهایی هست که باید درباره آنها بحث و تحقیق کنند و دریابند که تمام آنچه درباره شیعه گفته می‌شود صحیح نیست. البته منظور من عقاید و افکار عده‌ای از شیعیان که موسوم به غلات هستند، نیست. آنها دارای دیدگاهها و اندیشه‌های خاص خود هستند.

من فکر می‌کنم نسبت به مذهب شیعه امامیه درک و شناخت بیشتری به وجود آمده و مردم همچون گذشته با این مذهب مخالفت نمی‌کنند. دلیل این امر نیز آن است که شیخ محمود شلتوت، شیخ اسبق الازهر، با فتوای خود، این مذهب را در ردیف مذاهب اسلامی دانست و پیروی از آن را جایز شمرد.

رک و بی‌پرده سخن بگوییم: با توجه به اینکه در فلسطین مذهب تسنن از قرن‌ها پیش غلبه داشته، آیا به نظر شما برای مذهب شیعه در این کشور آینده‌ای متصور است؟

بله این مذهب در این کشور آینده‌ای دارد و این یک مسأله الهی است. آیا شیعه شدن شما به رابطه تان با جنبش جهاد اسلامی که خود نیز یکی از نمایندگان آن هستید، تأثیر گذارده است؟

نه، هیچ تأثیری نداشته است. جنبش جهاد اسلامی به طور کلی جنبشی سنی مذهب است، اما از فرقه‌گرایی پیروی نمی‌کند و با دیگران، اعم از اعضا یا مردم عادی صرف نظر از مذهب آنان برخورد می‌کند. عده‌ای می‌گویند بهتر بود شما به جای آنکه با پیوستن به مذهبی جدید، به اختلافها دامن بزنید، درصدد برمی‌آمدید تا در میان صفوف مسلمانان یکپارچگی و اتحاد ایجاد کنید؟

کاملاً آشکار است که چه کسی رهبری جریان اتحاد مسلمانان را هدایت می‌کند. در این خصوص برادران ایرانی ما نقش اصلی و انکارناپذیری را بازی می‌کنند و رابطه خوبی هم با نمایندگان بیشتر جنبشهای اسلامی دارند. در ایران یک هفته در سال نیز به هفته وحدت اختصاص داده شده است و من هیچگاه در برخورد با شیعیان بوی تعصب و موضع‌گیری علیه اهل سنت استشمام نکرده‌ام و هر آنچه که دیده و یا شنیده‌ام از تلاش برای اتحاد میان امت حکایت داشته است و اختلافها صرفاً در مسایل فرعی است و در مسایل اصلی و خط مشی‌های کلی هیچ اختلافی وجود ندارد و همه مسلمانان امت واحدی هستند که باید با این اصول مشترک آشنا باشند. ممکن است عده‌ای شما را مثلاً به فعالیت به نفع ایران متهم کنند، خصوصاً که اقدام شما در فلسطین بی سابقه بوده است؟

اگر ردپای این اتهامها را بگیرید می‌بینید که تنها افراد کم‌خرد آنها را مطرح می‌کنند. تمامی جنبشهای جهان همواره به فعالیت به نفع این دستگاه و یا آن دستگاه متهم می‌شوند، ولی به عقیده من رابطه‌ای که میان یک مسلمان با برادر مسلمانش ایجاد می‌شود، رابطه مبتنی بر عقیده است و رابطه من نیز با ایران، از همین نوع رابطه است و مبتنی بر دین اسلام است و من هیچ رابطه‌ای با دستگاه اطلاعاتی ایران و غیرایران ندارم. هر جنبش آزادیبخشی نیز معمولاً به یک پایگاه تکیه دارد و به یاد می‌آوریم که در گذشته‌ای نه چندان دور به عنوان مثال با چین و اتحاد شوروی رابطه داشتیم. عده‌ای می‌گویند جنبش جهاد اسلامی تحت تأثیر اندیشه‌های شیعه است و بنیانگذار آن شهید فتحی شقاقی از دوران تحصیل در مصر و ارتباط با شیعیان، تحت تأثیر این مذهب قرار گرفته است؟

جنبش جهاد اسلامی، جنبشی مبتنی بر مذهب است که در محیطی سنی مذهب و به دست شماری از آزادگان این امت بنیان نهاده شد. اگر برای تأسیس یک حزب شیعی فرصتی دست دهد، آیا شما در این راه پیشقدم خواهید شد؟

سخن گفتن از این موضوع هنوز زود است و ما هیچ گاه نمی خواهیم که عامل تفرقه و جدایی باشیم؛ چه آنکه نقاط اشتراک ما بیش از نقاط اختلاف است. چه آمال و آرزویی دارید؟ آیا برای مثال درباره آینده فلسطین به عنوان یک جمهوری شیعی می اندیشید؟

آرزوی ما حاکمیت دولت اسلامی بر تمامی جهان اسلام است. ما به گفتگو و تقریب بین مذاهب فرا می خوانیم و امیدواریم به خواست خدا شکاف میان سنی و شیعه و میان سایر مذاهب اسلامی کاسته شود.

ص: ۱۰۵

گزارشی از یک کتاب اشاره: یکی از کتابهایی که نشر موعود به مناسبت سال امام امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، در دست انتشار دارد، کتابی است با عنوان «علی، اول...» که مشتمل است بر چهل حدیث در اولیات امیرالمؤمنین.

حجهالاسلام جناب آقای علی اکبر مهدی پور مؤلف محترم، در این کتاب، با استفاده از منابع مختلف شیعی و سنی، احادیثی را که در فضیلت امیرمؤمنان، علیه السلام، وارد شده و در آنها تعبیر «اول» به کار برده شده در ذیل چهل عنوان، جمع آوری کرده است. بی مناسبت ندیدیم که در ویژه نامه غدیر خلاصه ای از این کتاب را تقدیم شما خوانندگان عزیز کنیم. نویسنده، در پیشگفتار، به چند نکته به شرح زیر اشاره می کند:

۱. فضایل و مناقب مولای متقیان از شمار بیرون است و به تعبیر رسول اکرم، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

اگر درختان قلم، دریاها مرگب، پریان شمارشگر، و آدمیان نگارشگر باشند، فضایل علی بن ابی طالب، علیه السلام، را شمارش نتوانند کرد. (۱)

۲. جز رسول گرامی اسلام هیچ کس توان شناخت مقام بس والای امیرمؤمنان، علیه السلام، را ندارد، چنانکه خود فرمود:

ترا نشناخت - آن چنانکه باید بشناسد - مگر خدا و من.

{ رسول گرامی اسلام نیز که او را می شناخت، به دو جهت همه فضایل او را بازگو نکرد:

یکی به جهت ترس از دشمنان حسود و عنود، که حسادت بورزند و بیش از پیش در صدد ایزدای او برآیند.

دیگر به جهت ترس از انحراف دوستان ضعیف الایمان، چنانکه خود فرمود:

یا علی اگر خوف آن را نداشتم که گروهی از مسلمانان در حق تو سخنانی بگویند که نصاری در حق حضرت عیسی گفتند، امروز در حق تو فضیلتی می گفتم که به هر گروهی عبور می کردی، خاک زیر پایت را به قصد تبرک بر می داشتند. (۲)

۳. آن فضایل بازگو شده را نیز دوستان از ترس و دشمنان از روی کینه و حسد مکتوم داشتند.

ص: ۱۰۶

۱- الجوینی الخراسانی، ابراهیم بن محمد بن المؤید، فرائد السَّمِطین فی فضایل المرتضی و البتول و السبطين و الاثمه من ذریتهم، ج ۱، ص ۱۶.

۲- المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۸۴.

ابو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی، از علمای بزرگ اهل سنت (م ۲۴۰ ق.) در کتاب خود: نقض عثمانیه که در رد کتاب العثمانیه جاحظ نوشته، می نویسد:

اگر جهل و نادانی بر مردم حکومت نمی کرد، نیازی به رد سخنان جاحظ نداشتیم، ولی همه می دانند که قدرت همواره در دست اربابهای آنها بود، هر کس در فضیلت ابوبکر حدیثی جعل می کرد به او جایزه می دادند، ولی با تمام قدرت تلاش می کردند که امیرمؤمنان، علیه السلام، را گمنام نشان دهند و نور او را خاموش کنند و فضایلش را مخفی نمایند، بر فراز منبرها به او ناسزا می گفتند، از شمشیر بنی امیه خون می چکید، یاورانش بسیار کم، و دشمنانش بی شمار بودند.

فرزندان علی، علیه السلام، همواره مقتول، اسیر، فراری و مخفی بودند. کار به جایی رسیده بود که فقیه و محدث و متکلم ناگزیر بودند چیزی از فضایل آن حضرت را نقل نکنند، و گرنه با شدیدترین مجازات کیفر داده می شدند، و اگر محدثی می خواست روایتی از امیرمؤمنان، علیه السلام، نقل کند می گفت: مردی از قریش چنین گفت. (۱)

و لذا آنچه در فضایل امیرمؤمنان، علیه السلام، نوشته شده، به دست غاصبان فدک و پیروان به دور از فضیلتشان، در کشاکش تاریخ طعمه حریق شده، از میان رفته است.

۴. اولیات امیرمؤمنان، علیه السلام، منحصر به این چهل مورد نیست که در این کتاب آورده ایم، بلکه شخص متبع چندین برابر آن را می تواند به دست آورد. ۵. در این کتاب منحصراً اولیاتی را بازگو نموده ایم که در کلام معصوم لفظ «اول» در مورد آنها به کار رفته است.

اکنون توجه شما را به برخی عناوین موجود در این کتاب جلب می کنیم: نخستین مسلمان

در صدها حدیث معتبر از رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، و از اصحاب و تابعین روایت شده که امیرمؤمنان، علیه السلام، نخستین کسی است که اسلام آورد، از جمله حدیث زیر است:

یا علی، تو نخستین مؤمن در میان مؤمنان، و نخستین مسلمان در میان مسلمانان هستی، تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی، علیه السلام، هستی. (۲)

نخستین نمازگزار

رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، فرمود:

نخستین کسی که با من نماز خواند علی، علیه السلام، بود. (۳)

و فرمود:

ص: ۱۰۷

١- الهيثمي، نورالدين علي بن ابي بكر، مجمع الزوائد، ج٩، ص ١٣١؛ البكري، الموفق بن احمد بن محمد [اخطب خوارزم]، المناقب للخوارزمي، ص ٧٦ و الواسطي، علي بن محمد بن محمد [ابن المغازلي]، مناقب علي بن ابي طالب [عليه السلام]، ص ٢٣٧.

٢- ابن ابي الحديد، عزالدین ابو حامد بن هبهالله الحسين، شرح نهج البلاغه، ج ١٣، ص ٢١٩ - ٢٩٥.

٣- ابن منظور، محمد بن مكرم، مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر، ج ١٧، ص ٣٤٦.

هفت سال فرشتگان بر من و علی، علیه السلام، درود فرستادند، زیرا ما نماز می خواندیم و جز ما نماز گزار دیگری نبود. (۱)

نخستین کسی که در روز رستاخیز برمی خیزد

رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود:

این علی، علیه السلام، اولین کسی که ایمان آورد، و آخرین کسی است که از من جدا می شود، او نخستین کسی است که در روز رستاخیز برمی خیزد. (۲)

و در حدیث دیگری فرمود:

امیرمؤمنان نخستین کسی است که از قبرش برمی خیزد، جبرئیل از جامه های بهشتی بر او می پوشاند، تاج و قار بر سرش می گذارد، عبای کرامت بر دوشش می نهد و بر شتر «عَصْبًا» یف من می نشاند.

من نیز لوی حمد را به او می سپارم، پس آن را در پیشاپیش من می افزارد، آنگاه همگی در زیر عرش الهی گرد می آییم. (۳)

نخستین کسی که وارد بهشت می شود

رسول گرامی اسلام، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمود:

نخستین کسی که از اهل بهشت وارد بهشت می شود علی بن ابی طالب، علیه السلام، است. (۴)

و اما حدیث رسول اکرم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، که فرمود:

نخستین کسی که وارد بهشت می شود دخترم فاطمه است. (۵)

با این حدیث منافات ندارد، زیرا رسول گرامی اسلام در حدیث دیگری می فرماید:

نخستین کسی که قدم در بهشت می گذارد علی و فاطمه دخت محمد [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] می باشند. (۶)

روی این بیان حضرت علی و حضرت فاطمه، علیها السلام، همزمان گام در بهشت می نهند و...

ص: ۱۰۸

۱- الدیلمی، ابوشجاع شیرویه بن شهردار، همان، ج ۱، ص ۵۷؛ الجوینی الخراسانی، ابراهیم بن محمد، همان، ج ۱، ص ۲۴۵؛ السیوطی، جلال الدین، الجامع الكبير، ج ۱، ص ۳۴۲؛ المتقی الهندی، علاءالدین علی، کنز العفمّال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ۱۱۶؛ القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینایع المودّه، ص ۶۲.

۲- ابن الاثیر، علی بن ابی الکرّم محمد بن محمد، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱۸؛ ابن عساکر، علی بن حسن بن هبهالله، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۷۰؛ الواسطی الشافعی، علی بن محمد [ابن مغزلی]، مناقب علی بن ابی طالب، ص ۱۴.

- ٣- القندوزى، سليمان بن ابراهيم، همان، ٨٣.
- ٤- ابن شهر آشوب، ابو جعفر رشيد الدين محمد، مناقب آل ابى طالب، ج ٣، ص ٢٦٠.
- ٥- الأمر تسرى، ثناء الله، ارجح المطالب، ص ٦٦١.
- ٦- الشبلنجى، مؤمن بن حسن مؤمن، نور الأبصار فى مناقب آل النبى المختار، ص ٤٢.

مریم ضمانتی یار

زیر سوسوی فانوس کوچکی که تنها روشنایی حجره اش بود، کتاب را بست. چشمانش را بر هم گذاشت تا خستگی ساعتها مطالعه و تحقیق در مورد بحثی که استاد در کلاس درس مطرح کرده بود، رفع شود. اما حس کرد نیاز به هوای آزاد دارد. قلم و دواتش را برداشت و با کتاب، روی طاقچه گذاشت و از حجره اش بیرون رفت. حجره های مدرسه همگی خاموش بودند و جز سوسوی یکی دو فانوس، روشنایی دیگری به چشم نمی خورد.

«میرعلام» نگاهی به بارگاه امیرالمؤمنین علیه السلام، انداخت سلام داد و به سمت حرم قدم برداشت. همجواری حجره های مدرسه با بارگاه، برای همه طلبه های مدرسه غنیمتی بود. اما این وقت شب درهای حرم بسته و قفل بود و میرعلام فقط می توانست گنبد و بارگاه را ببیند. شب تاریکی بود. از شبهای بدون مهتاب نجف همیشه دلش می گرفت. دلش می خواست مهتاب بر بارگاه امیرالمؤمنین، علیه السلام، روشنایی می بخشید و او می توانست خستگی ساعتها درس و مطالعه را با زیارت بارگاه مولایش درمان کند.

به سوی بارگاه قدم برداشت. اما هنوز چند قدمی جلوتر نرفته بود که شیخ مردی توجهش را جلب کرد. او هم در تاریکی به سوی حرم می رفت. میرعلام با خودش اندیشید: «شاگردان مدرسه که همه خواب بودند و حجره ها هم جز یکی دو تا همگی خاموش ... نکنند این مرد دزد باشد و آمده تا از تاریکی شب استفاده کند و قندیلهای حرم را بدزدد؟!» این فکر که از ذهن میرعلام گذشت خودش را در پناه تاریکی دیوار مخفی کرد تا ببیند آن مرد چه می کند تا اگر به قندیلی دست زد خود را نشان دهد و مانع دزدی او شود. نفسش را در سینه حبس کرد. مرد در حالی که اصلاً متوجه میرعلام نشده بود جلوتر رفت و روبروی حرم امیرالمؤمنین، علیه السلام، ایستاد و چیزی زیر لب نجوا کرد. میرعلام ناگهان صدای افتادن چیزی را شنید. سرش را از پناه دیوار جلوتر برد. در کمال حیرت دید قفل بزرگ در باز شد و روی زمین افتاد. مرد بدون هیچ شگفتی و تعجیبی از گشوده شدن قفل بزرگ در ورودی حرم، وارد شد و در دوم و سوم هم به رویش باز شد و او وارد حرم شد. میرعلام آهسته و با احتیاط به دنبال او رفت. مرد رو به قبر امیرالمؤمنین، علیه السلام، ایستاد و زمزمه کرد: السلام علیک یا امیرالمؤمنین ... میرعلام صدای استادش. «مقدس اردبیلی» را شناخت آمد جلو برود که صدایی از جانب قبر مطهر امیرالمؤمنین، علیه السلام، شنید که جواب سلام او را داد. رعشه بر اندامش افتاد و تنش لرزید دست به دیوار گرفت و سرش را جلوتر برد. مقدس اردبیلی همچون شاگردی که در حضور استادش از او سؤالی پرسد، در مورد مسأله ای سؤال کرد و با اطمینان شاگردی از دریافت پاسخ استاد، منتظر جواب ماند.

صدایی آرام و مطمئن از جانب قبر امیرالمؤمنین، علیه السلام، شنیده شد که فرمود: فرزندم مهدی، امشب در مسجد کوفه است به نزد او برو و این مسأله را بپرس که او امام توست...

عرق سردی بر پیشانی میرعلام نشست. استادش مقدس اردبیلی را می شناخت اما هرگز ندیده بود که او این همه راحت و بدون واسطه و در بیداری از امیرالمؤمنین، علیه السلام، پاسخ مسأله ای را بخواهد و اینگونه واضح و روشن جواب بگیرد. مقدس به احترام، سر فرود آورد. عقب عقب از ضریح دور شد و از حرم بیرون رفت. میرعلام با همان سکوت و در تاریکی کنار دیوارها، پشت سر او بیرون رفت. مقدس نجوا کنان از شهر خارج شد و رو به سوی مسجد کوفه به راه افتاد. میرعلام با حفظ فاصله و در نهایت سکوت به دنبال او می رفت. شوق و عشق و احترام درهم آمیخته ای نسبت به استادش، وجودش را در بر گرفته بود. تمام مسیر نجف تا کوفه را مقدس در حال ذکر و زمزمه گذراند و میرعلام در تعجب و شگفتی و شوق. نه طولانی بودن مسیر را حس می کرد و نه خستگی پیاده رفتن و نه تاریکی شب اذیتش می کرد ...

به مسجد کوفه که رسیدند مقدس پا به حیاط خاکی مسجد گذاشت. سر به آسمان بلند کرد. چیزی زیر لب گفت و به سوی محراب مسجد به راه افتاد. میرعلام هم با احتیاط به دنبال او رفت. مقدس به محراب که رسید میرعلام دیگر جرأت جلو رفتن نداشت. همانجا کنار دیوار و پشت ستون مسجد ایستاد. به غیر از مقدس اردبیلی کسی را نمی دید اما صدایش را می شنید که درباره همان مسأله سؤال می کرد. میرعلام کنار دیوار نشست. دست و پایش سست شده بود. سالها شاگردی مقدس اردبیلی را کرده بود و حس محبت و احترامی نسبت به او در دلش موج می زد. اما آنچه در پیش رویش بود با همه آنچه درباره مقدس می دانست متفاوت بود. در عالم خودش بود که متوجه شد مقدس پاسخ سؤالش را یافته و از مسجد خارج شده است. با شتاب برخاست و به دنبال او دوید. دیگر نمی توانست حضور خودش را مخفی کند. تا به مقدس رسید او از دروازه شهر خارج شده بود و به سمت نجف برمی گشت. آسمان سحرگاهی کم کم روشن می شد. میرعلام خودش را به او رساند و بازویش را گرفت. مقدس ناگهان متوجه میرعلام شد. میرعلام سلام کرد و مقدس جواب او را داد و پرسید: تو اینجا چکار می کنی؟ میرعلام شرمنده سر به زیر انداخت و گفت: می دانم کار بدی کردم. اما ... مرا ببخش ... همه جا با شما بودم و از نجف تا کوفه همه چیز را دیدم و شنیدم ... به من بگویید قضیه از چه قرار است؟

مقدس اردبیلی نگاهی به شاگرد جوانش انداخت که از شرم سرش را به زیر انداخته بود و می لرزید. شانه های او را پدران و مهربان در دست گرفت و گفت: چرا به دنبال من آمدی؟

میرعلام شرمنده تر گفت: فکر کردم شاید کسی آمده تا با استفاده از تاریکی شب قنديلهای حرم را بدزدد ... بعد که دیدم قفل در پیش پای شما باز شد و افتاد ناخواسته همراهتان آمدم ... مرا ببخشید اما بگویید این قضیه چه بود. مقدس دست برد و سر میرعلام را بلند کرد و در چشمان او چشم دوخت. شاگرد تحمل نگاه نافذ استاد را نداشت چشمانش را بست. چون دست مقدس مانع از این می شد که سرش را به زیر بیندازد. مقدس گفت:

چشمانت را باز کن و به چشمان من نگاه کن و قول بده تا من زنده ام این راز مرا به کسی نگویی. هیچکس به غیر از خدا از این راز من خبر نداشت و تو که اینک این راز را دریافتی، باید به من قول بدهی که آن را مکتوم نگه داری.

میرعلام چشمانش را گشود و به چشمان استادش نگاه کرد. آن نگاه نافذ جای خودش را به نگاهی آرام و مطمئن داده بود. سر تکان داد و گفت: عهد می بندم که هرگز این راز را بر ملا نکنم...

مقدس تأکید کرد: تا من زنده ام.

میرعلام تکرار کرد: تا شما زنده اید.

ص: ۱۱۰

مقدس دستش را از زیر چانه میرعلام برداشت و با لبخند گفت: گاهی بعضی از مسائل بر من مشتبه می شود و من در خلوت و تنهایی شب به حرم امیرالمؤمنین، علیه السلام، می روم و آن مسأله را با حضرت در میان می گذارم و جواب می شنوم. اما، دیشب امیرالمؤمنین، علیه السلام، مرا به حضرت صاحب الزمان حواله کرد و فرمود که فرزندم «مهدی» امشب در مسجد کوفه است. به نزد او برو و این مسأله را از او بپرس که او امام توست. من هم به مسجد کوفه رفتم و سؤالم را از صاحب الامر پرسیدم و پاسخم را گرفتم ...

صدای مقدس اردبیلی لرزید و سکوت کرد. میرعلام دستهای استادش را در دست گرفت و بوسید. مقدس آهسته گفت: قول دادی میرعلام! قول دادی!

میرعلام سر بلند کرد و گفت: مطمئن باشید آقا ... مطمئن باشید ...

× × ×

مقدس با به حیاط خانه کوچکش گذاشت. کیسه کوچکی از آرد جو در دست داشت. همسرش او را که دید از اتاق بیرون آمد و بی مقدمه گفت: احمد دیشب کجا بودی؟ چرا به خانه نیامدی؟

مقدس جوابی نداد. زن جلوتر آمد و کیسه را از دست او گرفت: چه آورده ای؟ بچه ها گرسنه اند.

مقدس باز هم جوابی نداد. زن ادامه داد: حتماً باز هر چه داشتی بین فقرای کوفه و نجف تقسیم کردی. تو که با عمامه می روی و وقتی بر می گردی پارچه عمامه ای را هم بین برهنگان و نیازمندان تقسیم کرده ای، تکلیف آرد و خرمایت روشن است. تو اصلاً می دانی قحطی و گرانی یعنی چه؟

مقدس سر به زیر انداخت و خشم و غضب همسرش را نادیده گرفت. اما او دست بردار نبود:

- بالاخره نکفتی معنی قحطی را می فهمی یا نه؟

مقدس حرفی برای گفتن نداشت. سر به زیر به عقب برگشت و از خانه بیرون رفت. زن جلوی در ایستاد و گفت: احمد! حالا کجا می روی؟ من با این بچه های گرسنه و یک مشت آرد جو چه کنم؟

مقدس شرمنده از فقر در خانه را پشت سرش بست و راه افتاد. چند تا پسر بچه گرسنه با پاهای برهنه و لباسهای مندرس و پاره جلو دویدند: آقا ... ما گرسنه ایم ... نان ... یک تکه نان ...

مقدس شرمسار دستی بر سر آنها کشید. بغض گلایش را گرفت. نه جوابی داشت به آنها بدهد و نه چیزی که دلشان را شاد کند. بچه ها ناامید از او دور شدند. مقدس حس کرد تنها جایی که به او آرامش می دهد مسجد کوفه است. راهش را به طرف مسجد کوفه کج کرد. هنوز به مسجد نرسیده بود که میرعلام را دید. میرعلام نگاهش را از او دزدید. اما حس کرد استادش گرفته و پریشان است. جرأت نکرد سؤالی بپرسد و ناچار راهش را از مقدس جدا کرد. نگاه مقدس پر از غم بود. پا به

حیاط مسجد گذاشت و نفس عمیقی کشید. میرعلام جلوی در ایستاد و با خودش فکر کرد چه مسأله ای فکر مقدس را اینقدر مشغول کرده است. اما یاد عهد و قولش افتاد و انگار که اصلاً استادش را در چنین حالی ندیده، سرش را به زیر انداخت و به سمت دروازه کوفه به راه افتاد تا به حجره اش برگردد.

× × ×

دو روز از اعتکاف مقدس در مسجد کوفه می گذشت و زن در خانه نمی دانست چه کند. کیسه آرد جو هم تمام شده بود و احمد به خانه برنگشته بود. صدای در خانه که بلند شد از جا کنده شد: «شاید احمد برگشته باشد.»

در را که باز کرد مرد غریبه ای را پشت در دید که افسار چهارپایی را در دست داشت و بر پشت آن یک بار آرد گندم بود. مرد سلام کرد و گفت: مقدس اردبیلی در مسجد کوفه اعتکاف دارد و این آرد گندم را برای شما فرستاده. زن بهت زده به آن همه آرد گندم مرغوب نگاه کرد: احمد؟ ... احمد خودش فرستاده؟ از کجا آورده؟ مرد سری تکان داد: نمی دانم. به من گفته اند اینها را برای شما بیاورم.

زن کنار رفت و مرد بار آرد را بزحمت کنار دیوار حیاط گذاشت و رفت. زن نگاهی به آرد انداخت. سفید و نرم و مرغوب بود. هرگز چنین آرد خوبی را در کوفه و نجف آن هم در این قحطی ندیده بود.

ص: ۱۱۱

مقدس از در خانه که داخل شد، بوی نان تازه گندم به مشامش خورد، از تعجب اندکی درنگ کرد. زن به استقبالش آمد و سلام کرد. مقدس جواب او را داد و پرسید: بوی نان تازه از کجا می آید؟

زن خندید: از مطبخ من! دستت درد نکند. آردی که فرستاده بودی بچه ها را از گرسنگی نجات داد. مقدس نگاهی به زن انداخت و گفت: من فرستادم؟ من آرد فرستادم؟

زن با اطمینان خاطر گفت: تو که رفتی مردی آمد و گفت که تو در مسجد کوفه معتکف شده ای و این آردها را هم برای ما فرستاده ای. آرد مرغوب گندم آن هم یک بار پر.

دل مقدس لرزید: من؟ ... من؟ ... تو فکر نکردی من اینهمه آرد گندم مرغوب آن هم در این فحطی و گرانی، از کجا آورده ام؟

زن به خود آمد چشمان مقدس پر از اشک شد پرسید: همه آردها را نان پخته ای؟

زن جواب داد: نه، آرد خیلی زیاد است. من فقط به اندازه رفع گرسنگی بچه ها نان پختم.

مقدس سری تکان داد و گفت: مقداری از آنها را در کیسه ای بریز و به من بده.

زن شرمنده از رفتاری که با شوهرش کرده بود، متوجه منظور او شد و به خودش اجازه نداد حرفی بزند. کیسه ای را پر از آرد کرد و به مقدس داد. مقدس کیسه را برداشت و از خانه بیرون رفت تا سراغ پسر بچه های یتیم و گرسنه ای برود که از او ناامید شده بودند.

سر راهش آرد گندم را به خانه پسر بچه ها برد و راهی نجف شد تا بعد از روزهای اعتکاف در مسجد کوفه به کلاس درسش برود. جلوی حجره درس که رسید ایستاد. راهی که آمده بود او را تشنه و خسته کرده بود و با این حال نمی توانست خوب درس بدهد و بحث و گفتگو کند. حالش هم هنوز از آن لطف پنهان خداوند به فرزندان گرسنه اش، منقلب بود. جدای از این بدون سلامی به بارگاه امیرالمؤمنین، علیه السلام، هم هیچوقت درسش را شروع نمی کرد. راهش را به سمت روضه مقدس علی، علیه السلام، کج کرد و وارد صحن و سرای حضرت شد. سلامی داد و به سمت چاه آبی که در صحن بود رفت. دلو را به چاه آب انداخت و آن را بالا کشید. اما حس کرد خیلی سنگین است. چند لحظه مردد ماند که آن را رها کند یا بالا بکشد. با خودش فکر کرد: «آب که اینقدر سنگین نیست. پس چرا...»

دلو را به زحمت بالا آورد اما آنچه در آن بود، آب نبود بلکه دلو پر از اشرفی طلا- و دینار بود! چند لحظه به دلو پر از طلا نگاه کرد. حس کرد گلایش از تشنگی می سوزد. سر به آسمان بلند کرد و زیر لب گفت:

- خدایا! احمد از تو آب می خواهد نه طلا!

و دلو را رها کرد و تمام اشرفی ها را به چاه ریخت و دوباره آن را بالا کشید. دلو پر از آب خنک و گوارا بود. آب را نوشید

و بر حسین، علیه السلام، سلام فرستاد. با ذکر نام حسین، علیه السلام، دلش لرزید و بی اختیار به سوی کربلا پر کشید. دست خودش نبود. همچواری نجف با کربلا، او را زیاد دلتنگ حسین، علیه السلام، می کرد.

به سوی حجره درس به راه افتاد. شاگردانش همه جمع بودند و آماده شنیدن درس استادشان مقدس اردبیلی. مقدس اما دلش بیقرار شده بود. میر علام با دیدن استاد از جا برخاست و به دنبال او همه طلبه ها به احترام مقدس بلند شدند؛ اما حس کردند حال استادشان مثل هر روز نیست و نیامده که درس بدهد. میر علام پرسید:

- حالتان خوب نیست؟

مقدس سری تکان داد و گفت: نمی دانم ... دلم هوای کربلا کرده. چه کسی با من راهی کربلاست؟

نام کربلا دل همه را لرزاند و لبخند زدند. میرعلام با شادمانی گفت: نیکی و پرسش؟ چه کسی دلش هوای کربلا نمی کند؟ یعنی امروز درسمان تعطیل است؟

مقدس جواب داد: بله ... امروز دلم اینجا قرار ندارد. حس می کنم باید بروم. هر کس دوست دارد با من بیاید همه استقبال کردند و در حجره را بستند و پیاده راهی کربلا شدند. با گذشتن از کوچه پس کوچه های خاکی نجف و عبور از دروازه شهر، از دوردستها، نخلها و بیابانهای خشک کربلا که دیده شد مقدس اردبیلی شروع به زمزمه کرد. اشک می ریخت و نجوا می کرد. طلبه جوانی که صدای خوشی داشت و از شاگردان مقدس بود، شروع به روضه خواندن کرد و بقیه همصدا با مقدس اشک می ریختند و زمزمه می کردند. نخلهای غبار گرفته و غمگین و بیابانهای خشک و بی آب و علف دل مقدس را آتش زده بود. انگار این بیابان هرگز بعد از آن فاجعه خونبار و مظلومانه، نباید روی سرسبزی و نشاط را به خود می دید که بعد از گذشت صدها سال از عاشورای ۶۱ همچنان غم گرفته و ماتمزده بود.

مقدس اردبیلی و طلبه های همراهش گریه کنان و نجواکنان به کربلا رسیدند و از دور که گنبد و بارگاه امام حسین، علیه السلام، را دیدند، ناله «یا حسین» از دلهایشان برخاست. حرم بسیار شلوغ بود و جمعیت موج می زد. مقدس رو به همراهانش گفت: ما اهل همین دیاریم و زود به زود زیارت کربلا نصیبمان می شود. اما این زوار آرزومند از راههای دور و با زحمت آمده اند. داخل حرم نمی شویم تا مزاحم حال آنها نباشیم. بیایید همین جا، گوشه صحن رو به حرم می ایستیم و حرف دلمان را می زنیم.

همه طلبه ها پذیرفتند. می دانستند مقدس رعایت حال همه را می کند، چه رسد به حال زائران تشنه و آرزومند کربلا. همانجا کنار صحن دور هم حلقه زدند. مقدس پرسید:

- آن طلبه جوان خوش صدا که بین راه بر ایمان روضه می خواند کجا رفت؟

یکی از طلبه ها نگاهی به جمعیت انداخت و گفت: آقا همراه ما بود. اما در شلوغی صحن و سرا نمی دانیم کجا رفت. شاید متوجه حرف و قرار شما نشد و برای زیارت به حرم رفت.

مقدس هنوز جوابی نداده بود که مرد عربی از بین جمعیت راه را باز کرد و جلو آمد و رو به مقدس گفت:

- ملا احمد! می خواهی چه کنی؟

مقدس جواب داد: می خواهم زیارت اربعین امام حسین، علیه السلام، را بخوانم.

مرد عرب گفت: کمی بلندتر بخوان من هم گوش کنم.

مقدس اردبیلی نگاهش به سمت بارگاه حسین، علیه السلام، پر کشید و خواند:

- السلام علی ولی الله و حبیهف ...

طلبه ها همصدای مقدس زمزمه کرده و اشک می ریختند و مرد عرب هم گوش می داد و یکی دو جا در زیارت توجه مقدس را به نکاتی جلب کرد. زیارت که تمام شد. مقدس انگار که هنوز سیراب نشده باشد رو به طلبه ها کرد و گفت:

- این طلبه پیدا نشد؟ نیامد؟

گفتند: نه آقا ... نمی دانیم کجا رفته؟ حتماً در شلوغی جمعیت ما را گم کرده است.

مرد عرب رو به مقدس کرد و پرسید: مقدس اردبیلی چه می خواهی؟

مقدس جواب داد: طلبه ای از رفقایمان بین راه برایمان روضه می خواند. حالا- نمی دانم کجا رفته. می خواستم اینجا هم برایمان روضه بخواند.

مرد عرب پرسید: مقدس می خواهی من برایت روضه بخوانم؟!

مقدس گفت: بله! اگر بلدی بخوان!

مرد عرب نگاهی به حرم ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، کرد و از همان طرز نگاهش دل مقدس لرزید و منقلب شد. مرد صدا زد: یا ابا عبدالله نه من و نه این مقدس اردبیلی و طلبه های همراهش، هیچ کدام یادمان نمی رود آن ساعتی که خواستی از زینب جدا شوی!

صدایش آنقدر گرم و دلنشین بود که آتش به جان مقدس زد و صدای ناله و گریه جمع بلند شد ... و یک وقت مقدس به خود آمد و دید مرد عرب بین آنها نیست و آنها همچنان اشک می ریزند و حسین، علیه السلام، را صدا می کنند بی اختیار با دو دست بر سر خود زد و نالید: این مرد عرب، مهدی فاطمه بود و احمد! تو نفهمیدی چه کسی برایت روضه خواند ...

خورشید عمر پر برکت و عزیز مقدس اردبیلی رو به غروب بود و همه شاگردان و فرزندان و دوستانش دور او جمع شده بودند. میرعلام بیش از بقیه بیقرار بود و گریه می کرد و سر او را در بغل گرفته بود.

مقدس آهسته و با زحمت گفت: چرا بیقراری می کنی؟ آرام باش!

میرعلام زمزمه کرد: اینها نمی دانند چه کسی را از دست می دهند.

مقدس لبخند کمرنگی زد و گفت: تو به من قول دادی.

میرعلام گفت: مطمئن باش. سالهاست بر سر قلم هستم ... برایت آب فرات آورده ام ...

و دستش را زیر سر مقدس گذاشت تا او را برای نوشیدن آب فرات بلند کند. اما مقدس امتناع کرد. رویش را برگرداند و گفت: نه ... من آب فرات نمی نوشم.

میرعلام با گریه گفت: چه چیزی بهتر از آب فرات ...

مقدس سر تکان داد و گفت: نه مولا و سید من حسین، علیه السلام، قبل از شهادت از آب فرات ننوشید، من چطور قبل از مرگم از آب فرات بنوشم؟

قطره های اشک میرعلام روی محاسن سفید مقدس چکید و مقدس بدون نوشیدن آب فرات، شهادتین را بر زبان جاری کرد و چشمان مهربان و پر فروغش را برای همیشه بر هم گذاشت.

میرعلام حس می کرد بار سنگین راز مقدس اردبیلی از روی دوشش برداشته شده اما بار غمی سنگین جای آن را گرفته است. خواب از چشمانش رفته بود و به آن شب فکر می کرد و به اینکه دیگر فرصتی نیست تا سر کلاس درس مقدس بنشیند و پاسخی را بشنود که امام زمان، علیه السلام، به او داده بود و امیرالمؤمنین، علیه السلام، برایش حل کرده بود ...

از دفن مقدس اردبیلی در یکی از حجره های صحن مطهر حضرت علی، علیه السلام، برگشته بود و باور نمی کرد که او را دیگر نخواهد دید. گریه آرام آرام پلکهای میرعلام را سنگین کرد و خواب رفت ...

در خواب دید روبروی حرم امیرالمؤمنین، علیه السلام، ایستاده است که مقدس اردبیلی با چهره ای نورانی و لباسی سفید و زیبا از حرم حضرت بیرون آمد. جلو دوید و شادمان از دیدن استاد مهربانش، دست او را گرفت و بوسید. در خواب می فهمید که مقدس از دنیا رفته است.

پرسید: آقا ... چه کرده ای که به این حال نیکو مهمان علی، علیه السلام، هستی؟

مقدس لبخند شیرینی زد و گفت: بازار اعمالمان اینجا کساد و کالایمان بی مشتری است و هر چه کردم به حالم نفعی نداشت مگر ولایت و محبت صاحب این قبر، امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، ...

میرعلام از خواب بیدار شد. تصویر سیمای نورانی مقدس پیش چشمانش زنده و روشن، نقش بسته بود. جای غم سنگین از دست دادن استادش را حسی شیرین از سرانجام و آخرت او پر کرده بود، همینکه مقدس اردبیلی میهمان مولایش علی، علیه السلام، شده بود و ...

ص: ۱۱۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

